

ده جلسه سخنرانی روشمند ویژه ماه مبارک رمضان

با محوریت سوره مبارکه حجرات

مِنْ حَجْرَاتِ

از دریچه حجرات به زندگی نگاه کن ...



سازمان تبلیغات اسلامی



بنیاد امیریان
موسسه تخصصی خطابه
شعبه تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من وراء الحجرات

ده جلسه سخنرانی روشمند ویژه ماه مبارک رمضان

جمعی از نویسندگان- تهران

اداره کل آموزش سازمان تبلیغات اسلامی و موسسه تخصصی خطابه امیر بیان تهران، ۱۳۹۹.

من وراء الحجرات | ده جلسه سخنرانی روشمند ویژه ماه مبارک رمضان

مؤلفین: فیروز اکبری، اصغر گوهری، احمد جابری زاده، حامد روان،

سجاد اسماعیلی، سید میثم موسوی نژادیان

ناظر کیفی: محمدتقی وکیل پور

ویراستار: حسین رضایی صفحه آرایی: حبیب اله طاقدره

<http://www.mobasheran.org>

سایت مبشران:

https://eitaa.com/mobasheran_org

کانال مبشران:



اداره کل آموزش
سازمان تبلیغات اسلامی

www.t-amirebayan.ir

سایت امیر بیان تهران:

http://eitaa.com/amirebayan_tehran

کانال امیر بیان تهران:

۰۹۱۲۶۱۲۷۴۶۹

انتقادات و پیشنهادات:



سازمان تبلیغات اسلامی
امیر بیان
شعبه تهران



فهرست

- مقدمه ۶
- زائر خدا ۹
- دوراهی دل و دین ۲۰
- آفتی که بر خرمن اعمال می افتد ۳۵
- قتلگاه مجازی ۴۷
- در مسیر آشتی ۶۱
- شاید او ۷۷
- ملاک برتری ۹۰
- ریشه ها و میوه ها ۱۰۸
- در میدان تکلیف بمانیم ۱۲۴
- نگاه بدهکارانه ۱۳۷



مقدمه

رمضان بهار قرآن است. به برکت این ماه مبارک، مومنین و مومنات، پرشور تر بر سفره قرآن کریم می‌نشینند و نهالی از جنس کلام الله، در زمین دلشان غرس می‌شود.

حال، بر ما مبلغین قرآنی است که این شور را به شعور پیوند دهیم و شکوفه‌های بستان رمضان را، با اکسیر تدبر به ثمر نشانیم؛ که اگر چنین نشود، این بهار، خزان خواهد شد...

نوشتار پیش رو به سفارش اداره کل آموزش سازمان تبلیغات اسلامی، توسط جمعی از پژوهشگران موسسه تخصصی خطابه امیربیاں تهران (واحد پژوهش شهرستان شهریار) در قالب ده جلسه سخنرانی مکتوب، مناسب با مخاطب مسجدی-هیئتی تالیف گردیده است.

این اثر سعی دارد با محوریت سوره مبارکه حجرات، قرآن کریم را با ابعاد گوناگون زندگی مخاطبین پیوند دهد تا کارآمدی فرامین الهی در دنیای مدرن

امروز، ملموس تر گردد. مسلماً هرچه انطباق کلام سخنران با زندگی روزمره مستمعین بیشتر باشد، بر جاذبه سخن و اثرگذاری آن افزوده خواهد شد. در پایان به حسب وظیفه از همه عزیزانی که ما را خالصانه در تألیف این کتاب یاری نموده‌اند تشکر و قدردانی می‌نماییم.

بدیهی است نقاط ضعف و قوت، از نگاه تیزبین خوانندگان محترم پوشیده نیست. لذا ما را از نقد دلسوزانه خود بی‌بهره نگذارید.

امید است ان‌شالله این اثر ناچیز مورد رضایت خداوند متعال و مشمول عنایت خاص مولایمان حجه بن الحسن المهدی علیه السلام قرار گیرد.

موسسه تخصصی خطابه امیربیان تهران

بهار ۱۳۹۹





زائر خدا

آیه ۴ سوره حجرات

إِنَّ الَّذِينَ يَتَّذِنُونَكَ مِنْ وَّرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

در ماه مبارک رمضان، به واسطه این که این ماه، ماه نزول قرآن است و در روایات هم حضرات معصومین (علیهم السلام)، تأکید زیادی به تلاوت قرآن کریم در شهر رمضان داشته‌اند، بحمد الله مؤمنین انس خوبی با قرآن کریم پیدا می‌کنند، بنده مطلعم که خیلی از شما عزیزان از همان روز اول ماه، عزمتان را جزم کرده‌اید که حداقل یک جزء قرآن در روز قرائت کنید که این توفیق بزرگی است.

اما باید مراقب باشیم که کیفیت را فدای کمیت نکنیم. به فکر تدبیر در قرآن هم باشیم. نکند که این ماه بگذرد؛ ختم قرآن هم بکنیم، اما اصلاً نفهمیم که چه خوانده ایم! درست است که خداوند متعال فرموده: «فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ

الْقُرْآنِ» اما در جای دیگر هم می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ؛ آیا در قرآن تدبّر و تأمل نمی‌کنند؟»

آن کسی فیض کامل را می‌برد که هم بخواند و هم بداند که چه می‌خواند. در این ایامی که در خدمت شما خواهران و برادران روزه‌دار هستیم بنا دارم که ان شاء الله تفسیر آیات منتخب یکی از سوره‌های نسبتاً کوتاه اما بسیار پر مغز و کاربردی در حوزه اخلاق فردی و اجتماعی را تقدیم شما عزیزان کنم. سوره ای ۱۸ آیه‌ای که آقا امام صادق علیه السلام در فضیلت قرائت آن می‌فرماید: «هر کس این سوره را در هر شب یا هر روز بخواند از زائران محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود؛ سوره مبارکه حجرات ...»

عجیب سوره‌ای است سوره حجرات! خدا می‌داند وقتی تصمیم گرفتیم ده جلسه منبر از این سوره مبارکه آماده کنیم با دریای مطالب ناب رویه‌رو شدیم که گزینش از میان آنها برای ما بسیار سخت بود. دوستانی که با این سوره مأنوسند تصدیق می‌کنند که هر آیه آن قابلیت بحث از زوایا و ابعاد گوناگون را داراست و بی سبب نیست که مرحوم آیه الله العظمی بروجردی -رضوان الله تعالی علیه- به شاگردانشان توصیه می‌کردند و می‌فرمودند: «هر شب سوره حجرات را بخوانید و ثواب آن را هدیه کنید به وجود نازنین خاتم الانبیاء، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ...».

ان شاء الله به برکت همین صلوات با اخلاص شما توفیق پیدا کنیم در حد بضاعتمان هر شب مقداری تدبّر در این سوره با عظمت داشته باشیم و ببینیم

«من وراء الحجرات» چه اسراری نهفته است و در پس آن چه ناگفته‌هایی وجود دارد؟ ...

اما در همین ابتدا شاید برای بعضی‌ها سؤال بشود: «چرا اسم این سوره حجرات است و حجرات به چه معناست؟»

حجرات جمع حجره، به معنی اتاق‌هاست. اشاره به خانه‌ی پیامبر (ص) که مثل خانه‌های قدیمی خودمان اتاق‌اتاق بود. و این سوره را حجرات نامیدند به دلیل آیه چهارم از این سوره که بحث امشب ما هم پیرامون آن است:

«إِنَّ الَّذِينَ ينادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»

«کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند

اکثرشان عقل و خرد ندارند»

عده‌ای می‌آمدند پشت در خانه پیامبر با بی ادبی و درشتی حضرت را صدا می‌زدند. آیه نازل شد که ای بی‌خردان، چرا ادب را نسبت به پیامبرتان رعایت نمی‌کنید؟! چرا صدایتان را بالا می‌برید؟! حفظ احترام پیغمبر واجب است.

حال اگر شما به تفاسیر ذیل این آیه شریفه مراجعه بفرمایید، مثل «اطیب البیان»، «نمونه»، «بیان السعاده» و... مفسرین دو نکته از این آیه برداشت کرده‌اند:

۱. اولین نکته این است که رعایت احترام پیامبر هم شامل دوران حیات ایشان می‌شود و هم شامل بعد از رحلت می‌باشد و از طرفی هم تنها در شخص حضرت خلاصه نمی‌شود بلکه اهل بیت پیامبر و قبور مطهر ایشان را نیز شامل می‌گردد و حفظ حرمت حرم اهل بیت عصمت و طهارت به عنوان بیتی از

بیوت پیامبر بر زائرین لازم و ضروری است. مگر نه این است که در اذن دخول حرم‌ها می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي وَقَفْتُ عَلَى بَابِ بَيْتِ مِّنْ بَيْتِ نَبِيِّكَ»

«خدایا همانا من بر در خانه‌ای از خانه‌های پیامبر تو ایستاده‌ام»

این خانه یک خانه معمولی نیست. باید ادب زیارت را مراعات کرد. در مفاتیح الجنان ببینید الی ماشاالله آداب زیارت وارد شده؛ غسل کن، لباس تمیز بپوش، نماز بخوان، زیارات متعدد مثل جامعه کبیره را قرائت کن، حاجات شرعیات را با ادب بیان کن و کذا و کذا ...

درباره ادب زیارت حرم‌ها الحمدلله همه شما آگاهید و مراعات می‌کنید.

اصل عرض بنده بر روی نکته دومی است که مفسرین بیان کرده‌اند. هر چه تا به حال گوش دادید این قسمت را بیشتر گوش کنید چرا که این نکته دوم کمتر شنیده شده است و خیلی با حال ما در این شب‌های ماه رمضان تناسب دارد.

۲. نکته دومی که فرموده‌اند؛ این است که این آیه را تعمیم داده‌اند به تمامی بیوت خدا بر روی زمین. بیت الله، خانه خدا که ما می‌گوییم، ممکن است بعضی فکر کنند که فقط خانه کعبه را شامل می‌شود در حالی که در روایات، علاوه بر کعبه درباره مساجد هم تعبیر «بیت الله» شده و جالب اینجاست، از شخصی که قدم به مسجد می‌گذارد به عنوان «زائر خدا» نام برده‌اند. چه تعبیر زیبایی! زائر خدا.

عزیزان من! ما مسجدی‌ها با وجود این که از کودکی اهل مسجد بوده‌ایم اما عموماً نسبت به این نکته غفلت کرده‌ایم که زائر خدا هستیم و مسجد هم خانه و حرم الهی است. چطور وقتی مثلاً به حرم آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف می‌شویم بر ما لازم است که آداب زیارتش را رعایت کنیم؛ مسجد هم همین است. مسجد هم احکام و آداب خاص خود را دارد. بر میهمان لازم است حرمت صاحب خانه را رعایت کند و از او انتظار اکرام داشته باشد.

برای زیارت مسجد هم مانند زیارت حرم‌ها آداب زیادی ذکر شده است. از همان بدو حرکت توصیه داریم تا ورود و حضور و در نهایت خروج از مسجد. با توجه به ضیق وقت، بنده مختصراً به دو مورد کاربردی و مهم اشاره می‌کنم اما شرط دارد. شرطش این است که شما صلواتی بفرستید بر محمد و آل محمد ...

یکی از آداب مسجد استعاذه و پناه بردن به خدا از شیطان و وسوسه‌های شیطانی است. وقتی کاری محبوب خداوند باشد به همان اندازه هم مبعوض شیطان است. لذا به محض اینکه تصمیم بگیرید به سمت مسجد قدم بردارید تک تیراندازهای شیطان از هر نقطه‌ای شما را هدف می‌گیرند و شروع می‌کنند شلیک کردن. شوخی که نیست. در روایت آمده به ازای هر قدمی که انسان به سمت مسجد برمی‌دارد خداوند ۱۰ حسنه برایش می‌نویسد و ۱۰ سیئه از او

می‌خوانند و ما نمی‌توانیم بخوانیم، آنها روزه می‌گیرند و ما نمی‌توانیم روزه بگیریم و...» مستدرک، ج ۳،

محو می‌کند.^۴ البته جنس تیره‌های شیطانی به تناسب هر شخصی متفاوت است. مثلاً کاسب را با مشتری زمین می‌زند، اداری را با ارباب رجوع، خانم‌ها را با آشپزی و بچه‌داری و زنگ تلفن...؛ برای هر حریفی یک فنی دارد. بدل فن و جلیقه ضد گلوله ما در مقابل دسیسه‌های شیطان، تکرار با توجه این عبارت است: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم»

حتی داخل مسجد هم از شر شیطان در امان نیستیم. شاید بعضی فکرکنند داخل خانه خدا که دیگر از شر شیطان در امانیم! نخیر.

بسا مسجدی که می‌آید در خانه خدا، ثواب درست و درمان که جمع نمی‌کند هیچ! کلی حق الناس هم مرتکب می‌شود! چطور؟! وسط ادعیه و سخنرانی و روضه مدام صحبت می‌کند و نمی‌گذارد دیگران بهره ببرند.^۵ این حق الناس است دیگر.

یا گناهان دیگر، مثلاً شخصی سالیان سال است که مسجدی است؛ خب معمولاً در ماه رمضان یا محرم یک عده که کمتر در طول سال مسجد می‌آمدند، بیشتر می‌آیند. این آقا یا خانم مسجدی چنان با عجب و تکبر به این تازه‌وارد

^۴ رسول‌الله (ص): «مَنْ مَشَى إِلَى مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ، فَلَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَايَا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ، عَشْرٌ حَسَنَاتٍ، وَ مَحَى عَنْهُ عَشْرٌ سَيِّئَاتٍ، وَ رُفِعَ لَهُ عَشْرٌ دَرَجَاتٍ» «هرکس به سوی مسجد گام بردارد، برابر هر گامی ۱۰ حسنه برایش ثبت و ۱۰ گناهش پاک و ده درجه و منزلت او (در بهشت) بالا می‌رود.»
وسائل، ج ۳، ص ۴۸۳

^۵ امام باقر (ع): «لَحَدِيثِ الْبَغِيِّ فِي الْمَسْجِدِ، يَا كُلُّ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ الْبُهَيْمَةُ الْحَطَبَ» «در مسجد، لغویات و حرف‌های نامربوط زدن ثوابها را (آنچنان) می‌خورند و از بین می‌برند همانند چهارپایان که علف را (با حرص و ولع) می‌خورند و از بین می‌برند.» مستدرک، ج ۳، ص ۳۷۱

نگاه می‌کند که بله شما کجا بودید؟! ما عبادت‌ها کردیم در این مسجد...؛ چهارتا ریا هم مرتکب می‌شود.

یک روایتی دیدم از آقا امام باقر علیه السلام خیلی تکان دهنده است! حیفم می‌آید برایتان نقل نکنم.

حضرت می‌فرماید: «دو نفر وارد مسجد می‌شوند یکی عابد دومی فاسق. آن دو نفر از مسجد خارج می‌شوند. در حالی که فرد فاسق از صدیقان و انسان‌های راستین شد و فرد عابد فاسق شد به این علت که فرد عابد با عبادت خودش به خداوند فخر و ناز می‌فروشد اما فرد فاسق در اندیشه‌ی پشیمانی از کردار خودش است و بر کرده‌های خود از خدا آمرزش می‌طلبد.

بنابراین در همه حال حتی در مسجد هم باید از شر شیطان به خدا پناه برد. یکی دیگر از آداب حضور در مسجد نظافت و پاکیزگی است. نظافت هم دو نوع است:

۱. نظافت فردی؛ یعنی نظافت افراد مسجدی.

۲. نظافت ساختمان و محیط مسجد.

در مورد نظافت فردی، در روایات، سفارشات زیادی شده است. از جمله تمیزی لباس؛ این که لباس تمیز و آراسته بپوشیم^۶. خودمان را معطر کنیم.

^۶ هنگامی که امام حسن مجتبی -علیه السلام- برای نماز برمی‌خواست، بهترین لباس‌های خود را می‌پوشید. از آن حضرت پرسیدند: «چرا بهترین لباس خود را می‌پوشید؟» امام در پاسخ فرمود: «ان الله جميل يحب الجمال، فاتجمل لربي و هو يقول: خذوا زينتكم عند كل مسجد.» «خداوند زیبا است و

بعضی‌ها خصوصاً در فصل تابستان اصلاً مراعات نمی‌کنند. با پای عرق کرده و جوراب کثیف و ... می‌آیند داخل مسجد. خب عزیز من! بیرون مسجد پایت را بشور جوراب را در بیار. بعد تشریف بیار قدمت روی چشم. یا سیر می‌خورد مراعات هم نمی‌کند. ها می‌کند تو صورت بغل دستیش!

مراعات بهداشت و نظافت در جذب و دفع مردم از مسجد خیلی اثرگذار است.

و اما نظافت محیط مسجد: در این باره هم توصیه‌ها فراوان است. وجود نازنین پیغمبر رحمت در فضیلت اهتمام به نظافت و پاکیزگی مسجد می‌فرماید: «هر کس مسجدی را خاکروبی کند، خداوند پاداش آزاد کردن بنده ای را برایش می‌نویسد و اگر از این مسجد به اندازه خاشاکی که در چشم می‌رود، غبار بر گیرد، خداوند دو برابر آن، رحمت خویش را به او عطا می‌فرماید»^۷.

ببینید چقدر مشارکت در غبارروبی مسجد در نزد خداوند ارزش دارد که برای آن چنین پاداشی در نظر می‌گیرد ولو به اندازه خاشاک در چشم باشد. همین جایی که نشستیم دور و برمان را نگاه کنیم؛ یک آشغال کوچک را هم برداریم و بیرون بیندازیم کافیهست که به این ثواب برسیم. چه رسد به شستن فرشها و

زیبایی را دوست دارد، و به همین جهت، من لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگار می‌پوشم، و هم او فرمود است که به: هنگام رفتن در مسجد، زینت خود را برگزید. «وسائل شیعہ، جلد ۳، ابواب احکام الملایس

^۷ «من قم مسجدا کتب الله له عتق رقبه و من اخرج منه ما یقذی عینا کتب الله عزوجل له کفلین من

ظروف و نظافت سرویس بهداشتی و ... مسجد، که مسلماً اجر آنها مضاعف است.

بزرگواران! مگر نه این است که مسجد خانه خداست و ما هم زوار خانه خدا هستیم؟! اگر چنین است پس باید نگاه ما نسبت به مسجد و اهل آن، نگاه زائرانه باشد. فکر کنید اینجا زیارتگاه است و همه ما زائریم! با این نگاه رفتار ما چگونه خواهد بود؟! چقدر حرمت هم را نگه می‌داریم؟ چقدر در انجام کارها و خدمت به یکدیگر سبقت می‌گیریم؟ چقدر فداکاری می‌کنیم؟. درست مثل زیارت حرم‌های معصومین -علیهم السلام- یا مثل مسیر اربعین. البته در زیارت‌ها هم بعضی‌ها خیلی زیرکند. خوب ثواب جمع می‌کنند. هم زائرند و هم خادم. هم زیارت می‌کنند و هم به زوار خدمت می‌کنند. خادم رسمی هم نیستند؛ خادم افتخاری‌اند. در مسجد هم باید اینطور باشیم. فقط چشمان به خادم مسجد نباشد که بشورد و نظافت کند و چای بریزد. هر جا که نیاز است ما هم بشویم خادم افتخاری زوار خانه خدا.

داستانی را از «علمدار کمیل»، شهید ابراهیم هادی که رضوان خدا بر او باد خواندم. چقدر خالص بوده این شهید. کتاب «سلام بر ابراهیم» را بخوانید. حقیقتاً خودش را خادم افتخاری خانه خدا می‌دانست و در مقابل خدا برای خود شخصیتی قائل نبود.

یکی از دوستان شهید ابراهیم هادی نقل می‌کند: «اوایل زیاد اهل مسجد نبودم تا ابراهیم می‌رفت برای وضو، من هم از مسجد در می‌رفتم. اما رفته‌رفته جاذبه‌ی شخصیت ابراهیم ما را مسجدی کرد. یعنی به عشق او مسجد می‌رفتم. ابراهیم در عین حالی که جوانی با ویژگی‌هایی منحصر به فرد بود کارهایی می‌کرد که

برای ما عجیب بود. یکبار وارد مسجد شدم و می‌خواستم به دستشویی بروم دیدم دو نفر از زیرزمین مسجد برگشتند و گفتند چاه دستشویی گرفته و برای نماز به خانه می‌رویم، من هم می‌خواستم برگردم همان موقع ابراهیم رسید وقتی ماجرا را شنید آستینش را بالا زد و رفت توی زیرزمین داخل محل دستشویی شد و در را بست. یک ربع بعد در را باز کرد. چاه دستشویی را باز و همه جا راشسته و تمیز کرده بود بعد مشغول شستن دست خودش شد. »

شهادا اینطور بودند. خدا هم به کسی بدهکار نمی‌ماند. خدا، آن‌ها را در نظر مردم بالا برد، عظمت داد، عزیز کرد. مسلماً اگر ما هم مثل شهادا رفتار کنیم؛ خداوند بی‌پاسخ نمی‌گذارد.

چه خوب است از همین لحظه تصمیم بگیریم این نگاه زائرانه را خصوصاً در این شب‌های با برکت ماه مبارک در خودمان تقویت کنیم. مثلاً اگر بناست در مسجد افطاری داده شود هر جور که می‌توانیم مالی و یدی مشارکت داشته باشیم. یا در شب‌های قدر خدمت کنیم. یا مثلاً در قسمت خواهران این شب‌ها بچه کوچک زیاد می‌آید. چه خوب است یک نفر داوطلب شود بچه‌ها را به عنوان مربی سرگرم کند. نقاشی بکشند یا در حیاط مسجد بازی کنند تا هم بچه‌ها با مسجد انس بگیرند و هم مادران و نمازگزاران از فیض نماز و مراسمات بهره ببرند.

امشب به تناسب نام سوره مبارکه حجرات، پیرامون آیه چهارم گفتگو کردیم. ان شاء الله جلسه آینده مطالب شنیدنی درباره آیه اول به محضرتان تقدیم خواهم کرد.



دوراهی دل و دین

سوه حجرات آیه ۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

می خواهم خدمت شما بزرگواران مثالی بزنم؛ خواهش می‌کنم خوب به این مثال توجه فرمایید:

فرض کنید همکار یا دوستی دارید که وضع اقتصادی خوبی دارد؛ یک ویلای زیبا هم در شمال دارد و برای تفریح و استراحت به آنجا می‌رود. شما هم به دلیل رفاقتی که دارید هر چند مدت یک بار کلید ویلا را از او می‌گیرید و برای تفریح با خانواده به آنجا می‌روید. اما این دوست شما اهل رشوه و زیرمیزی گرفتن است و خلاصه مالش حلال نیست اما در مقابل، الحمدلله شما متدین‌اید؛ نماز خوان هستید، حلال خورید طبیعتاً از نظر شرعی نسبت به او وظیفه نهی از منکر دارید

و حتی اگر لازم شود باید موارد خلاف او را گزارش کنید. اما از طرف دیگر اگر به او تذکر بدهید خب ناراحت می شود و دیگر آن کلید و یلا را هم به شما نخواهد نداد.

این مثال ساده را زدم تا با خود فکر کنیم در یک همچین دوراهی هایی چگونه رفتار می کنیم؟^۱

آیا امر خدا را بر امر نفس مقدم می کنیم یا خیر؟!
 آیا لذتِ نقدِ تفریح در ویلا و یا هر منفعت دیگری را فدای یک تذکر چند ثانیه ای می کنیم؟!

از خواسته خدا صرف نظر می کنیم یا از خواسته دل؟!

خداوند متعال در اولین آیه از سوره ی مبارکه حجرات که موضوع بحث این شبهای ماست، خیلی صریح و شفاف خطاب به مومنین اینگونه می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هیچ امری را بر امر خدا و رسولش مقدم نکنید و تقوای خدا را نگاه دارید. چرا که خدا شنونده و آگاه است.»

^۱ مولف: دوراهی های دیگری هم وجود دارد که می توانید با توجه به مخاطبین، مثال بزنید؛ مثلا: دوراهی قبول کردن حرف همسر و از طرفی شکستن دل مادر. یا دوراهی خطر ابتلای به بیماری کرونا با لزوم انجام کار جهادی مثل سم پاشی و غسل و پرستاری. یا دوراهی استخدام در یک کار بی دغدغه با کاری کم درآمد که می دانیم تکلیف ما در انجام آن است و در آن نقطه مفیدتریم و رضایت امام عصر (عج) در آن است.

دقت بفرمایید! خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید.» یعنی بنده و شما. خطاب با ماست. با مشرکین و کفار نیست، بلکه با مؤمنین است. می گوید: «ای مؤمنین؛ ای مسجدی ها؛ ای هیئتی ها! نکند حرف های نفسانی و شیطانی را بر امر و دستور من خدا مقدم کنید!» خیلی عجیب است!. این در حالی است که اگر از یکایک مؤمنین بپرسیم: «چه کسی در عالم خیر و صلاح شمارا بهتر از خودتان می داند؟» بدون شک می گویند: «خدا».

اگر اینطور است پس چرا بعضاً نظر خودمان را بر امر خدا مقدم می کنیم؟ مگر امر، امر خدای سبحان نیست؟ مگر هر چه او بخواهد خیر محض نیست؟

یکی از جواب هایی که عموماً مردم به این سوال می دهند این است: می گویند: «دستوراتی که خدا می دهد فائده و منفعتش نسیه است! حالا کو تا ما از این دنیا برویم و در بهشت کیف کنیم؟! تازه اگر بریم بهشت!!! آدم عاقل که نقد را ول نمی کند نسیه را بچسبد. فعلاً نقد را بچسبیم نسیه پیش کش!»

اگر خوب به این جواب دقت کنیم متوجه دو اشکال می شویم. اشکال اول: این است که بر فرض اگر جایزه و فائده و منفعت های دستورات خدا نسیه و فقط برای بهشت باشد، باز هم عقل و منطق انسان میگوید که باید به دستورات الهی عمل شود.

چون انسان اگر کرونا نگیرد نهایتاً ۱۰۰ سال میخواید در این دنیا زندگی کند. ولی به محض اینکه بمیرد وارد یک حیاتی میشود که نه صد سال، نه هزار سال، بلکه تا ابد ادامه دارد. «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا».

پس اتفاقاً انسان عاقل به کسی می گویند که نقد زودگذر را به نسیه ابدی نفروشد.

البته در همین دنیا هم اتفاقاً لذت زودگذر نقد را برای رسیدن به لذت نسیه چندین و چند ساله رها کردن یک کار کاملاً عقلانی است. مثلاً همین پس انداز کردن. یک زن و شوهر سال‌ها پول‌هایشان را پس انداز می‌کنند تا در آینده بتوانند به منافع نسیه پول‌های پس انداز شده برسند. خانه‌ای بخرند و یا وسیله‌ی نقلیه‌ای تهیه کنند؟

یا مگر برای یک جوان قبول شدن در کنکور یک هدف نسیه نیست؟ پس چرا این همه زحمت و سختی می‌کشد و شبانه‌روز وقت می‌گذارد که به آن منفعت نسیه برسد؟

یا ورزشکاری که برای رسیدن به موفقیت‌های ورزشی از خوردن خیلی از غذاها صرف نظر می‌کند و برای کسب عنوان قهرمانی، ماه‌ها و سال‌ها عرق می‌ریزد و به صورت طاقت‌فرسا تمرین می‌کند تا بتواند سال‌ها بعد به منفعتی برسد... .
هیچ کس نمی‌گوید: «آقای ورزشکار شاید اصلاً عمراً کفاف نداد که به مسابقات برسی! چرا انقدر خودت را اذیت می‌کنی و برای یک عنوان قهرمانی نسیه، به خودت سختی می‌دهی؟»

پس نفس اینکه انسان در این دنیا به امید آینده به دستورات الهی عمل کند یک کار عقلانی است و این حرف که هیچ عاقلی نقد را ول نمی‌کند، نسیه را بچسبد حرف بی پایه و خلاف عقلی است.

و اما اشکال دوم: جواب آنچه که گفته شد؛ منفعت دینداری نسیه است و ما در دنیای نقد زندگی می‌کنیم این است که چه کسی گفته، منافع دستورات الهی نسیه است و در این دنیا هیچ منفعتی عائد ما نمی‌شود؟! دستورات خدا منفعت‌هایی

دارد که قبل از آخرت، در این دنیا نصیب ما می‌شود. در همین دنیا کیفش را می‌بریم.

خیلی‌ها خیال می‌کنند که دین آمده آخرت ما را درست کند. فکر می‌کنند دین یک چیز است، زندگی هم چیز دیگر. خیال می‌کنند دین فقط دستوراتی دارد که به درد قبر و قیامت و بهشت می‌خورد.

در حالی که اگر اینطور است چرا خدای سبحان فرمود:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۲

«رسول خدا را در زندگی این دنیا اسوه و الگوی خود قرار دهید.»

یا چرا خدا پیامبران را از جنس مردم قرار داد؟

به این دلیل که در بین مردم زندگی کنند، تجارت کنند، تشکیل خانواده دهند، معاشرت داشته باشند تا انسان‌ها از پیامبران در همین دنیا الگو بگیرند و تلاش کنند تا خوب زندگی کنند و منفعت دین‌داری را قبل از آخرت در همین دنیا بچشند. درست است که دنیا مزرعه آخرت است اما ثمرات این مزرعه فقط به درد آخرت ما نمی‌خورد بلکه همین دنیای ما را هم آباد می‌کند.

از آنجا در ماه مبارک رمضان هستیم، همین روزه را برای شما مثال می‌زنم.

روایات متعددی در فواید اخروی روزه داری وارد شده است.

مثلاً پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«مَنْ مَتَعَهُ الصَّيَامُ مِنْ طَعَامٍ يَشْتَهِيهِ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُطْعِمَهُ
مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ وَيَسْقِيَهُ مِنْ شَرَابِهَا»^۳

«هر کس را روزه از غذائی که به آن اشتها دارد جلوگیری کند بر خداوند است که او را از غذای بهشتی بخوراند و از آب‌های بهشت او را سیراب کند.»

خب این دست روایات در اصل منافع نسیه را بازگو می‌کنند اما از آن طرف هم روییاتی داریم که ما را به منافع دنیوی و نقد روزه‌داری متوجه می‌سازند و روزه را به عنوان امری مفید، برای اصلاح زندگی دنیایی معرفی می‌نمایند.

از جمله آقا امام صادق -علیه السلام- در بیان حکمت و جوب روزه‌داری

می‌فرمایند:

«إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الصَّيَامَ لِيَسْتَوِيَ بِهِ الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ...»^۴

^۳ إرشاد القلوب، جلد ۲، صفحه ۲۱۵

^۴ سَأَلَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ عِلَّةِ الصَّيَامِ فَقَالَ إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الصَّيَامَ لِيَسْتَوِيَ بِهِ الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْغَنِيَّ لَمْ يَكُنْ لِيَجِدَ مَسَّ الْجُوعِ فَيَرْحَمَ الْفَقِيرَ لِأَنَّ الْغَنِيَّ كُلَّمَا أَزَادَ شَيْئًا قَدَّرَ عَلَيْهِ فَأَزَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُسَوِّيَ بَيْنَ خَلْقِهِ وَأَنْ يُذِيقَ الْغَنِيَّ مَسَّ الْجُوعِ وَالْأَلَمَ لِيَرِقَّ عَلَى الضَّعِيفِ فَيَرْحَمَ الْجَانِعَ (من لا يحضره الفقيه، جلد ۲، صفحه ۷۳)

هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام در باره علت روزه گرفتن سؤال کرد، آن حضرت فرمود: همانا که خدای عزّ و جلّ روزه را از آترو واجب ساخت که غنی و فقیر بوسیله آن در یک سطح قرار گیرند. و این بدان سبب است که غنی چنان نبود که اثر گرسنگی را احساس کند، تا بر فقیر رحم آورد، زیرا غنی هر زمان که چیزی می‌خواست بر آن قادر بود، از این رو خدای عزّ و جلّ اراده کرد تا میان افراد خلقش تساوی برقرار سازد، و رنج گرسنگی و درد را به غنی بچشانند، تا نسبت به ضعیف رقت کند، و بر گرسنه رحم آورد.

خداوند روزه را واجب کرده تا بدین وسیله دارا و ندار (غنی و فقیر) مساوی گردند^۱

این کلام خیلی جای صحبت دارد. چه کنیم که فرصت نیست اما همین قدر اشاره کنم که در ساعات روزه، فرقی نمی‌کند، یخچال خانه پر است یا خالی. پولداری یا فقیر. حق نداری چیزی بخوری! کباب باشد یا نان خالی! بعد از افطار هم به واسطه آن ساعات گرسنگی، پولدارها قدری خبر از حال فقرا پیدا می‌کنند و در نتیجه می‌بینید، انفاق‌ها هم بیشتر می‌شود. این یک منفعت نقد دنیایی است. این که یک اجتماعی از انسانها در یک مقطعی حالشان یکی باشد؛ خیلی برکت دارد. هم در آن مقطع و هم بعد از آن. نظیر اتفاقی که در شیوع کرونا افتاد. در یک مقطع زمانی، مردم دنیا حال هم را درک کردند. یاد محرومان افتادند.

در ایام قرنطینه غذا به اندازه کافی ذخیره کرده بودیم؟! خیلی‌ها سال‌هاست غذایی برای ذخیره کردن ندارند. حسرت زیارت و نماز جماعت داشتیم؟! مدت‌هاست که حضور در مسجدالاقصی برای فلسطینی‌ها محدود است. در محیط خانه کلافه شدیم؟! از جانبازان قطع نخاعی و شیمیایی بیشتر یاد کنیم... این‌ها برکات یکی شدن حال دل مردم، در یک مقطع زمانی است... .

و اما نمونه‌ای دیگر، از منافع نقد دنیایی روزه، روایتی است از وجود نارنبن پیغمبر رحمت حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که همه شما شنیده‌اید:

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۳، ح ۱

«صُومُوا تَصِحُّوا»^۶

همین الان می‌توانید حداقل ترجمه این روایت را حفظ بفرمایید: روزه بگیرد تا سالم شوید.

شعری را خواندم از آیه الله العظمی صافی گاپایگانی (حفظه الله)، ۱۶ بیت است این شعر، در آن به این روایت اشاره شده است. میفرماید:

درآمد بار دیگر ماه یزدان به فرّ و شوکت و فیض فراوان
مه روزه است و هنگام عبادت خوشا حال نکوی روزه داران
در آ در مکتب «صوموا تصحوا» که در آن می‌شود امراض، درمان

الحق که سلامت در روزه، مکتبی است که بر تعداد شاگردانش در سراسر دنیا روز به روز افزوده می‌شود؛ کافر و مسلمان هم ندارد. همین لحظاتی که بنده با شما صحبت میکنم در کشورهای اروپایی در حال روزه درمانی هستند. بنده یک طوماری از اظهارنظرهای دانشمندان اروپایی و آمریکایی یادداشت کرده‌ام. وقت نیست به همه آنها اشاره کنم. دوستانی که علاقه‌مندند بعد از منبر مراجعه بفرمایند تا تقدیمشان کنم^۷. اما به عنوان نمونه محققان انگلیسی در تحقیقات اخیر خود دریافته‌اند:

^۶ البحار ۲۵۵/۹۶ مستدرک الوسائل ۵۹۰/۱

^۷ در کشورهای سوئیس، آلمان، انگلیس و آمریکا تحقیقات جامعی درباره درمان با روزه داری انجام داده‌اند و اکنون در بعضی بیمارستانها درمانهای مثبتی بر روزه‌داری مورد توجه است. متخصصان تغذیه دانشگاه شیکاگو نیز اعلام کرده‌اند روزه در جلوگیری از پیشرفت اختلالاتی که می‌تواند زمینه‌ساز مرگ زود هنگام و ناگهانی انسانها باشد، پیامدهای مثبتی را به همراه دارد. خیرگزاری میزان، کد خبر: ۱۸۲۹۶۵

«روزه نه تنها باعث افزایش سوخت و ساز بدن، غلظت هورمون‌ها، افزایش قدرت سیستم ایمنی بدن، عملکرد مثبت الکترولیت‌ها و شاخص‌های خونی می‌شود بلکه می‌تواند از بروز بسیاری از بیماری‌هایی که در دوران پیری گریبان‌گیر اشخاص می‌شود نیز پیشگیری کند. همچنین روزه از بروز سکته نیز جلوگیری می‌کند.»^۸

عزیزان من! منافع مادی روزه، یک مصداق و مثال بود که خدمت شما عرض کردم. در وراء هر یک از دستورات الهی دریایی از حکمت‌ها وجود دارد که ترک یا انجام آنها مستقیماً بر زندگی دنیوی ما اثر می‌گذارد. پیشنهاد می‌کنم کتاب شریف «علل شرائع» از شیخ صدوق (ره) را مطالعه بفرمایید. این کتاب ارزشمند، مشتمل بر روایاتی است که در آنها علل و فلسفه برخی احکام شرعی و اعتقادی از لسان

«الکسیس کارل» در کتاب «انسان، موجود ناشناخته» می‌نویسد: «با روزه داری، قند خون در کبد می‌ریزد و چربی‌هایی که در زیر پوست ذخیره شده اند و پروتئین‌های عضلات و غدد و سلول‌های کبدی آزاد می‌شوند و به مصرف تغذیه می‌رسند. دکتر «ژان فرموزان» روش معالجه با روزه را، به شست و شوی اعضای بدن تعبیر می‌کند و شخص احساس سبکی و خوشی خارق‌العاده‌ای می‌کند. در این حال اعضا هم استراحتی کافی کرده‌اند. دکتر «گوئل پا» فرانسوی می‌گوید: «چهار پنجم بیماری‌ها از تخمیر غذا در روده‌ها ناشی می‌شود که همه با روزه اصلاح می‌گردد. دکتر «آلکسی سوفورین» می‌نویسد: «جسم به هنگام روزه به جای غذا از مواد باقیمانده در بدن استفاده کرده و آنها را مصرف می‌کند و بدین وسیله مواد کثیف و عفونی‌ای که در جسم است و ریشه و خمیره بیماری‌ها از آنهاست، از بین می‌رود، روزه سبب بهبودی همه بیماری‌ها است. بنابراین، شایسته است که جسم خود را به وسیله روزه، نظیف و پاکیزه کنید.

خبرگزاری صداوسیما کدخبر: ۱۶۵۲۱۸۹

^۸ باشگاه خبرنگاران جوان، کد خبر: ۴۴۵۹۹۶۱

حضرات معصومین ذکر شده است. واقعا نگرش ما را نسبت به دینداری و احکام شرعی تغییر می دهد.

با این توضیحات دیگر کسی نمی تواند با توجیه نسیه بودن دین داری خواسته های نفسانی خویش را بر امر خدای متعال و حضرات معصومین -علیهم السلام- مقدم کند.

اما با همه این تفاسیر شما را نمی دانم، بنده به سهم خود اعتراف می کنم که مصداق آیه اول سوره مبارکه حجرات قرار گرفتن خیلی سخت است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

بر سر دوراهی ها اهل تقوا بودن کار هر کس نیست. دوراهی دل و دین، از آن امتحانات الهی است که خیلی ها زمین می خورند.

گاهی پیش می آید در انتخابات، کسی از اقوام یا آشنایان ما کاندیدا می شود که اصلاً صلاحیت آن مسئولیت را ندارد ولی می دانیم که اگر رأی بیاورد نان ما در روغن است. چشمش را بر مثلاً، ساخت و ساز غیر مجاز ما می بندد یا فلان شغل را برای فرزندمان دست و پا می کند و ...

خب اینجا رأی به اصلح دادن، منافع فردی را بر مصالح ملی ترجیح دادن یک امتحان بزرگ است. تصدیق می فرمایید که خیلی ها زمین می خورند!؟

آیا ما برای انتخاب مسیر درست بر سر دوراهی دل و دین، ایمانمان را قوی

کرده ایم؟

ای کاش که در چنین لحظات سخت، مثل شهدا عمل کنیم. آنها که این آیه را با عمل خود تفسیر کردند نه با زبان. البته بعضی فکر می‌کنند که آقا برای شهدا که کاری نداشت پا روی نفس بگذارند! آنها آسمانی بودند، ما کجا، آنها کجا!

نخیر برادر من! خواهر من! این تصور اشتباه است. برای شهدا هم سخت بود. اصلاً سختی در کار نباشد که اسمش امتحان نیست.

برای شهید مدافع حرم، مصطفی صدرزاده هم سخت بود. آنجا که می‌گوید:

«حالا دیگه سر دوراهی‌ای! وقتی یه مسیری هست بهت می‌گن: "آقا پاشو! بلند شو! الان باید آرپی جی بزنی." رو به دشمن، موقعی که می‌خوای آرپی جی رو بزنی، وقتی آرپی جی زن حرکت می‌کنه می‌ره سمت دشمن که آرپی جی رو بزنه، دنیا رو پشت سرش می‌ذاره، اون لحظه که داری آرپی جی رو میداری تو لوله؛ زنت، بچه ات، همه میان تو ذهنت. همه این‌ها می‌خوان مانع بشن که تو بلند نشی، این کارو نکنی. و وقتی بلند می‌شی و آرپی جی رو می‌زنی، اون وقته که دنیا رو پشت سرت گذاشتی. این می‌شه که به خدا نزدیک‌تر می‌شی. بارها و بارها شاید تو یه روز چندبار این امتحان برای تو بشه که بلند شی، جلو گلوله بایستی. حالا شاید تو اون لحظه خدا بخواد تورو به عنوان قربونی بخره، یا شایدم نخواد بخره^۹».

به قول شهید چمران: «وقتی شیپور جنگ نواخته شود، فرق بین مرد و نامرد تشخیص داده می‌شود. در آن لحظات سخت، فقط کسانی مردانه می‌ایستند که همواره در دوراهی‌های دل و دین زندگی؛ دین را انتخاب کرده باشند. شهدا از قبل اهل مراقبه بودند؛ اهل تمرین بودند، که در این میدان پیروز شدند.

^۹ کلیپ تصویری شهید در آپارات

شهید عباس بابایی نقل می‌کند: «دوره خلبانی ما در آمریکا پایان یافته بود، تکلیفم روشن نبود و به من گواهینامه نمی‌دادند، تا این که روزی به دفتر مسئول دانشکده - که یک ژنرال آمریکایی بود - احضار شدم و به اتاقش رفتم.

ژنرال آخرین فردی بود که باید نسبت به رد یا قبول شدنم اظهار نظر می‌کرد. او پرسش‌هایی کرد که من پاسخش را دادم. از پرسش‌های ژنرال برمی‌آمد که نظر خوشی نسبت به من ندارد. احساس می‌کردم که رنج دو سال دوری از خانواده و شوق برنامه‌هایی که برای زندگی آینده‌ام در دل داشتم، همه در یک لحظه در حال نابودی است و باید دست خالی و بدون دریافت گواهینامه خلبانی به ایران برگردم. در همین حین کاری برای ژنرال پیش آمد و او به خارج از اتاق رفت. به ساعت نگاه کردم، وقت نماز ظهر بود. با خود گفتم، کاش در اینجا نبودم و می‌توانستم نماز را اول وقت بخوانم. انتظارم برای آمدن ژنرال طولانی شد. گفتم که هیچ کار مهمی بالاتر از نماز نیست، همین جا نماز را می‌خوانم. ان شاء الله تا نماز تمام شود، او نخواهد آمد. به گوشه‌ای از اتاق رفتم و روزنامه‌ای را که همراه داشتم به زمین انداختم و مشغول نماز شدم.

در حال خواندن نماز بودم که متوجه شدم ژنرال وارد اتاق شده است. با خود گفتم چه کنم؟ نماز را ادامه بدهم یا بشکنم؟ بالاخره گفتم، نماز را ادامه می‌دهم، هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد.

سرانجام نماز را تمام کردم ژنرال پس از چند لحظه سکوت نگاه معناداری به من کرد و گفت: چه می‌کردی؟ گفتم: عبادت می‌کردم. در دین ما دستور بر این است که در ساعت‌های معین از شبانه‌روز با خداوند به نیایش بپردازیم. ژنرال با توضیحات من سری تکان داد و لبخندی زد. از نوع نگاهش پیدا بود که از صداقت

و پای بندی من به سنت و فرهنگم خوشش آمده است. با چهره‌ای بشاش خودنویس را از جیبش بیرون آورد و پرونده‌ام را امضا کرد. سپس با حالتی احترام‌آمیز از جا برخاست و دستش را به سوی من دراز کرد و گفت: به شما تبریک می‌گویم. شما قبول شدید.»

چه نمازها که عقب انداختیم برای خیلی خیلی کمتر از اینها ...
 بزرگواران! اگر بخواهم آنچه تا این لحظه پیرامون آیه اول سوره مبارکه حجرات، تقدیم کردم را به طور خلاصه جمع بندی کنم، اجمالاً اینگونه می‌شود:

۱. منافع دین‌داری هم نقد است و هم نسیه.

۲. یکی از امتحانات سخت الهی در آن هنگامی است که بین دو راهی دل و دین قرار می‌گیریم.

۳. هنر یک عبد این است که در لحظات سخت، همچون شهدا امر خدا را بر هر چیز دیگری مقدم کند.

اما شاید مطلبی ذهن شما را مشغول کرده باشد و آن اینکه چه کنیم در بزنگاه‌های سخت زندگی، بتوانیم امر خدا را بر امور دیگر مقدم کنیم تا ان شاء الله در نهایت مانند شهدا عاقبت بخیر شویم؟

بگذارید یک راهکار روایی خدمت شما عرض کنم: مسعده بن صدقه می‌گوید که: امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: یا رسول الله به من سفارش و توصیه ای فرما. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: "اگر توصیه ای کنم آن را خواهی پذیرفت؟" پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را سه بار تکرار کرد و هر بار آن مرد پاسخ آری داد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: "هر گاه تصمیم به کاری گرفتی، اول در اثر نتیجه و عاقبت آن کار فکر کن و بیندیش، اگر دیدی نتیجه و عاقبتش صحیح

است، آن را دنبال کن، و اگر عاقبتش گمراهی و تباهی است، از تصمیم خود صرف نظر کن^{۱۰}»

همین توصیه را اگر به کار ببندیم کار حل می‌شود. قبل از اینکه دست به کاری بزنیم، به آثار و تبعات آن فکر کنیم. گیرم که من به این کارمند یا مأمور، رشوه دادم و کارم هم حل شد؛ تکلیف نفر بعدی چیست؟ یا تکلیف پول حرامی که این مأمور، سر سفره زن و بچه‌اش می‌برد چه می‌شود؟ عذاب آخرت هم که سر جای خود ...

یا لحظه رأی دادن فکر کنیم، ممکن است این نماینده یا مسئولی که انتخاب می‌کنم، با یک تصمیم غلط، اغتشاش و خون‌ریزی درست کند؛ امنیت مردم را به خطر بیندازد؛ آن وقت من هم شریک خواهم بود. آیا منفعت احتمالی من بر اثر انتخاب این شخص، ارزشش را دارد؟! اگر این آدم با بی‌تدبیری، نظیر اغتشاش سال ۹۸ را درست کند، آن وقت من در قبال اشک‌های آن پدری که جهیزیه دخترش سوخت، یا پسری که پدرش برای برقراری امنیت شهید شد، مسئول نیستم؟! اگر به فرموده پیغمبر رحمت، بر سر دوراهی‌ها، عاقبت اندیش و آینده‌نگر باشیم، این کار خیلی در انتخاب مسیر صحیح و خداپسندانه به ما کمک خواهد کرد.

^{۱۰} عَنْهُ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهَلْ أَنْتَ مُسْتَوْصٍ إِنَّنَا أَوْصِيَّتُكَ حَتَّى قَالَ لَهُ ذَلِكَ ثَلَاثًا وَفِي كُلِّهَا يَقُولُ لَهُ أَلْرَّجُلُ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنِّي أَوْصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنَّ بِكَ رُشْدًا فَأَمُضِهِ وَإِنْ بِكَ غَيًّا فَانْتَهَ عَنَّهُ. (الكافي، جلد ۸، صفحه ۱۴۹)

إن شاء الله به برکت این ماه مبارک، به توفیق الهی، همواره در مسیر درست حرکت کنیم، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد



آفتی که بر خرمین اعمال می افتد

آیه ۲ سوره مبارکه حجرات

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ
بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالِكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

مفسر بزرگ، فقیه برجسته، عارف بالله و صاحب تفسیر گرانسنگ المیزان،
«مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه در ذیل آیه دوم از سوره مبارکه حجرات،
داستانی را به عنوان شأن نزول این آیه شریفه نقل می کند. که البته شأن نزول آیه
چهارم که در شب اول پیرامونش گفتگو کردیم نیز هست. داستان شنیدنی و
آموزنده ای است.

ایشان می فرماید: «روزی گروهی از طایفه و اشراف قبیله بنی تمیم به قصد
دیدار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند. منزل پیامبر صلی الله علیه و آله دیوار به دیوار مسجد
بود. آنها آمدند داخل مسجد و از همانجا با بی ادبی جوری که صدایشان به

حجره‌های خانه پیامبر برسد صدا زدند و گفتند: «یا محمد! اخرج الینا.» این حرکت آنها خیلی پیامبر را ناراحت کرد اما خب «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱، نمی‌دانم اگر ما بودیم چه می‌کردیم؟ دیدید گاهی سر یک بوق زدن چه دعواها که به راه نمی‌افتد چه برسد که چنین اتفاقاتی درب منزل و پیش چشم زن و فرزند رخ دهد که دیگر واویلا. اما حضرت اصلاً به روی خودشان نیاوردند. از منزل بیرون آمدند و فرمودند: "چه کاری دارید؟" گفتند: «آمده‌ایم با شما مفاخره کنیم!» اجازه بدهید تا شاعر و خطیب ما افتخارات بنی تمیم را بازگو کند.

حضرت رسول ﷺ اجازه دادند و آنها سخنرانی کرده و از افتخارات قبیله خود گفتند. در این هنگام، حضرت، ثابت بن قیس را که خطیب زبردستی بود صدا زدند تا پاسخ آن‌ها را بدهد. ثابت چنان خطبه خواند که خطبه بنی تمیم پیش آن هیچ بود. گفتند: "اجازه دهید شاعر ما هم بیاید شعری در فضائل قبیله ما بسراید." حضرت این بار نیز اجازه دادند. شعر آنها که تمام شد؛ پیغمبر اکرم ﷺ «حسان بن ثابت» را دستور دادند که پاسخ این شعر را با شعر بدهد. حسان هم چنان شعری خواند که دیگر جای بحثی برای بنی تمیم باقی نگذاشت. در این هنگام بزرگ آنها نتوانست جلوی خود را بگیرد و گفت: "انصافاً خطیب و شاعر آنها از ما بهتر بود."

^۱ انبیاء ۱۰۷

این حالت باعث شد که بنی تمیم از نظر روحی در مقابل مسلمانان شکسته شوند. پیامبر که این وضع را در آن‌ها دید، دستور داد که هدایایی به آنها بدهند تا قلبشان به اسلام متمایل گردد. این برخورد کریمانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چنان در وجود آنها اثر گذاشت که همگی در همان مجلس شهادتین به زبان جاری کردند و مسلمان شدند.

در این زمان بود که آیه دوم از سوره مبارکه حجرات نازل شد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»

«ای اهل ایمان، فوق صوت پیغمبر صدا بلند مکنید و بر او فریاد بر مکشید چنانکه با یکدیگر بلند سخن می گوید، که اعمال نیکتان (در اثر بی ادبی) محو و باطل شود و شما فهم نکنید.»

خداوند در این آیه شریفه اشاره می کند به مفهومی به نام حبط عمل! می فرماید: «اگر با پیامبر با بی ادبی و بی احترامی حرف بزیند، صدایتان را بالا ببرید، من اعمالتان را حبط می کنم.»

اینجا دو سوال مطرح است:

۱. حبط عمل به چه معناست؟

۲. آیا به غیر از این عمل، اعمال دیگری هم هست که باعث حبط اعمال

بشود یا خیر؟

اما در پاسخ به سوال از معنای حبط، باید عرض کنم؛ حبط در لغت: به معنای «باطل شدن» است. «أَحْبَطَ عَمَلَهُ عمل او را حبط کرد، باطل و بی اثر

کرد^۲ و در اصطلاح: به از بین رفتن پاداش عمل نیک، به دنبال گناهی که در پی آن عمل، انجام گرفته است؛ گفته می‌شود^۳. علامه طباطبایی (ره) در تفسیر «المیزان»، واژه حبط را «عمل بی‌اجر» معنا کرده‌اند و همچنین به معنای «باطل شدن عمل و از تأثیر افتادن آن» به کار برده‌اند.^۴

بگذارید مثالی برای شما بزنم: کشاورزی را تصور کنید که هم زمین حاصل‌خیز و آب کافی در اختیار دارد و هم بذر خوبی برای کاشت گندم تهیه کرده. ۳ ماه با سختی فراوان و طی مراحل کاشت، داشت و برداشت، دست‌آخر حاصل‌دست‌رنجش را در انبار ذخیره می‌کند. اما آیا دیگر کار تمام است؟! نخیر. اگر محیط انبار از آفات و جانوران پاک نباشد یکوقت درب انبار را باز می‌کند و می‌بیند همان اتفاقی که برای کاهنان معبد آمون، در فیلم حضرت یوسف علیه السلام افتاد؛ برای او هم رخ داده و همه گندم‌ها فاسد و آفت‌زده شده‌اند. ما همان کشاورز هستیم که در مزرعه دنیا کشت و کار می‌کنیم و اعمال ما همان حاصل و دست‌رنج ما هستند که در حساب الهی ذخیره شده‌اند. حبط عمل آن آفتی است که در خرمن اعمال می‌افتد. آن قطره خونی است که یک خمره بزرگ شیر را نجس و غیر قابل مصرف می‌کند. آن وقت است که «أَنَّ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ».

^۲ راغب اصفهانی، مفردات، قم، انتشارات اسماعیلیان، ص ۱۰۵

^۳ استاد سبحانی، جعفر، الهیات، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵ ه. ق، ص ۶۵۷

^۴ علامه طباطبائی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، قم، انتشارات اسلامی، ص ۵۴۸

از عبارت «وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» هم نباید غافل شد. خیلی ظریف و دقیق است. یعنی همه این اتفاقات چراغ خاموش و موریه‌ای رخ می‌دهد. اینطور نیست که به ما هشدار بدهند که آقا یا خانم! در این لحظه اعمال شما در حال از بین رفتن است! وقتی می‌فهمیم که دیگر کار از کار گذشته. حساب خالی شده و آه در بساط نیست. «وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ... درحالی که شما نمی‌فهمید ...»

و اما پاسخ سوال دوم: آیا غیر از موردی که در آیه شریفه اشاره شد. اعمال دیگری هم وجود دارد که باعث حبط عمل می‌شوند یا خیر؟
بله! وجود دارد. در آیات و روایات اعمال دیگری هم ذکر شده است که ارتکاب آنها سبب حبط عمل می‌شود. از جمله:

۱. کفر: «... وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنْ

الْخَاسِرِينَ^۵»

(...وهر کس در ایمان [به خدا و پیامبران و قیامت] کفر ورزد، قطعاً عملش تباه شده و فقط او در آخرت از زیانکاران است.)

۲. ترک نماز، بدون عذر: «قال رسول الله ﷺ: مَنْ تَرَكَ صَلَاتَهُ حَتَّى تَقُوتَهُ

مِنْ غَيْرِ عُدْرٍ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ^۶»

^۵ مانده ۵

^۶ جامع الأخبار، جلد ۱، صفحه ۷۳

«پیامبر (ص) فرمود: کسی که بدون عذر نمازش را ترک کند، عمل خود را از بین برده است»^۷

۳. ارتباط و طرح دوستی بیمار دلان با کافران: خداوند در آیه ۵۲ و ۵۳ سوره مبارکه مانده درباره منافقان می‌فرماید:

«فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ تَادِمِينَ»

«گروهی منافق را که دلهاشان ناپاک است خواهی دید که در (راه دوستی) ایشان می‌شتابند و می‌گویند: ما از آن می‌ترسیم که (در گردش روزگار) مبادا آسیبی از آنها به ما رسد^۸. باشد که خدا فتوحی پیش آورد و یا امری دیگر از طرف خود، تا منافقان از آنچه (به نفاق) در دل نهمان کردند سخت پشیمان شوند.»

«وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ»

«آنها که ایمان آورده‌اند می‌گویند: «آیا این (منافقان) همان‌ها هستند که با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که با شما هستند؟! (چرا کارشان به اینجا رسیده؟! (آری،) اعمالشان نابود گشت و زیانکار شدند.»

موارد دیگری هم هست که وقت اجازه نمی‌دهد. من می‌خواهم یک مورد دیگر از عوامل حبط عمل را هم برای شما بگویم که اصل بحثم روی همین

^۷ معذور مثل کسی که از شدت خستگی خواب بماند یا فراموش کند که نماز نخوانده

^۸ نظیر بعضی از مسئولین ما که رهایشان کنی با یزید هم مذاکره می‌کنند

مورد است و متأسفانه خیلی از متأهلین در بگو مگوهاشان دچارش می شوند. بگذارید این مورد را از زبان آقا امام صادق علیه السلام بازگو کنم. حضرت می فرماید: هر زنی به شوهرش بگوید: «من از تو هرگز خیری ندیدم، عمل او حبط می شود»^۹

البته این ارتباط دوطرفه است. هم زن نسبت به مرد و هم مرد نسبت به زن. حتما شنیده اید: بعضی زن و شوهرها وقتی بحثشان می شود شروع می کنند چنین حرفهایی را زدن:

عجب اشتباهی کردم با تو ازدواج کردم، تو کجا من کجا؟ حیف من که گرفتار تو شدم، لیاقت تو همونی بود که...؛ تو اصلا به درد من نمیخوری...؛ زندگیمو به خاطر کی خراب کردم! این همه خواستگار داشتم کاش با فلانی ازدواج می کردم... و تو اصلا خوبی تو وجودت نیست...

اگر بخواهیم یک اسم برای این جملات انتخاب کنیم در یک کلام باید بگویم: «جملات غیر منصفانه!»

با بی انصافی تمام، بدون فکر و از سر عصبانیت صحبت کردن. آقا امام صادق علیه السلام در این حدیث نورانی، یکی از عوامل حبط عمل را خارج شدن از دایره انصاف بیان می کنند. می فرماید نگاهتان به همسر یک نگاه منصفانه باشد. انصاف داشته باشید.

^۹ « وَرَوَى جَمِيلُ بْنُ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ أَيُّمَا امْرَأَةٍ قَالَتْ لِرِوَجِهَا مَا رَأَيْتُ قَطُّ مِنْ وَجْهِكَ خَيْرًا فَقَدْ حَبَطَ عَمَلُهَا » وسائل الشیعه جلد ۲۰ ص ۱۶۲

حالا انصاف یعنی چه^{۱۰}؟ می گویند با انصاف باش یعنی چگونه باش؟
 انصاف یعنی من در مسائل مربوط به خود و دیگران بی طرفانه قضاوت کنم.
 وقتی می خواهم حرفی بزنم یا حکمی بدهم، قبل از هر چیز خودم را در محکمه
 الهی تصور کنم و همه جوانب را بسنجم و بعد حکم صادر کنم و اظهار نظری
 انجام دهم.
 متأسفانه گاهی پیش می آید که ما در زندگی مشترک منصفانه رفتار نمی کنیم.
 همه جوانب را نمی سنجم. خوبی ها و بدی ها را در دو کفه ترازو نمی گذاریم.
 فقط منفی بافی می کنیم و منفی نگری.

^{۱۰} انصاف که از زیباترین خصلت های اخلاقی است به معنای عدالت ورزی و اجرای قسط و اقرار به حقوق مردم و ادای آن هاست و اینکه هر خیری را برای خود می خواهم برای دیگران هم بخواهم و هر زیان و ضرری که برای خود نمی پسندم برای دیگران هم نپسندم. (انصاریان، حسین؛ زیباییهای اخلاق، بخش شانزدهم، ص ۳۸۲)

"خداوند تبارک و تعالی این قدرت و توانایی را به بشر داده است که خودش می تواند قاضی خودش باشد. در اجتماع همیشه قاضی غیر از مدعی و مدعی علیه است. یک نفر مدعی می شود، یک نفر دیگر مدعی علیه هر دو نفرشان پیش قاضی می روند و قاضی باید به عدالت میان مدعی و مدعی علیه حکم کند. البته مدعی یک نفر است، مدعی علیه یک نفر دیگر و قاضی یک نفر سوم هیچ فکر کرده اید که چگونه است که انسان می تواند خودش مدعی خودش باشد"

"فهرأ خودش هم مدعی علیه خودش باشد و هم خودش قاضی خودش باشد، یعنی خودش حکم صادر کند. انصاف یعنی چه؟ می گویند فلان کس آدم بانصافی است، یعنی چه؟ اصلاً آدم بانصاف یعنی آدمی که در مسائل مربوط به خود می تواند بی طرفانه درباره خودش قضاوت کند و احیاناً در جایی که خودش مقصر است، حکم علیه خودش صادر کند. (شهید مطهری، آزادی معنوی، ص ۳۳)

آقا خوب است نیمه پر لیوان را هم ببینیم. چرا همش دنبال بدی های افراد می گردیم؟!

بپذیریم که انصاف در روابط اجتماعی ما نسبت به همسر، نسبت به پدر، مادر فرزندی، رفیق و ... کم رنگ شده است.

مردی که نگاه منصفانه دارد؛ اگر از سرکار به خانه بیاید و ببیند خانه بهم ریخته است. غذا آماده نیست و ...، قبل هر عکس العملی قدری با خود فکر می کند؛ شاید همسر امروز روز سختی داشته، خبر بدی شنیده، یا شاید کسالتی دارد یا بچه ها مریض شده اند... . چنین مردی هیچ وقت نمی گوید: «باز که غذا آماده نیست!» به جای تلفن زدن به خواهرت بلند می شدی خانه را جارو می کردی و ...»

خانمی که نگاه منصفانه داشته باشد، در کنار کمبودها، شرایط سخت اقتصادی را هم درک می کند. باور کنید بعضی خانم ها اصلا خبر از قیمت گوشت و میوه و لبنیات را ندارند. فقط می گویند: «چرا نخردی؟ کم خریدی! بد خریدی!» بنده خاطر م هست، زن و شوهری از اقوام، با هم اختلاف پیدا کردند. یکی از گلایه های خانم همین موضوع خریدهای خانه و لباس و وسایل منزل بود. اختلاف بالا گرفت و این زن و شوهر برای مدتی جدا از هم زندگی کردند و خرج زندگی به دوش خانم افتاد. این خانم تازه آن موقع فهمید که قیمت اجناس چند است. همین آگاهی او زمینه ساز آشتی آنها شد.

این نگاه، باید در روابط ما با پدر و مادر هم جاری باشد. من فقط یک مورد را خطاب به جوان ترها که گاهی بین آنها و پدر و مادرشان شکر آب می شود؛

عرض می‌کنم. اگر صاحب فرزند هستید که چه بهتر، اما اگر نیستید؛ در احوال پدر و مادرهایی از فامیلتان که بچه کوچک دارند، خصوصاً مادرها بیشتر دقت کنید. فقط گاهی خواباندن بچه ساعت‌ها طول می‌کشد. یکی از دوستان می‌گفت: «شمردم! بچه ام تا یکسالگی ۱۲۹۲ عدد پوشک مصرف کرد!» یعنی ۱۲۹۲ بار شستشو در ۲۴ ساعت شبانه روز با مخلفاتش. چه خوب است، آن لحظه ای که به پدر و مادر، ولو اینکه اشتباه هم می‌کنند تندی می‌کنیم؛ یاد زحمات آنها هم بیفتیم.

عزیزان من! طبق روایات، انصاف، زندگی ما را عاشقانه‌تر و با دوام‌تر می‌کند.

مولا امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «الْإِنصَافُ يَسْتَدِيمُ الْمَحَبَّةَ»^{۱۱}

«انصاف داشتن، محبت و دوستی را دوام می‌بخشد.»

نمونه این عشق با دوام را می‌توان در زندگی جانبازان و ایثارگران مشاهده کرد. چه عاملی سبب می‌شود؛ همسر یک جانباز قطع نخاعی ۳۰ سال از او پرستاری کند؛ اما لحظه ای از محبتشان کم نگردد؟! چه عاملی به همسر رزمنده‌ها قدرت تحمل دوری آن‌ها را می‌داد؛ بله، حتماً آن همسر جانباز یا رزمنده، از تقوا و اعتقاد قوی برخوردار است اما از نیرویی که انصاف و قدرشناسی آن جانباز، به همسرش می‌دهد هم نباید غافل شد.

همسر شهید «سید یحیی سیدی»، درمورد خلیقات منحصر به فرد و رفتار منصفانه همسرش می‌گوید: «مجروحیت شدیدی در جبهه پیدا کرد و سه ماه

^{۱۱} غرالحکم / ۱۰۷۶

در بیمارستان بستری بود. وقتی مرخص شد، ما نامزد کردیم. هنوز زخمهایش خوب نشده بود. خودم آنها را پانسمان می کردم. زمانی که زخمهای ایشان را می تراشیدم که عفونت نکند؛ انگار آن لحظات گوشه قلبم را می تراشیدم و خیلی سخت بود. ولی چون زندگی ما خدایی بود و مسیر آن الی الله بود سختی هایش برایمان قابل تحمل بود. شاید برای جوانان امروز اصلاً اتفاق نیفتد که زن و شوهر خیلی با هم صحبت کنند. اما ما آن روزهایی که همسرم در خانه بود، می نشستیم و ساعت ها با هم صحبت می کردیم. همیشه هم در خانه کمک می کرد. قرار بود وقتی در جبهه هست من در خانه کار سنگین انجام ندهم و ایشان برگردد و کارها را با هم انجام دهیم. اگر لباسی می شستم. او در کنارم آب میکشید و با هم پهن میکردیم. کارها را با هم تقسیم می کردیم. به من می گفت: "قرار نیست شما برای من کار کنی و من شما را به زحمت بیندازم. اگر کاری هم در خانه انجام می دهی، وظیفه ات نیست بلکه لطف میکنی ...".

این نحوه برخورد را بگذارید کنار آن برخوردهای کذایی. آن رفتارهایی که آفت اعمال ما می شود. هر چه ثواب جمع کرده ایم را حبط و نابود می کند.

میان ماه من تا ماه گردون

تفاوت از زمین تا آسمان است

بزرگواران! اندیشه مثبت و توأم با انصاف، احساس مثبت و در نهایت، رفتار مثبت را هم در پی خواهد داشت. نتیجه این معادله بدون شک احساس لذت و

خوشبختی در زندگی است. اگر به دنبال خوشبختی در پرتو انصاف می‌گردیم باید نگاه منصفانه را در وجودمان تقویت کنیم. اما چگونه؟

بنده یک راهکار خیلی ساده اما بسیار بسیار اثرگذار به شما پیشنهاد می‌کنم. شاید انتظار این راهکار را از من نداشته باشید اما این روشی که عرض می‌کنم امروز در مشاوره‌های روانشناسان مورد استفاده قرار می‌گیرد و فقط کافیست یکبار امتحان کنید تا اعجازش را به چشم ببینید!

راهکار این است: هر کسی که به او به هر دلیلی احساس بدی دارید و میانتان شکرآب است؛ همسر، خواهر زن، باجناب، جاری، همکار و ... را در ذهن بیاورید. یک کاغذ بردارید؛ برید توی اتاق در را ببندید؛ یک طرف کاغذ تمام بدی‌های او را بنویسید؛ تمام که شد، طرف دیگر خوبی‌هایش را ذکر کنید. بعد شروع کنید به شمردن و مقایسه کردن. خواهید دید که در اکثریت غالب موارد، خوبی‌های او با اختلاف، بر بدی‌هایش می‌چربد و نقاط مثبتی را در او کشف می‌کنید که اصلاً به آنها توجه نداشتید.

ان شاء الله خداوند بحق ماه مبارک رمضان؛ به حق آیات نورانی قرآن، خاصه آیه دوم سوره مبارکه حجرات، موجبات حبط اعمال را از زندگی ما دور کند و خُلُق ما را به اخلاق قرآنی مزین گرداند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.



قتلگاه مجازی

آیه ۶ سوره مبارکه حجرات

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُكُمْ عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»

همان‌طور که همه‌ی شما عزیزان می‌دانید، در بین کشورهای اروپایی، کشوری که از قدیم الایام به جاسوسی و ایجاد تفرقه معروف بوده و هست؛ کشور انگلستان می‌باشد. در طول تاریخ، روباه پیر، با ارسال جاسوس‌های زبده و کاربلد به کشورهای هدف، همواره سعی در تأمین منافع سیاسی خود داشته است.

یکی از این جاسوس‌ها که فعالیت او به حدود ۳۰۰ سال قبل برمی‌گردد؛ یعنی قرن ۱۸ میلادی، معروف است به «مستر همفر». حتما اسمش را شنیده‌اید. مستر همفر در سال ۱۷۱۰ میلادی از سوی وزارت مستعمرات انگلستان برای جمع‌آوری اطلاعات و یافتن راه‌هایی برای درهم‌شکستن

مسلمانان، راهی کشورهای مصر، عراق، ایران، حجاز و قسطنطنیه شد. جاسوسی که هنگام عزیمت به کشورهای اسلامی، معاون وزارت مستعمرات، او را با این جمله بدرقه کرد: «موفقیت شما سرنوشت آینده کشور ما را تعیین خواهد کرد. پس هر چه در قوه دارید به کار بندید، تا موفق شوید.»

توصیه می‌کنم حتماً کتاب «خاطرات مستر همفر» را مطالعه کنید. تمام اهداف شومی که او برای تحقق آنها مأموریت داشت؛ در این کتاب ذکر شده است.

در همین کتاب آمده، که ایشان به هیچ وجه از سختی این مأموریت خطیر و با اهمیت نگرانی نداشته و خود او دلیل این عدم نگرانی را اینطور می‌گوید: «می‌دانستم که روح مهمان‌نوازی، گشاده‌دستی و حسن ظن مسلمانان که یادگار تعالیم قرآن و سنت پیامبر است اجازه نخواهد که گرفتار سوءظن و بدبینی گردم.»

توجه کنید که چقدر این جاسوس به مفاهیم جزئی دین ما احاطه داشته است! بنده مختصراً به دو نمونه از مأموریت های او که اجمالاً در تحقق آن به موفقیت هایی دست یافت و متأسفانه تا امروز هم آثار اقدامات او گریبان‌گیر جامعه ما است اشاره می‌کنم.

نمونه اول، اقدامات او در به حداقل رساندن استفاده از زبان عربی است. او می‌دانست که تسلط ملت‌ها به زبان عربی، عامل مهمی در انتقال مفاهیم و گسترش اسلام است. لذا سعی کرد که زبان عربی را یک زبان قومیتی و مخصوص اعراب جلوه دهد. امروز شاهد هستیم که در اثر همین تبلیغات، عموم مردم، عربی را زبان اسلام نمی‌دانند؛ بلکه زبان یک قوم قلمداد می‌کنند.

فکر می‌کنند عربی مال عرب هاست! در حالی که این تصور، پایه و اساس استعماری دارد. شهید مطهری رحمته الله می‌فرماید: «زبان اسلام را زنده نگه دارید. زبان عربی زبان یک قوم نیست، زبان اسلام است.^۱ زبان عربی زبان عرب نیست، زبان اسلام است.» متأسفانه جامعه ما به سمتی می‌رود که حتی لفظ سلام که از شعائر اسلامی است را، مخصوص عرب‌ها می‌دانند و می‌گویند: «درود بر شما». در دنیا سلام علامت مسلمان بودن است. مسلمانان در اروپا و آمریکا هم وقتی به هم می‌رسند، «سلام علیکم» می‌گویند. همین آقایان که بر علیه زبان عربی تبلیغ می‌کنند، مثل بلبل انگلیسی حرف می‌زنند! می‌گوییم: «چطور انگلیسی زبان انگلیس‌ها نیست؟!» پاسخ می‌دهند: «انگلیسی زبان بین‌المللی است!» خب عربی هم زبان بین‌المللی مسلمانان هاست. چرا با اسم عربی، الفاظ عربی، و هر لفظ دیگر عربی مبارزه می‌کنید؟! ما اسم فرزندانمان را حسین و فاطمه می‌گذاریم، نه به خاطر عربی بودن آن، بلکه به خاطر اینکه این نام‌ها متعلق است به شخصیت‌های بین‌المللی اسلام.

نمونه دوم از اقداماتی که مستر همفر در میان مسلمانان انجام داد، که اصل بحث بنده هم روی همین اقدامی است که عرض می‌کنم؛ لذا این قسمت را خوب تر گوش کنید! مطمئن هستم، شنیدن آنچه می‌خواهم بگویم شما را متعجب خواهد کرد. آن مأموریت و اقدام او این بود: او متوجه شد که گسترش فساد و فحشا در میان مسلمانان با یک سد محکم رو به رو است، به نام امر به

^۱ حماسه حسینی ص ۲۲۳

معروف و نهی از منکر. با وجود این مانع، نمی شود اقدامی در جهت ترویج بی‌بند و باری و... انجام داد؛ چرا که مسلمانان در پرتو این واجب الهی، خود را مسئول اعمال دیگران می دانند و در مقابل انحرافات، به یکدیگر تذکر می دهند.

مستر همفر برای شکستن این سد و ترویج بی تفاوتی اجتماعی، شروع کرد به ساخت و ترویج برخی گزاره‌ها و ضرب المثل‌ها. مثل چی؟ عیناً در کتاب، دو مورد را اسم می برد: «عیسی به دین خود موسی به دین خود. هر کس را در گور خودش می خوابانند.»

آنقدر این روباه مکار، هنرمندانه و باورپذیر گزاره‌های مد نظرش را در قالب ضرب المثل‌ها ترویج داده که امروز دیگر این ضرب المثل‌ها تبدیل به استدلال شده‌اند و شما وقتی کسی را نهی از منکر می کنید، خیلی منطقی پاسخ می دهد: به شما مربوط نیست! عیسی به دین خود موسی به دین خود. شما فضولی نکن!؛ من را که در گور شما نمی گذارند!

آخر مگر انبیاء الهی هر کدام مکمل یکدیگر نبودند؟! تازه ما که همه مسلمانیم. عیسی و موسی را چرا وسط می کشیم؟! درست است که هرکدام از ما را در گور خود می گذارند؛ اما در همان گور، نسبت به دیگران بازخواست می کنند که چرا برادرت، خواهرزاده‌ات، رفیقت، همکارت، به بی‌راهه رفت و تو دستش را نگرفتی؟!!

اما نکته‌ای که بسیار مهم‌تر و بسیار حیاتی‌تر از مطالب گذشته می باشد این است که وقتی ما در این زمان از این ضرب المثل‌ها استفاده می کنیم، توجهی به منبع آن نداریم؛ اصلاً فکر نمی کنیم که از کجا و با چه هدفی آمده. فقط باز

نشر می دهیم. خب دشمن هم این گزاره‌ها را هنرمندانه و باورپذیر می سازد و ما هم بدون توجه به منبع آن که یک جاسوس و نفوذی انگلیسی ۳۰۰ سال قبل است؛ استفاده می کنیم و خوشحال هستیم.

گذشتگان ما هم کوتاهی کرده اند. اگر در همان بدو امر، تحقیق می کردند که این جملات از چه منبعی و با چه هدفی میان مردم منتشر شده است؛ شاید امروز ما کمتر شاهد بی تفاوتی‌ها نسبت به یکدیگر می بودیم. فقط کافی بود، به قرآن کریم مراجعه می کردند و تعالیم قرآنی را به کار می بستند. نسخه رهایی بخش از اقدامات مستر همفرهای دیروز و امروز در یکی از آیات سوره مبارکه حجرات که بحث این شب‌های ما نیز هست آمده است.

کدام آیه؟ آیه ششم از سوره مبارکه حجرات که در آن، خداوند متعال به ما اینگونه دستور می دهد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...»

«ای مؤمنان، هر گاه فاسقی خبری برای شما آورد تحقیق کنید...»

خداوند می فرماید خبر را نبین! منبع خبر را ببین! منبع خبر از خود خبر مهم تر است. اول نگاه کن ببین آورنده آن مطلب چه کسی است؟ چه سابقه و پیشینه ای دارد؟ آیا عادل و مورد اعتماد است یا فاسق و غیر قابل اعتماد؟

ببینید عزیزان! خبری که برای ما می آورند، درست مثل غذای نذری است که درب خانه ما آورده اند. وقتی در را باز می کنیم، اول می پرسیم: کی نذری داده؟ این که چه کسی نذری را پخته از خود نذری مهم تر است. در ایام شیوع کرونا رستوران ها کساد بودند. چرا؟ آیا چون غذایشان کیفیت نداشت؟ نخیر. چون

مردم به سلامت آشپز شک داشتند. از منبع آلوده می ترسیدند. منبع آلوده غذا را هم آلوده می کند.

خیال شما که از منبع نذری راحت شد تازه نگاه می کنید ببینید چی آورده است!

ای کاش مردم، در اخبار و اطلاعاتی که به دستشان می رسد هم به همین اندازه حساس بودند. اما متأسفانه در اخبار، اصلاً برای خیلی ها مهم نیست از کجا آمده؟ باچه هدفی آمده؟ فقط نگاه می کنند به ظاهر خبر که باورپذیر است یا خیر! در حالی که خداوند متعال فرمود:

إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...

حواست اول به منبع خبر باشد بعد به خود خبر.

یک نکته ای را خدمت شما عرض کنم، امروزه بیشترین حفاظت ها در دنیا از منابع می شود. منابع هم مختلف اند. از منابع طبیعی و معدنی گرفته تا منابع و مخازن تاسیساتی و آبی و... مثل سد ها. چرا کشور ها اینقدر در حفاظت منابع، حساسند و هزینه می کنند؟؛ چون اگر منبع آلوده شود، یک شهر و حتی یک کشور، آلوده می شود. لذا دشمن سعی در آلوده کردن منابع را دارد. سرچشمه که آلوده شد، کار تمام است.

یکی از منابع مهم در جهان امروز، منابع خبری و اطلاعاتی است، خصوصاً فضای مجازی.

الان در کشور ما اکثر مردم، اطلاعاتشان را از کانال ها و شبکه های مجازی می گیرند، یعنی سرچشمه اخبار، فضای مجازی است.

سوال اینجاست: چرا مسئولین ما آن طور که باید و شاید برای حفاظت و سلامت این منبع مهم، هزینه نمی‌کنند؟ تا چه زمانی باید دشمن، به سرچشمه های اطلاعاتی ما دسترسی داشته باشد و هر خبر آلوده‌ای را به خورد مردم بدهد؟ این همه مقام معظم رهبری تأکید بر قوی شدن در فضای مجازی دارند. مگر حضرت آقا فرمودند: «قوت در فضای مجازی حیاتی است. فضای مجازی در همه دنیا حاکم بر زندگی انسانهاست»^۲.

چرا مسئولین باید اجازه دهند که فضای مجازی به قتلگاه جوانان ما تبدیل شود؟ بشود قتلگاه مجازی؟

مردم ما از شورای عالی فضای مجازی و همه نهادهای مسئول، انتظار دارند برای توسعه شبکه ملی مجازی و نظارت بر وضع موجود قدمی بردارند. در کشور های پیشرفته، بیشترین نظارت ها روی منابع اطلاعاتی و فضای مجازی است. در آمریکا حتی نتایج جستجوها به صورت کنترل شده در اختیار کاربران آمریکایی قرار می‌گیرد. صدا و سیما یکی از اساتید دانشگاه را که ۸ سال در آمریکا درس خوانده بود، در برنامه ای دعوت کرد. این استاد می‌گفت: «در آمریکا به حدی فیلترینگ از مبدأ قوی است که مردم در اینترنت هرچه سرچ کنند، یک تصویر دلخراش پیدا نمی‌کنند. مگر اسم سایت مربوطه را بلد باشند».

^۲ سخنرانی زنده تلویزیونی، خطاب به ملت شریف ایران. ۱۳۹۹/۱/۳

دکتر ملک‌زاده، معاون وزیر بهداشت می گوید: «در چین، شبکه‌های اجتماعی خارجی و حتی گوگل هم مسدود هستند؛ با سیستم رسانه‌ای خودشان توانسته‌اند موفق شوند، تا با کرونا مبارزه کنند.»

اما در کشور ما او ایلاست! یکی غش کرده، یکی جان می‌دهد، یکی با لباس پرستاری فیلم می‌گیرد که امروز در اثر کرونا ۱۰۰ نفر جلو چشم من مرده‌اند. بزرگواران! هر جا که نظارت کافی نباشد، از همان نقطه، تهدید امنیتی پیش می‌آید: همین مسیر یاب و یز، در پوشش خدمتی که به مردم ارائه می‌دهد، حتی از خود مردم برای به‌دست آوردن ریزترین اطلاعات در مسیرها، استفاده می‌کند. گوشی‌های موبایل من و شما کاملاً در رصد دشمن است.

دکتر مسعود سلیمانی، دانشمند برجسته کشورمان که اخیراً در آمریکا، توسط اف‌بی‌ای دستگیر و بیش از یک سال زندانی بود، پس از آزادی، در برنامه بدون تعارف اخبار ۲۰۳۰ گفت:

«وقتی به فرودگاه شیکاگو رسیدم و من را به اتهام دور زدن تحریم‌ها دستگیر کردند، گفتند که تلفن همراهات را بده؛ تحویلشان دادم؛ آن مأمور رفت داخل تلفن همراه، قسمت ستاپ گوشی، و آی‌دی گوشی را عکس گرفت و برای کسی فرستاد. پنج دقیقه بعد به او زنگ زدند و مطلبی را گفتند. مأمورها رو کردند به من و گفتند: این تلفن همراه خودت نیست، گفتم: چرا! این موبایل خودم است. گفتند: نه! این موبایل شما نیست، این گوشی ساکن بوده، حرکت نمی‌کرده، در خانه بوده. حقیقت این بود که من، گوشی دخترم را با خود برده بودم.»

سرویس های جاسوسی اینطور عمل می کنند. همفر های امروز، سیستمی شده اند. از گوشی ها می فهمند که ما کجا رفت و آمد می کنیم. از لایک های ما در اینستاگرام تشخیص می دهند که تمایلات تمایلاتمان چگونه است! قطعاً این فضا نیاز به نظارت جدی دارد. همین روح الله زم، مدیر کانال تلگرامی معاند آمدنیوز که طی یک عملیات پیچیده، توسط اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دستگیر شد، اعتراف کرد که من از طریق فضای مجازی، فتنه ۹۶ را هدایت می کردم. پیشنهاد می کنم دو مستند پرسه در مه و پایان ایستگاه دروغ که در باره اقدامات اوست را حتما ببینید. بعد از دیدن این مستندها، تهدید فضای مجازی و سرچشمه آلوده خیلی از خبرها را با گوشت و پوست، لمس خواهید کرد.

بزرگواران! در ادامه آیه ۶ سوره مبارکه حجرات، خداوند متعال، یک هشدار جدی به ما می دهد. می فرماید: «درباره صحت خبرهایی که منابع درستی ندارند تحقیق کنید تا پشیمانی به بار نیاید.» پروردگارا! چطور ممکن است یک خبری موجب پشیمانی ما شود؟!

می فرماید: «... ان تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ تَادِيبِينَ» «تا مبادا از روی ناآگاهی، گروهی را آسیب و گزند رسانید و بر کرده خود پشیمان شوید.»

یک نسبت ناروا، یک شایعه و خبر بی اساس، گاهی سرنوشت تاریخ را عوض می کند. مصیبت ها به بار می آورد و عاقبتی جز ندامت و پشیمانی ندارد.

اگر تاریخ را ورق بزنیم، خواهیم دید که هر زمان مسلمانان از منبع و سرچشمه اخبار غافل شدند و به شایعات تکیه کردند، ضربات جبران ناپذیری را متحمل شدند و سخت پشیمان گشتند، اما دیگر پشیمانی را چه سود؟! نمونه آن، شایعه ای است که در غربت حضرت مسلم بن عقیل، سفیر سید الشهداء علیه السلام، نقش موثری داشت. وقتی عبیدالله بن زیاد ملعون، از تعداد زیاد بیعت کنندگان با حضرت مسلم رضی الله عنه با خبر شد، به این فکر افتاد که با ترفندهای مختلفی مردم را از دور او پراکنده کند. یکی از اقدامات او این بود: در میان مردم شایعه کرد که لشکر یزید از شام، با تمام توان برای سرکوب کوفیان در راه کوفه است و اگر به کوفه برسد همه را تارومار خواهد کرد. همین شایعه دروغ کافی بود تا مردم، یکی پس از دیگری از گرد مسلم متفرق شوند و فرستاده امامشان را آنقدر تنها و بی یار و یاور بگذارند که او به ناچار از بی کسی و غربت، به خانه یک پیرزن پناهنده شود. قبول یک شایعه جاهلانه، و به تبع آن، سقوط بدن تشنه و زخمی مسلم بن عقیل از دارالعمار^۳.

شما می دانستید یکی از عامل های مهم روحی و روانی که موجب تورم می شود، همین اخبار کذب و شایعاتی است که افراد سودجو پخش می کنند؟!^۴

^۳ ر.ک گزیده تاریخ قیام مقتل جامع سیدالشهدا (ع) ص ۱۰۴

^۴ لادن شکوری زنگنه با موضوع شایعه بدتر از ویروس سرماخوردگی در باب اقتصاد در روزنامه ایران مینو پسند یک کارمند که در بازار میوه مشغول خرید است می گوید: «من بزرگترین تاثیر شایعه را در قیمت ها و افزایش آنها می دانم. به نظر من قیمت خیلی از چیزها که بالامی رود، صرفا به دلیل قیمت بالا یا تورم نیست، گاهی قیمت میوه ای از میزان رشد تورم نیز بالاتر است و خود ما هم می دانیم که از ماه ها قبل مقدمات گران شدن یک قیمت با ایجاد شایعه فراهم می شود.» وی ادامه می دهد: «برخی از

نمونه اش بازار سکه و ارز. نمونه دیگرش، بازار خودرو. شایعه مربوط به قرنطینه و سودجویی هایی که انجام شد و ...

با توجه به مطالبی که پیرامون آیه ۶ از سوره مبارکه حجرات تقدیم کردم، ممکن است برای بعضی از شما خواهران و برادران روزه‌دار، این سؤال مطرح شود که ما چگونه می‌توانیم از تبعات ویران‌کننده اخبار دروغ، در زندگی فردی و اجتماعی کم کنیم؟؛ در این فضای آشفته مجازی که مسئولین به شایستگی به وظایف خود عمل نمی‌کنند، چه کاری از دست ما ساخته است؟

دو راهکار خدمت شما خوبان عرض می‌کنم که خیلی اثرگذار است. راهکار اول: یکی از اصول مهم در بحث سواد رسانه این است، باید به خبری که به دست ما می‌رسد با سوء ظن نگاه کنیم. خصوصاً در فضای مجازی و شبکه‌های ماهواره‌ای، اصل بر کذب بودن خبر است، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود! سلام گرگ بی طمع نیست! عاشق چشم و ابروی ما نیستند که مجانی، فیلم و سریال و اخبار پخش می‌کنند.^۵

سودجویان با ایجاد شایعه و با توجه به این که جامعه را جامعه ای شایعه پذیر می‌دانند، در جهت ایجاد منافع خود عمل می‌کنند». (روزنامه ایران، یک‌شنبه، ۱۸ اسفند، ۱۳۸۷، شماره ۴۱۶۲)

^۵ فرزای از وصیتنامه حضرت امام خمینی (ره): اینجانب به همه نسلهای حاضر و آینده وصیت می‌کنم که اگر بخواهید اسلام و حکومت الله برقرار باشد و دست استعمار و استثمارگران خارج و داخل از کشورتان قطع شود، مواظب تفرقه و اختلاف افکنی‌ها باشید و وحدت خود را حفظ کنید بی جهت نیست که بوقهای تبلیغاتی در سراسر جهان و ولیده‌های بومی آنان تمام توان خود را صرف شایعه‌ها و دروغهای تفرقه افکن نموده‌اند و میلیاردها دلار برای آن صرف می‌کنند. «صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۰۴»

همچنین تا از سلامت منبع خبر اطمینان حاصل نکردیم، آن را نشر ندهیم. بعضی ها فکر می کنند اگر هر مطلبی که برایشان می آید، در گروه ها بازنشر نکنند از قافله عقب می مانند!^۶

شما متدینین و مؤمنین حتما توجه دارید که به فتوای همه مراجع عظام تقلید، نشر اکاذیب، حرام است و نشر دهنده آن نیز ضامن است.^۷ لذا خیلی باید مراقبت کنیم.

^۶ روزی فیلسوف بزرگی که از آشنایان سقراط بود، با هیجان نزد او آمد و گفت: سقراط می دانی راجع به یکی از شاگردانت چه شنیده ام؟ سقراط پاسخ داد: «... لحظه ای صبر کن. قبل از اینکه به من چیزی بگویی از تو می خواهم آزمون کوچکی را که نامش سه پرسش است؛ پاسخ دهی.» مرد پرسید: «سه پرسش؟» سقراط گفت: «بله درست است. قبل از اینکه راجع به شاگردم با من صحبت کنی، لحظه ای آنچه را که قصد گفتنش را داری امتحان کنیم. اولین پرسش نامش حقیقت است. کاملاً مطمئن کنی که آنچه را که می خواهی به من بگویی حقیقت دارد؟» مرد جواب داد: «نه، فقط در موردش شنیده ام.» سقراط گفت: «بسیار خوب، پس واقعا نمی دانی که خبر درست است یا نادرست. حالا بیا پرسش دوم را بگویم، پرسش خوبی، آنچه را که در مورد شاگردم می خواهی به من بگویی خبر خوبی است؟» مرد پاسخ داد: «نه، برعکس...» سقراط ادامه داد: «پس می خواهی خبری بد در مورد شاگردم که حتی در مورد آن مطمئن هم نیستی بگویی؟» مرد کمی دستپاچه شد و شانه بالا انداخت. سقراط ادامه داد: «و اما پرسش سوم سودمند بودن است. آنچه را که می خواهی در مورد شاگردم به من بگویی برایم سودمند است؟» مرد پاسخ داد: «نه، واقعا...» سقراط نتیجه گیری کرد: «اگر می خواهی به من چیزی را بگویی که نه حقیقت دارد و نه خوب است و نه حتی سودمند است پس چرا اصلاً آن را به من می گویی؟»

^۷ متن پرسش های شفقنا و پاسخ های این مراجع تقلید شیعه بدین شرح است

با توجه به آنکه فضای مجازی به گونه ای است که هر فردی می تواند اکانتی به نام افراد باز کرده و شروع به انتشار مطلب نماید، بعضاً دیده می شود که افرادی اقدام به باز کردن اکانت در فضای مجازی به نام افراد دیگر کرده و از این طرق شایعات یا دروغ هایی را به دیگران انتساب می دهند یا به نام افراد مشهور دیدگاه های مجعولی را منتشر می سازند تا مخاطب خود را نسبت به دیدگاه منتشره قانع سازند مثلاً

راهکار دوم این است که تا می‌توانیم، از مرورگرها و پیام رسان های داخلی استفاده کنیم.

هرچند که ضعفهایی در پیام رسان های داخلی وجود دارد، اما استفاده از آنها دو فایده به دنبال خواهد داشت:

جمله‌ای را که خود ساخته‌اند به نام فردی صاحب نظر و مورد اعتماد منتشر می‌سازند و می‌گویند این سخن مثلاً از فلان دانشمند یا مرجع تقلید یا شخصیت برجسته است. نظر حضرت‌تعالی در این موارد چیست؟ آیا دروغ و شایعه در فضای مجازی با غیر مجازی متفاوت است؟ آیا کسی که چنین می‌کند ضامن است؟

حضرت آیت‌الله سیستانی:

دروغ و تهمت به اشخاص جایز نیست و فرقی بین فضای مجازی و غیر آن نیست.

حضرت آیت‌الله شبیری زنجانی:

چنین کارهایی حرام است و در بعضی از موارد موجب ضمان است.

حضرت آیت‌الله صافی گلپایگانی:

مطلبی را به دروغ به کسی نسبت دادن حرام است و انتشار آن هم جایز نیست و در مواردی تعزیر هم دارد.

حضرت آیت‌الله صانعی:

هرگونه شایعه سازی و نسبت دروغ به افراد و نشر اکاذیب به هر طریق که انجام گیرد حرام و غیر جایز است خصوصاً اینکه ممکن است چنین اعمالی موجب از بین رفتن امنیت اخلاقی و اجتماعی جامعه شده و موجب هتک افراد و ضرر به شخصیت و حیثیت افراد و اجتماع گردد که بعضاً قابل جبران نیست و همه مسئولیت آن متوجه نشردهندگان این اکاذیب می‌باشد.

حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی:

این کار نوعی تهمت به دیگران است و می‌دانیم تهمت زدن در هیچ مذهب و مکتبی جایز نیست.

حضرت آیت‌الله سبحانی:

دروغ بستن و افترا به دیگران و هتک حیثیت افراد حرام است و در این مسئله فرقی بین انواع و سائل نیست بنابراین دروغ و افتراء از طریق فضای مجازی نیز حرام است.

فایده اول، حمایت از نرم افزار های تولید داخل در سال جهش تولید است. به هر حال، تا ما از این پیام رسان ها استقبال نکنیم رشدی صورت نمی گیرد. دومین فایده هم این است که با توجه به نظارتی که بر فضای پیام رسان های داخلی صورت می گیرد، از تهدیدهای کمتری برخوردارند و فضای به مراتب سالم تری نسبت به نمونه های خارجی دارا می باشند؛ مخصوصاً برای فعالیت فرزندانمان ایمن تر هستند.

ان شاء الله خداوند متعال، به همه ما توفیق عمل به توصیه های قرآن کریم را عنایت فرماید، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد...



در مسیر آشتی

آیه ۹ سوره مبارکه حجرات

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

داستانی را حاج آقا قرائتی حفظه الله از یکی از شهدای نوجوان هشت سال دفاع مقدس نقل می‌کند؛ بنده وقتی این داستان را شنیدم، متعجب شدم که چقدر شهدای ما با آیات و روایات مانوس بودند!

ایشان نقل می‌کنند: «در شهری دو نفر از اشخاص معروف و سرشناس، با هم اختلاف شدیدی داشتند؛ یکی از برادران نوجوان می‌رود جبهه، وصیت می‌کند که اگر من شهید شدم، این دو نفر مؤمن سرشناس که با هم قهر هستند هر طور هست باید با هم آشتی کنند؛ تا آشتی نکردند من را دفن نکنید! من را

دفن نکنید جز اینکه این دو نفری که با هم قهر هستند بیایند سر جنازه من آشتی کنند؛ بعد من را خاك كنيد. من می خواهم خونم دو نفر مسلمان را با هم آشتی بدهد!^۱»

الله اکبر! شک نکنید این شهید، اهل تفقه در دین بوده است. دقیقاً دست گذاشته بر روی عملی که در روایات از نماز بالاتر است، از روزه بالاتر است، از صدقه دادن در راه خدا هم بالاتر است، از آن به عنوان استوارکننده ریشه دین، یاد شده است!

وجود نازنین پیغمبر رحمت، حضرت محمد مصطفی ﷺ در حدیثی نورانی می فرمایند: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مِنْ دَرَجَةِ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ؟ صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيِّنِ، فَإِنَّ فَسَادَ ذَاتِ الْبَيِّنِ هِيَ الْحَالِقَةُ^۲»

«آیا به چیزی با فضیلت تر از نماز و روزه و صدقه آگاهتان نکند؟ و آن اصلاح میان مردم است، زیرا تیره شدن رابطه بین مردم ریشه کن کننده دین است»
شهادت، ره صد ساله را اتفاقی یک شبه طی نکردند؛ می دانستند چه وصیت می کنند. اهل تفکر و تدبر در قرآن کریم بودند.

الحمد لله شما بزرگواران هم مانند شهدای عزیز ما مشتاق تدبر در قرآن کریم هستید. این مجالس قرآنی، ان شاء الله امتداد راه شهادت است.

^۱ سایت درسهایی از قرآن - زنان نمونه ۳

^۲ نهج الفصاحه، ح ۴۴۷

در این شب‌ها همانطور که مستحضرید، بحث ما پیرامون سوره مبارکه حجرات است. بنا را از شب اول بر این گذاشتیم که به قدر وسع، ببینیم «من وراء الحجرات» چه می‌گذرد؟ در پس این سوره مبارکه که طبق روایت، قرائت آن ثواب زیارت آقا رسول الله ﷺ را دارد؛ چه مطالب عمیقی نهفته است؟! در شب‌های قبل، آیات شریفه اول، دوم، چهارم و ششم را مطرح کردیم. امشب، به توفیق الهی، تدبری در آیه نهم خواهیم داشت. آیه‌ای که جان کلام در آن، لزوم آشتی دادن و ایجاد پیوند در قلوب مؤمنین و مؤمنات، یا به تعبیر روایی، اصلاح ذات البین می‌باشد.

خداوند متعال در آیه ۹ سوره مبارکه حجرات می‌فرماید:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ...»

«و اگر دو طایفه از اهل ایمان با هم به قتال و دشمنی برخیزند البته شما مؤمنان بین آنها صلح برقرار دارید ...»

ذیل آیه را در تفسیر نمونه ملاحظه بفرمایید؛ «اصلحوا» فعل امر است. یعنی اگر دیدید دو نفر، دو خانواده، دو روستا و قبیله با هم به اختلاف خورده‌اند؛ درگیری پیدا کرده‌اند، همین طور نشینید نگاه کنید! «فاصلحوا»، بلند شوید بروید بین آنها را اصلاح کنید. میانشان صلح و آشتی برقرار کنید. چرایی این وظیفه را هم البته در آیه دهم می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ»

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع‌ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید ...

ما همه با هم برادریم. این برادری سبب می‌شود، نسبت به هم مصلح باشیم. می‌گویند: «دو برادر بودند که دو قطعه زمین کشاورزی در کنار هم داشتند. بین دو قطعه زمین آنها یک زمین باریک بود که مالکیت آن باعث اختلاف میان آنها شده بود؛ یکی می‌گفت: "مال من است" دیگری می‌گفت: "نخیر، مال من است." آخر دعوا بالا گرفت و یکی از برادرها رفت یک لودر آورد و در مرز زمینش یک خندق مانندی کند و به برادرش گفت: "دیگر نمی‌خواهم پایت را در زمین من بگذاری!" برادر دیگر هم لج کرد و گفت: "حالا دارم برات!" رفت یک مهندس پیدا کرد و از او خواست که لب مرز زمینش یک دیوار بلند بکشد که اصلاً چشمش دیگر به برادرش نیفتد. آن شخص که دید میان آن دو شکر آب است، قبول کرد و گفت: "برو چند روز دیگر دیوار آماده است."

بعد از چند روز آن برادر آمد سر زمین و در کمال ناباوری دید، آن شخص به جای دیوار، بین دو زمین را پل زده! ناراحت شد که مگر من نگفتم "دیوار بزن و ...". آن شخص پاسخ داد: "برادرت آمد پیش من و خیلی پشیمان بود؛ از من خواست به جای دیوار، پل بزنم و هزینه اش را هم تقبل کرد." خلاصه بین این دو برادر را بایک حرف مصلحتی و یک حرکت، آشتی داد ...»

چقدر بین یکدیگر به جای دیوار، پل زدیم؟! چقدر آب، روی آتش اختلافات ریختیم؟! «فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَابِكُمْ ...»

بعضی‌ها در فامیل، در محل، از یک جایگاه و اعتباری برخوردارند؛ آبرومندند. اگر میان‌داری کنند، غائله می‌خواهد. مخصوصاً این افراد وظیفه شرعی دارند که بیابند وسط میدان. فقط زینت المجالس نباشند، حاج آقا فلانی

آمدند به به چه افتخاری، جناب مهندس تشریف آوردند، آقا بفرمایید بالا بنشینید! زینت المجالس بودن که افتخار نیست؛ افتخار در این است که «مُصلِح المجالس» باشیم. بزرگی همیشه به این نیست که سفره پهن کنی؛ گاهی بزرگی به سفره جمع کردن است؛ سفره رسوم غلط مثل خرج های میلیونی در ختم ها، سفره جهیزیه و مهریه سنگین، سفره گناه و معصیت، سفره اختلافات خانوادگی^۳.

آقا امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«الْشَّفَاعَةُ زَكَاةُ الْجَاهِ... وَ مَا أَدَّيْتَ زَكَاتَهُ فَهُوَ مَأْمُونٌ أَلْسَلْبِءٌ»

«شفاعت نمودن زکات جاه و مقام است ...

و زکات هر چیز را بدهی محفوظ از خطر نابودی است.»

اگر می خواهی بزرگ بمانی باید زکات بزرگی را بپردازی ...

پس تا به اینجای آیه شریفه، وظیفه اول ما در نزاع ها، صلح دادن است.

اما گاهی پیش می آید که هرچه تلاش می کنیم فایده ای ندارد. آشتی برقرار نمی شود. یک طرف معامله حرف حق در گوشش نمی رود. اینجا تکلیف چیست؟ بکشیم کنار؟ خیر!

ادامه آیه:

^۳ قال رسول الله (ص) : «اتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ يُصَلِّحُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» «تقوای الهی داشته باشید و اصلاح کنید میان خودتان را زیرا خداوند در روز قیامت میان مؤمنین را اصلاح

می کند.» محجّه البیضاء، ج ۳، ص ۳۷۳

^۴ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، جلد ۷۵، صفحه ۲۶۸

«... فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي

حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ...»

«و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد، با آن طایفه ظالم قتال کنید

تا به فرمان خدا باز آید...»

اتفاقا اینجا تکلیف سنگین تر و سخت تر می شود. باید برویم وسط میدان و از مظلوم در برابر ظالم دفاع کنیم تا زمانی که ظالم از ظلم خود دست بکشد و برگردد به همان نقطه ای که خدا دستور داده.

دقت بفرمایید! این قسمت نکته دارد! اگر دعوا شد، باید برویم طرف حق. هر کس که می خواهد باشد؛ غریبه باشد یا آشنا، دوست ما باشد یا دشمن ما. نگو که این پسر من است و او عروسم! خب حق با عروسم است اما پسری گفتند، پدری گفتند، پسرم را رها کنم جانب عروسم را بگیرم؟! فامیلم را ول کنم بچسبم به غریبه؟! ما لُریم آنها تُرکند! ما تُرکیم آنها فارسند! ما ایرانی هستیم آنها افغانی اند! این حرف ها را بریز دور. حق هر طرف بود تو باید طرف حق باشی.

پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید:

«لَا يُكْمَلُ الْمُؤْمِنُ إِيمَانَهُ حَتَّى يَحْتَوِيَ عَلَى مِائَةٍ وَ ثَلَاثِ خِصَالٍ...»

لَا يَقْبَلُ الْبَاطِلَ مِنْ صَدِيقِهِ وَلَا يَزِدُّ الْحَقَّ مِنْ عَدُوِّهِ...»^۵

«ایمان مؤمن کامل نمی شود مگر آن که ۱۰۳ خصلت در او باشد: ... باطل را ولو

از دوستش باشد؛ نپذیرد و حق را حتی اگر از دشمنش باشد؛ رد نکند.»

در تاریخ پر افتخار انقلاب اسلامی بوده‌اند کسانی که مسئولیت‌های بالایی داشتند، علمای سرشناسی بوده‌اند اما هیچ‌گاه از میدان حق، حتی نسبت به عزیزترین کسانشان خارج نشدند.

یکی از فرزندان «آیه الله جنتی»^۶ حفظه الله در اوایل انقلاب عضو منافقین شده بود. نقل می‌کنند که ایشان برای دستگیری فرزندشان نذر روزه کرده بودند و وقتی دستگیر شد، نه تنها برای نجات او اقدامی نکردند بلکه شکر الهی را بجا آوردند. «آیت الله محمدی گیلانی» که بعد از انقلاب به دستور امام ریاست دادگاههای انقلاب را بر عهده داشتند در خرداد ۱۳۶۰ دو فرزند خود را در جمع تعداد زیادی از منافقین می‌یابد که در بلواها و آشوب‌های آن مقطع، دستگیر شده بودند. ایشان شخصاً محاکمه فرزندان را انجام می‌دهد و آن‌ها را محکوم به اعدام می‌کند. نقل می‌کنند هنگامی که استتکاف مأموران تحت امر خود را از اجرای این حکم دید؛ برخاست تا به دست خود این حکم را اجرا کند. در این هنگام بود که آن مأموران، برای آنکه پسرانی به دست پدر خود اعدام نشوند، تن به اجرای این احکام دادند.^۶

^۶ آیت الله حسنی امام جمعه ارومیه در خاطراتش درباره فرزند بزرگش رشید که به گروههای منحرف ملحق شده بود می‌نویسد: «جایش را شناسایی کردیم. در کمیته انقلاب تهران با آیت الله مهدوی کنی تماس گرفتم و گفتم: یک موردی هست، چند نفر مسلح بفرستند. نگفتم پسر است.... گفتم اگر مقاومت یا فرار کند، بزنید، نگذارید فرار کند و اگر هم تسلیم شد، دستگیر کنید و به کمیته تحویل بدهید. آنها رفتند و او را دستگیر کردند.» او ادامه می‌دهد: «رشید را بعد برای بازجویی و محاکمه به تبریز انتقال دادند. او چون محل فعالیت‌هایش آذربایجان بود در این شهر محاکمه و به اعدام محکوم شد و بلافاصله حکم اجرا گردید...» آیت الله حسنی می‌نویسد: «من در مورد انقلاب با هیچ شخصی ولو پسرم باشد، شوخی ندارم

البته دفاع از حق در هر شرایطی خیلی دشوار است. لذا آقا امام سجاد علیه السلام در دعای هشتم صحیفه سجادیه، از خداوند متعال چنین می‌خواهند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ... إِثَارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ ...»

«خدایا به تو پناه می‌برم از این که باطل را بر حق ترجیح دهم...»

برگردیم به ادامه آیه نهم از سوره مبارکه حجرات. خداوند متعال در ادامه تشریح وظایف ما در مسیر اصلاح ذات البین می‌فرماید:

«... فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ

وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

«... پس هر گاه به حکم حق برگشت، با حفظ عدالت میان آنها را صلح دهید و همیشه (با هر دوست و دشمنی) عدالت کنید که خدا بسیار اهل عدل و داد را دوست می‌دارد.»

اگر آن دو فرد یا گروهی که با هم نزاع و دعوا داشتند، به هر دلیلی دست از دعوا کشیدند و نشستند پای میز مذاکره، از قضا ما هم حکم بین آنها شدیم. در اینجا ما وظیفه داریم که میان آنها صلح برقرار کنیم و غائله را ختم کنیم، اما چگونه؟ با رعایت عدالت.

و با هیچ احدی در این مورد عقد اخوتی هم نبسته‌ام. هنوز هم اگر یکی از فرزندانم بر ضدانقلاب و رهبری خدای ناکرده فعالیت کند، همان کاری را خواهم کرد که با رشید کردم.»

آیت الله ابوالقاسم خزعلی رئیس بنیاد بین المللی غدیر در سال ۸۸ درباره اظهارات و عملکرد فرزندش مهدی می‌گوید: از نزدیکان و خویشاوندان مان دوری و براءت می‌جوئیم اما از آرمان‌های خود و انقلاب دست بر نمی‌داریم.»

البته اشخاصی مانند آیت الله منتظری و... هم داشتیم که نزدیکانشان لغزشگاهشان شد.

این فرموده خداوند متعال به این دلیل است که گاهی تمایلات نفسانی، افراد را به قضاوت یک طرفه می‌کشاند و بی‌طرفی را نقض می‌کند؛ لذا هم در آنجا که کار به نزاع کشیده ما باید از حق دفاع کنیم و هم حالا که دو طرف دعوا را کنار گذاشته‌اند و به ما مراجعه کرده‌اند، نباید به هر دلیلی به نفع دوست و آشنای خود حکم دهیم و حق را ناحق کنیم.

یکی از رفقا نقل می‌کرد چند مدت پیش رفته بودم بنگاه معاملاتی خانه اجاره کنم؛ قراردادی ۱ ساله بستیم و همه مراحل قانونی انجام شد و کلید را تحویل گرفتیم؛ بعد از چند روز، صاحب خانه آمد و گفت: قرارداد را شش ماهه کنیم چون بعد ۶ ماه تابستان است و قیمت‌ها بالا می‌رود؛ بعد شش ماه دوباره قرار داد را به قیمت روز تنظیم می‌کنیم! بنده هم مخالفت کردم و خلاصه نزاعی بین ما صورت گرفت؛ در این حین یکی از رفقای صاحب‌خانه که اتفاقاً شخص جا افتاده و مورد اعتمادی هم محسوب می‌شد، آمد و گفت: «چه شده؟!» بنده قضیه را شرح دادم و در دلم خوشحال بودم که این آقا الان حق را به من می‌دهد و غائله ختم می‌شود، اما به جهت رفاقتش با صاحب‌خانه در کمال نا باوری گفتم: «خب راست میگه! چه اشکالی داره؟! شما ۶ ماهه بنویسید بعد یک قرارداد دیگر تنظیم می‌کنید دیگر!»

هرچه ما گفتیم: «آقا با این کار، قرارداد ما چه می‌شود؟ آخر اینطور که من متضرر می‌شوم، اصلاً انگار نه انگار!!!»

ببینید! به همین راحتی روی حساب رفاقت، حق را ناحق می‌کنند و حکم الهی را زیر پا می‌گذارند!

عزیزان! اگر بنخواهیم آنچه را که تا به اینجا عرض شد را مختصراً جمع بندی کنیم، به این شکل خواهد شد:

۱. وظیفه شرعی ما اصلاح میان مؤمنین و مؤمنات است.
 ۲. اگر اقدامات اصلاحی جواب نداد و کار به نزاع و درگیری کشید، وظیفه ما این است که به هر شکل که می‌توانیم از حق دفاع کنیم هر چند به ضرر ما باشد.
 ۳. اگر دو طرف از نزاع دست کشیدند و ما را حَکَم قرار دادند، ما موظفیم که به دور از حب و بغض‌های شخصی، کاملاً عادلانه میان آنها حکم کنیم.
- عزیزان من! خوشا به حال آن کس که در مسیر اصلاح میان مسلمانان قدمی بردارد.

حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمایند:

«طوبی لِلْمُصْلِحِينَ بَيْنَ النَّاسِ، أَوْلِيكَ هُمُ الْمُقْرَبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۷

«خوشا به سعادت اصلاح‌کنندگان بین مردم،

که آنان همان مقربان روز قیامت اند.»

این حدیث شریف را در کنار این آیات از سوره مبارکه واقعه بگذارید:

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقْرَّبُونَ. فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»^۸

قطعا همه ما دوست داریم در این ماه عزیز، از مقربانی باشیم که جایگاهشان در بهشت نعیم است. کدام بهشت؟ همان بهشتی که آقا امام صادق علیه السلام در توصیف آن به ابابصیر اینگونه می‌فرماید:

^۷ تحف العقول ص ۳۹۳

^۸ سوره واقعه آیات ۱۰-۱۱-۱۲

«یا ابا محمد (کنیه ابو بصیر بوده است)، به درستی که بوی بهشت از فاصله هزار سال استشمام می شود، و کمترین منزلی که به اهل بهشت داده می شود، به گونه ای است که اگر تمام جن و انس بر آن وارد شوند، گنجایش دارد و غذا و نوشیدنی برای ایشان، فراهم است، و هیچ از آن کم نمی شود؛ و به درستی که ساده ترین منزلی که به اهل بهشت داده می شود، آن طور خواهد بود که وقتی مؤمن وارد آن می شود، سه باغ در اختیار او قرار می گیرد؛ پس وقتی وارد باغ اول می شود، می بیند، همسران و خدمت کاران، آماده اند، نهرها جاری است؛ انواع و اقسام میوه ها موجود است. پس در این هنگام، شکر خدا را به جا می آورد؛ به او گفته می شود: پس سرت را به طرف باغ دوم بلند کن! او نیز نگاه می کند و می بیند آن جا چیزهایی هست که در باغ اول نبود؛ عرض می کند: "پروردگارا! این باغ را به من عطا فرما!" خداوند می فرماید: "بنده من! اگر این را بدهم، شاید باز هم باغ دیگری بخواهی!" عرض می کند: "پروردگارا! نه! فقط همین." پس وقتی داخل می شود و حمد و شکر الهی را به جا می آورد، خطاب می رسد: اکنون درب بهشت را به روی او باز کنید، و گفته می شود، سرت را بلند کن! پس در این وقت درب بهشت خُلد، به روی او باز می شود و در آن جا چیزهایی می بیند؛ چندین برابر آن چیزهایی که در باغ های قبلی دیده بود؛ پس خوشحالی

او چند برابر می شود و سپاس خدا را به جا می آورد که او را اهل بهشت قرار داد و از آتش جهنم نجات داد^۹»

^۹ «قلت لابی عبدالله علیه السلام: جعلت فداک یا ابن رسول الله شوقنی فقال یا ابا محمد ان الجنة توجد ریحها من مسیره الف عام و ان ادنی اهل الجنة منزلا لو انزل به الثقلان الجن الانس لو سعههم طعاما و شرابا و لا ینقص مما عنده شیء و ان ایسر اهل الجنة منزله من یدخل الجنة فیرفع له ثلاث حدائق فاذا دخل ادناهن رای فیها من الازواج و الخدم، و الایهار الثمار ما شاء الله فاذا شکرالله و حمده قیل له ارفع رءسک الی الحدیقه الثانیة ففیها ما لیس فی الاولی فبقول یا رب اعطنی هذه فبقول لعلی ان اعطیتکها ساءلتنی غیرها فبقول رب هذه هذه فاذا هو دخلها و عظمت مسرتة شکرالله و حمده قال فبقال افتحوا له باب الجنة و یقال له ارفع رءسک فاذا قد فتح له باب من الخلد و یری اضعاف ما کان فیما قبل فبقول من النیران فبقول رب ادخلنی الجنة و انجنی من النار قال ابو بصیر فبکیت قلت له جعلت فداک زندی قال یا ابا محمد ان فی الجنة نهارا فی خافتیها جوار نابتات اذا مرالمؤ من بجاریه اعجبته قلعهها و انبت الله مکانها اخرى» بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۲۰ ح ۱۱

^{۱۰} ساقی کوثر، مولا امیرالمومنین (ع) در توصیف آن این گونه خطبه می خواند:

«قُلُوْ رَمِيَتْ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا لَعَزَفَتْ نَفْسُكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَ لَدَائِهَا وَ رَخَائِفِ مَنَاطِرِهَا، وَ لَدَهَيْتْ بِالْفِكْرِ فِي [اصْطِنَافِ] اصْطِنَافِ اشْجَارِ غُيْبَتْ عُرُوقُهَا فِي كُتُبِئَانَ الْمِسْكَ عَلَى سَوَاجِلِ أَنْهَارِهَا... فَتَأْتِي عَلَى مُنِيَّةٍ مُجْتَنِبِهَا وَ يَطَافُ عَلَى نَزَائِلِهَا فِي أَفْنِيَّةِ فُصُورِهَا بِالْأَعْسَالِ الْمُصَفَّقَةِ وَ الْخُمُورِ الْمُرَوَّقَةِ... قُلُوْ سَعَلَتْ قَلْبُكَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إِلَى مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاطِرِ الْمُؤَيَّقَةِ، لَزَهَقَتْ نَفْسُكَ سَوْقًا إِلَيْهَا وَ لَتَحَمَلَتْ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا إِلَى مُجَاوَزَةِ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعْجَالًا بِهَا. جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَى بِقَلْبِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ»

«هرگاه با چشم دل به آن چه از بهشت برای تو وصف می شود بنگری، روح از مواهبی که در این دنیا پدیدار گشته، از شهوات و لذات و زینت ها و زیورهای خیره کننده اش صرف نظر خواهد کرد و فکرت در میان درخت هایی که پیوسته شاخه هایش (با جنبش نسیم) به هم می خورد و ریشه هایش در دل تپه هایی از مشک بر ساحل نهرهای بهشتی فرو رفته، حیران می شود... میزبانان بهشتی از آن میهمانان در جلو قصرهای بهشتی با عسل های مصفا و شراب های صاف که مستی نمی آورد پذیرایی می کنند. ای شنونده... اگر قلب خوش را برای رسیدن به آن مناظر زیبا که در آن جاست مشغول داری،

بزرگواران! بهشت، با این توصیفات، که تازه این یکی از احادیث بود؛ که در توصیفش خواندم، آیا ارزش آن را ندارد که برای رسیدن به آن، قدری خود را به رنج بباندازیم؟! مسلماً آشتی دادن یک زوج، یا دو خانواده، یا دو طایفه با یکدیگر کار آسانی نیست؛ وقت می برد، انرژی می گیرد، ممکن است حرف و ناسزا هم بشنویم؛ اما هر چه باشد، بهشت ارزش آن را دارد.

شهید بهشتی رحمته درباره مرحوم حاج شیخ ابراهیم نجف آبادی، از عالمان پرتلاش نجف آباد اصفهان، میگوید: «از ویژگی های ایشان، مردمی بودنش بود. دوستان نجف آبادی من نقل می کردند: حاج شیخ، همیشه در خدمت مردم آماده بود. گاهی اتفاق می افتاد که زن و شوهری نیمه شب با هم دعوا می کردند و همه اهل منزل حریف آنان نمی شدند؛ بالأخره یک نفر در ساعت دو بعد از نیمه شب در منزل حاج شیخ می آمد. ایشان هم از خواب برمی خاست و نمی گفت: «صبر کنید تا هوا روشن شود؛ بعد می رویم بلکه بی درنگ، لباس می پوشید و روانه می شد. با رویی گشاده و خندان وارد منزل آن زن و شوهر می شد و می گفت: فعلاً چای درست کنید تا ببینم چه شده است. آن گاه پای سماور می نشست، یک چای خودش می خورد و یک چای برای آنها می ریخت

روح با اشتیاق به سوی آن پر می کشد و از حضور من به همسایگی اهل قبور خواهی شتافت تا هر چه زودتر به آن نعمت ها دست یابی. خداوند ما و شما را به لطف و رحمتش از کسانی قرار دهد که با دل و جان برای رسیدن به منزلگاه های نیکان کوشش می کنند.» خطبه ۱۶۵ نهج البلاغه

وزن و شوهر را با هم آشتی می‌داد، آتش اختلاف و دعوای آنها را فرو می‌نشاند و آن‌گاه برمی‌خاست و به خانه‌اش می‌رفت.»^{۱۱}

البته ذکر این نکته ضروری است: اصلاح ذات‌البین هم راه دارد، شیوه دارد، بلدی می‌خواهد. برای این که، یک آشتی‌دهنده خوب باشیم باید بعضی روش‌ها را بیاموزیم. اما به دلیل ضیق وقت، حقیر مختصر اشاره‌ای می‌کنم و دوستانی که مایل بودند بیشتر بدانند، ان شاء الله بعد از منبر در خدمتشان خواهم بود.

ابتدا شما باید با هر کدام از طرفین اختلاف به طور جداگانه، در یک زمان و مکان مناسب و در جلسه‌ای خصوصی صحبت کنید و حرف‌های آن‌ها را به خوبی بشنوید. اینکه ریشه اختلاف از کجا به وجود آمده، و چرا طولانی شده؟ اینکه حساسیت‌های هر کدام از طرفین روی چه موضوعاتی است؟ درباره‌اینکه چه چیزی بیشتر از همه ناراحتشان کرده؟ توقعشان از طرف مقابل چیست؟ و تا چه حد آمادگی بخشیدن او را دارند؟ از جمله چیزهایی است که شما باید در این جلسه طولانی از میان هزاران کلمه، درد دل و دلخوری و شکایت، با صبر و حوصله و گوش‌شنوا کشف کنید.

بعد از شنیدن درد دل‌ها و صحبت‌های طرفین، شما باید در همان جلسه اول صحبت‌های اولیه را انجام بدهید تا طرفین برای جلسه بعدی که با حضور دو طرف برگزار خواهد شد؛ آماده شوند. یادتان باشد هرچند شما برای حل

^{۱۱} سیمای فرزندگان ص ۳۶۸

اختلاف دو نفر باید ریشه‌های اختلاف را شناسایی و آن‌ها را حل کنید؛ اما شاه‌کلید شما برای بازکردن قفل اختلاف دو طرف، تحریک عواطف و احساسات آن‌هاست.

شما باید بتوانید به خوبی احساسات دو طرف را با مسئله درگیر، و با ایجاد جوی عاطفی، زمینه آشتی را فراهم کنید؛ اما چگونه؟

مثلاً از احادیث استفاده کنید. این احادیث و روایات می‌توانند کمک خیلی خوبی باشند. به عنوان مثال: پیغمبر ﷺ فرموده است: «هر گاه دو نفر مسلمان از همدیگر با قهر جدا شوند و سه روز در آن حال بمانند و آشتی نکنند؛ هر دو از اسلام خارج شوند و بین آنان دوستی دینی نمی‌ماند.»

همچنین آقا امام حسین ﷺ می‌فرمایند: «هر یک از دو نفری که میان آنها نزاعی واقع شود و یکی از آن دو رضایت دیگری را بجوید، از دیگری زودتر به بهشت می‌رود»^{۱۲}

صحبت از کوتاهی عمر و زودگذر بودن دنیا و فرصت کم برای با هم بودن؛ هم یکی دیگر از راه‌های ایجاد یک موقعیت عاطفی است.

راه دیگر شما برای عاطفی کردن فضا، صحبت از خوبی‌های طرف مقابل، ذکر مواردی از محبت‌های احتمالی قبلی او، یادآوری خاطراتی از روزهای دوستی آن‌ها و صحبت درباره مشکلات احتمالی او و مواردی از این دست است، که می‌تواند محبت طرفین را نسبت به هم جلب کند.

^{۱۲} کشف الغمّه (ط-القدیمه) ج ۲، ص ۳۳

توجه داشته باشید: نکاتی را که عرض کردم مربوط به آن جلسه‌ای بود که با هر یک از طرفین، به طور جداگانه برگزار می‌کنید.

اما یک نکته هم درباره زمان و مکان مناسب برگزاری جلسه دوم، که با حضور طرفین دعوا است، خدمت شما عرض کنم و عرضم تمام:

جلسه آشتی باید در زمان و مکان مناسبی برگزار شود؛ بسیار مهم است زمانی را برای بحث و حل اختلاف انتخاب کنید که قادر باشید، بیشترین نتیجه را از آن به دست آورید. اگر طرفین خسته و گرسنه باشند یا از لحاظ روحی و عاطفی آزرده خاطر بوده، یا عجله داشته باشند؛ بحث و حل اختلاف به نتیجه مطلوبی نخواهد رسید. البته گاهی استفاده از موقعیت‌های خاص، مانند اعیاد یا دور هم جمع شدن فامیل برای یک مهمانی یا عروسی می‌تواند موقعیت مناسبی را برای آشتی فراهم کند، اما معمولاً محل برگزاری جلسه، باید جایی به دور از هیاهو و سر و صدا باشد تا افراد، از تمرکز کافی برخوردار باشند.

ان شاء الله خداوند متعال به برکت ماه مبارک رمضان، و دعای شما میهمانان و زائران خانه خدا (مسجد)، در فرج مُصلح کل، مهدی موعود علیه السلام تعجیل بفرماید، و ما را نیز مصلح قرار دهد، با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد.



شاید او ...

آیه ۱۱ سوره مبارکه حجرات

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ
وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ
وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ
وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

حتماً شما کسانی را که در سطل‌های زباله می‌گردند و پلاستیک، شیشه و دیگر مواد بازیافتی را سوا می‌کنند و می‌اندازند روی دوششان را دیده‌اید. هر کدام از ما نسبت به این افراد یک احساس درونی داریم که خب معمولاً هم مثبت نیست.

یکی از دوستان طلبه نقل می‌کند: «در اوایل طلبگی، هیئتی داشتیم. اتفاقاً یک شب شام داده بودیم و مقداری غذا اضافه آمد؛ فکر کردیم چه کنیم؟ من

گفتم: غذاها را بدهید، من با خودم می برم سطح شهر، نیازمندی دیدم پخش می کنم. قبول کردند و من هم غذاها را بردم در خانه نیازمندان و مشغول پخش کردن بودم که چشمم افتاد به یکی از همین هایی که تا کمر خم می شوند؛ داخل سطل زباله و بازیافت جمع می کنند. رفتم نزدیکش یک غذا گذاشتم روی یک سکو، گفتم: «آقا! برای شماست.» حرکت کردم که بروم یک هو صدام زد گفت: «حلاله؟!»

گفتم: «به حلال و حرامش چیکار داری؟! غذاست دیگر، بخور بره!» در پاسخم یک حرفی زد که خیلی جا خوردم؛ جواب داد: «اگر حلال و حرام برایم مهم نبود که تا کمر در سطل زباله خم نمی شدم تا یک لقمه نان در بیاورم!» شاید هر کدام از ما هم جای او بودیم انتظار چنین پاسخی را از آن فرد نداشتیم؛ یک آدمی با لباس کثیف و سر و وضع ژولیده و نا مطبوع، اصلاً حسابش هم نمی آوردیم. حتی نگاهش هم نمی کنیم. در حالی که چه بسا مقام او نزد خداوند از امثال بنده خیلی بالاتر باشد. ما از ظاهرش قضاوت می کنیم، از باطنش که خیر نداریم!

لذا وجود نازنین پیغمبر اکرم حضرت محمد مصطفی ﷺ این گونه به آستان خداوند متعال عرضه می دارد:

«اللَّهُمَّ ارنا الاشياء كما هي^۱»

«خداوند! همه چیز را همان طور که هستند به ما نشان بده.»

^۱ مرصاد العباد نجم رازی، جامع الاسرار سیدحیدر آملی

خیلی دعای عمیقی است؛ «اللَّهُمَّ ارِنَا الْاَشْيَاءَ كَمَا هِيَ» هر موجودی در این عالم، دارای یک جایگاهی می‌باشد. اشرف موجودات عالم هم انسان است. شما جامعه‌ای را تصور کنید که یک مشت شاخص بی‌پایه و اساس ظاهری را ملاک قرار می‌دهد، برای شناخت شأن و منزلت افراد؛ پول می‌شود شاخص، شغل، تحصیلات، لباس، ماشین، خانه، گوشی و ... می‌شود ملاک برتری فردی و اجتماعی. وقتی ملاک‌ها غلط شد، رفتارها هم غلط می‌شوند. هر که را که آستینش نوتر باشد بیشتر چلو می‌دهند. بیشتر تحویل می‌گیرند و احترامش می‌کنند. اما هرکسی که از این شاخص‌ها دورتر باشد، کم‌محل می‌کنند، تحویل نمی‌گیرند، گاهی حتی او را دست می‌اندازند و تمسخر می‌کنند. به زبان هم چیزی نگویند، در دل مسخره‌اش می‌کنند و کوچک می‌شمارند.

آقا امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«مَنْ حَقَّرَ مُؤْمِنًا لِقَلَّةِ مَالِهِ حَقَّرَهُ اللَّهُ، فَلَمْ يَزَلْ عِنْدَ اللَّهِ مَحْقُورًا
حَتَّى يَثُوبَ مِمَّا صَنَعَ»^۲

«کسی که مؤمن را به خاطر تنگدستیش کوچک شمارد خداوند او را کوچک می‌کند، و در همین حالت حقارت می‌ماند تا اینکه از کرده‌اش توبه کند.»^۳

^۲ مشکاة الأنوار؛ ج ۱، ص ۵۹

^۳ به فقرای این دنیا کمک کنید؛ شاید ثروتمندان آن دنیا باشند:

«وَقَالَ الْفُقَرَاءُ لِرَسُولِ اللَّهِ إِنَّ الْأَغْنِيَاءَ ذَهَبُوا بِالْجَنَّةِ يَحْمُونَ وَيَعْتَمِرُونَ وَيَتَصَدَّقُونَ وَلَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ فَقَالَ ع إِنَّ مَنْ صَبَرَ وَاحْتَسَبَ مِنْكُمْ تَكُنْ لَهُ ثَلَاثُ خِصَالٍ لَيْسَ لِلْأَغْنِيَاءِ أَحَدُهَا أَنْ فِي الْجَنَّةِ عُرْفًا يُنْظَرُ إِلَيْهَا أَهْلُ

خداوند متعال در آیه یازدهم از سوره مبارکه حجرات، چنین رفتارهایی را مذمت می‌کند و می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ ...»

«ای اهل ایمان! نباید گروهی گروه دیگر را مسخره کنند، شاید مسخره شده‌ها از مسخره‌کنندگان بهتر باشند، و نباید زنانی زنان دیگر را [مسخره کنند] شاید مسخره‌شده‌ها از مسخره‌کنندگان بهتر باشند...»

الْحَنَّةُ كَمَا يُنظَرُ أَهْلَ الْأَرْضِ إِلَى نُجُومِ السَّمَاءِ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا نَبِيٌّ فَقِيرٌ أَوْ شَهِيدٌ فَقِيرٌ أَوْ مُؤْمِنٌ فَقِيرٌ وَ تَابِيهَا يَدْخُلُ الْفُقَرَاءُ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ بِخَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَ تَابِيهَا إِذَا قَالَ الْغَنِيُّ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ قَالَ الْفَقِيرُ مِثْلَ ذَلِكَ لَمْ يَلْحَقِ الْغَنِيُّ الْفَقِيرَ وَ إِن أَنْفَقَ فِيهَا عَشْرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ كَذَلِكَ أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا فَقَالُوا رَضِينَا»

«فقرا به رسول الله (ص) عرض کردند: «اغنیا بهشت را از ما گرفتند حج می‌کنند و ما قدرت نداریم. و عمره بجا می‌آورند و ما نمی‌توانیم. زیادتی اموال خود را پیش می‌فرستند و ما نداریم. حضرت فرمود: هر فقیری که از برای خدا صبر کند، سه خصلت از برای او هست، که از برای اغنیا نیست. یکی آن‌که: در بهشت، غرفه‌هایی هست که: اهل بهشت نگاه به آن‌ها می‌کنند، همچنان که اهل زمین نگاه به ستارگان می‌کنند. داخل آنها نمی‌شود مگر پیغمبر فقیر، یا شهید فقیر، یا مؤمن فقیر

دوم آن‌که: فقرا پانصد سال پیش از اغنیا داخل بهشت می‌شوند

سوم آن‌که: هرگاه غنی بگوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر». و فقیر نیز بگوید، ثواب غنی به اندازه ثواب فقیر نمی‌شود، اگر چه ده هزار درهم به همراه آن ذکر در راه خدا اتفاق کند. و همچنین سایر اعمال خیر. پس فقرا گفتند: راضی شدیم.» (بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۹؛ ص ۴۸)

شاید آن خانم، شاید آن آقا از ما بهتر باشند. این ملاک‌های پوچ دنیایی را دور بریز!، «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» شاخص، تقواست. واقعیت تقواست؛ الباقی هرچه هست مجاز است.

لذا شما وقتی در سیره حضرات معصومین (علیهم‌السلام) نگاه کنید، همواره با امثال این نگرش‌ها که متأسفانه در جامعه ما رایج است مبارزه کرده‌اند.

روزی رسول گرامی اسلام (ﷺ) در کنار اصحاب نشسته بودند و یاران هم گرداگرد حضرتش حلقه زده و مشغول صحبت کردن بودند که در این بین، یکی از مسلمانان که مرد فقیر و ژنده پوشی بود، داخل شد و در نقطه‌ای جای خالی پیدا کرد و آنجا نشست. به حسب اتفاق، نفر بغل دستی او شخص ثروتمندی بود. مرد ثروتمند وقتی دید که یک انسان به ظاهر فقیر، با لباس‌های کهنه کنار او نشسته، لباس‌هایش را جمع کرد و کمی دور تر و جمع تر نشست. رسول اکرم (ﷺ) که مراقب رفتارش بود به او فرمود: «ترسیدی که چیزی از فقر او به تو برسد؟»

مرد ثروتمند جواب داد: «نه یا رسول الله.»

-ترسیدی که چیزی از ثروت تو به او سرایت کند؟

جواب داد: «نه یا رسول الله.»

-ترسیدی که جامه‌هایت کثیف و آلوده شود؟

دو باره جواب داد: «نه یا رسول الله.»

- پس چرا خودت را کنار کشیدی؟!

مرد ثروتمند که خجالت کشیده بود گفت: اعتراف می‌کنم که اشتباه و خطا کردم. اکنون به جبران این خطا و به کفاره این گناه، حاضریم نیمی از دارایی خودم را به این برادر مسلمانم ببخشم!

مرد فقیر که برخورد آن شخص ثروتمند را دید، پاسخ داد: «ولی من حاضر نیستم نصف اموال تو را بپذیرم!»

جمعیتی که در آن جا شاهد این ماجرا بودند تعجب کردند و پرسیدند: «چرا حاضر نیستی نصف اموال او را بگیری؟ تو که آه در بساط نداری، با این پول به یک نان و نوایی می‌رسی.»

آن مرد که در چشم ظاهر بین مردم، فقیر بود در جواب گفت: «چون می‌ترسم روزی مرا هم غرور بگیرد و با یک برادر مسلمان خود آنچنان رفتاری بکنم که امروز این شخص با من کرد.»

بنده وقتی این داستان روایی را خواندم با خود فکر کردم: آن مسلمان فقیر، از چه ایمان قوی و نفس غنی‌ای برخوردار بوده، و چه بسا در همین مساجد و

° «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مُوسِرٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) نَقِيَّ الثُّوبِ فَجَلَسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَجَاءَ رَجُلٌ مُعْسِرٌ دَرَنَ الثُّوبِ فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِ الْمُوَسِّرِ فَقَبِضَ الْمُوَسِّرُ ثِيَابَهُ مِنْ تَحْتِ فَخْذَيْهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَخِيفْتُ أَنْ يَمْسَكَ مِنْ فُقْرِهِ شَيْءٌ قَالَ لَا قَالَ فَخِيفْتُ أَنْ يُصِيبَهُ مِنْ غِنَاكَ شَيْءٌ قَالَ لَا قَالَ فَخِيفْتُ أَنْ يُوسِّخَ ثِيَابُكَ قَالَ لَا قَالَ فَمَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي قَرِينًا يَزِينُ لِي كُلَّ قَبِيحٍ وَيُقَبِّحُ لِي كُلَّ حَسَنٍ وَقَدْ جَعَلْتُ لَهُ نِصْفَ مَالِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِيْلْمُعْسِرِ أَتَقْبَلُ قَالَ لَا فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ وَلِمَ قَالَ أَخَافُ أَنْ يَدْخُلَنِي مَا دَخَلَكَ» (اصول کافی، جلد ۲، باب فضل فقراء المسلمين

هیئات، و یا در محیط کاری و اداری، امثال این به ظاهر فقیران در واقع غنی، می‌آیند و می‌روند؛ کلامی هم سخن نمی‌گویند و کسی هم متوجه مقامات معنوی‌شان نمی‌شود.

بزرگواران! مگر نه این است:

آن که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

آن که اولیاء الله باشد که جار نمی‌زند؛ روی پیشانی او هم که مهر نخورده؛ شاید آن کسی که من از کنار او با بی‌اعتنایی عبور می‌کنم یا با اکراه با او دست می‌دهم؛ از اولیاء خدا باشد.

حضرت مولی الموحدین، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام در حدیثی نورانی با اشاره به همین موضوع می‌فرماید: «خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان داشته است؛

۱- خوشنودی خود را در میان طاعتها. پس هیچ طاعتی را کوچک مشمار که بسا خوشنودی خداوند در همان باشد و توندانی.

۲- وخشم خود را در میان گناهان پنهان کرده. پس هیچ گناهی را کوچک مپندارد که شاید خشم خدا در همان باشد و توندانی.

۳- و اجابت خویش را در میان دعاهایش پنهان نموده. پس هیچ دعائی را کوچک مدار که بسا همان دعای مستجاب باشد و توندانی.

۴- و ولی خود را در میان بندگان خود پنهان داشته؛ پس به هیچ بنده‌ای از بندگان خدا با چشم حقارت منگر که شاید همان ولی خدا باشد و توندانی^۶ یکی از شاگردان^۷ مرحوم آیه الله مجتهدی تهرانی رحمته داستانی را از زبان ایشان نقل کردند که برای این حقیر، خیلی تکان‌دهنده بود؛ تقاضا می‌کنم هر چه تا به حال شنیدید، این داستان را با توجه بیشتر گوش دهید.

حاج آقا مجتهدی رحمته فرمودند: «در دوران طلبگی، یک‌روز دیدم یک آقایی با سر و وضع خاک‌آلود و لباس کارگری وارد حیاط حوزه شد؛ آمد سمت من و آدرس حجره یکی از طلاب را از من پرسید؛ من که سر و وضع او را دیدم با کم‌اعتنایی گفتم: "برو آن طرف حیاط، فلان قسمت، حجره او آنجاست." آن مرد هم چیزی نگفت و رفت به همان سمت. بعد از رفتن او، حضرت آیه الله خوشوقت رحمته آمدند پیش من گفتند: "این آقا را شناختی؟! گفتیم: نه!" گفت: "این مرد از اولیاء خدا بود!" تا این را گفتم؛ متوجه اشتباهم شدم. رفتم سمت آن

۶ «ابى بصيرٍ عن محمد بن مسلمٍ عن ابي جعفرٍ محمد بن عليّ الباقرٍ عن ابيه عليّ بن الحسين عن ابيه الحسين بن عليّ عن ابيه أمير المؤمنين ع قال: إن الله تبارك و تعالی اخفى أربعة في أربعة أخفى:

۱- رِضَاةٌ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرُونَ شَيْئاً مِنْ طَاعَتِهِ فَرُبَّمَا وَاَفَقَ رِضَاةً وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ
 ۲- وَ أَخْفَى سَخَطَهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرُونَ شَيْئاً مِنْ مَعْصِيَتِهِ فَرُبَّمَا وَاَفَقَ سَخَطَهُ مَعْصِيَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ

۳- وَ أَخْفَى إِجَابَتَهُ فِي دَعْوَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرُونَ شَيْئاً مِنْ دُعَائِهِ فَرُبَّمَا وَاَفَقَ إِجَابَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ
 ۴- وَ أَخْفَى وَلِيَّتَهُ فِي عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرُونَ عَبْداً مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ فَرُبَّمَا يَكُونُ وَلِيَّتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ»

(معنای الاخبار، ص ۱۱۱- و سائل ج ۱، ص ۸۸- کمال الدین، ص ۱۷۳)

^۷ حجه الاسلام والمسلمین مهدی بابایی، استاد حوزه

حجره‌ای که آدرس خواسته بود؛ دیدم با آن طلبه نشسته و صحبت می‌کنند. وارد شدم و خیلی احترام کردم و تحویلش گرفتم. آن مرد وقتی این تغییر رفتار را در من دید پاسخ داد: "فلانی! این احترامات را باید آن اول می‌کردی ..."

مسئلاً این از تواضع و بزرگواری آیه الله مجتهدی رحمته بوده که این داستان را برای شاگردانشان نقل کرده‌اند، در این شکی نیست. اما این داستان به ما هشداری جدی می‌دهد که ممکن است آن عابری که به ما سلام می‌کند، آن مشتری که از ما وسیله می‌خرد، آن نمازگزار یا زائر و ... نمی‌گویم شاید شخص قطب عالم امکان و امام زمانمان باشد که البته این هم طبق روایات ممکن است. از آقا امام صادق علیه السلام روایت بسیار زیبایی در این باره وجود دارد. حضرت می‌فرمایند:

«صاحب الأمر علیه السلام شباهتی نیز به یوسف پیامبر علیه السلام دارد ... جای انکار نیست که خداوند با حجت خود، همان کاری را انجام دهد که با یوسف علیه السلام انجام داد. صاحب الزمان علیه السلام، آن مظلوم حق از دست داده، در میان مردم رفت و آمد می‌کند، در بازار قدم می‌نهد، و گاهی بر فرش منزل‌های دوستان می‌نشیند، لکن او را نمی‌شناسند، تا زمانی که خداوند به وی اذن دهد تا وی خود را معرفی کند، آن گونه که یوسف علیه السلام را اجازه داد، هنگامی که برادرانش گفتند: "تو یوسفی؟" گفت: "آری، من یوسفم."^۸

^۸ «ان فی صاحب هذا الأمر لشیهاً من یوسف الی ان قال فما تنکر هذه الأمة ان یکون الله یفعل بحجته ما فعل بیوسف وان یکون صاحبکم المظلوم المحجور حقه صاحب الأمر یتردد بینهم یمشی فی اسواقهم

ممکن است که ما با امام زمان علیه السلام مواجه شویم و ایشان را نشناسیم. با این وجود بنده این وجه را تاکید نمی‌کنم. عرضم این است که شاید آن شخص به ظاهر ساده، ولی از اولیاء خدا باشد و یا حتی از یاران و کارگزاران وجود مقدس مهدی فاطمه علیها السلام باشد. آیا این احتمال وجود ندارد؟

خب به نظر شما آن ولی خدا در چه شغل و لباسی است؟ شما قدری در احوالات بندگان مخلص خدا مطالعه بفرمایید؛ «شیخ رجبعلی خیاط»، «پیر پالان دوز»، «سید عبدالکریم کفاش» و ... هر کدام یک شغلی دارند و مشاغل هم سطح بالا نیستند. شغل‌های عادی و معمولی. اکثر اولیاء الله در میان مردم گم بودند، کسی متوجه آنها نمی‌شد ...

سید عبدالکریم کفاش، آن قدر با حضرت حجت - ارواحنا فداه - صمیمی و رفیق بودند که نه تنها حضرت به ملاقات ایشان می‌رفتند، بلکه این رابطه به جایی رسیده بود که سید عبدالکریم با حضرت شوخی می‌کرد.

کتابی است به نام روزنه‌هایی از عالم غیب، تألیف حضرت آیه الله خرازی حفظه الله توصیه می‌کنم حتماً این کتاب را تهیه کنید. در این کتاب، داستان‌هایی از مکاشفات و رویاهای صادق بزرگان آمده است که سلسله سند دارد و علاوه بر آن، شخص آیه الله خرازی در مقدمه کتاب، تاکید می‌کند که من شخصاً هر کدام از روایان داستان‌ها را که دیدم، از آنها صحت واقعه را تحقیق کردم. این داستان را از همین کتاب برای شما نقل می‌کنم:

وياً فرشهم ولا يعرفونه حتى يأذن الله له ان يعرفهم نفسه كما اذن ليوسف حين قال له اخوته انك لانت يوسف؟ قال: انا يوسف» (كتاب الغيبة، نعماني ص ۱۸۲)

«روزی حضرت، به حجره کفاشی سید عبدالکریم تشریف آوردند، در حالی که او مشغول کفاشی بود. پس از دقایقی حضرت فرمودند: "سید عبدالکریم، کفش من نیاز به تعمیر دارد، برایم پینه می‌زنی؟"

سید عرض کرد: "آقا جان! به صاحب این کفش که مشغول تعمیر آن هستم قول داده‌ام کفش را برایش حاضر کنم، البته اگر شما امر بفرمائید چون امر شما از هر امری واجب‌تر است، آن را کنار می‌گذارم و کفش شما را تعمیر می‌کنم." حضرت چیزی نگفتند و سید مشغول کارش شد. پس از دقایقی مجدداً حضرت فرمودند: "سید عبدالکریم! کفش من نیاز به تعمیر دارد، برایم پینه می‌زنی!؟"

سید کفشی را که در دست داشت کنار گذاشت، بلند شد و حضرت را در آغوش گرفت و به شوخی گفت: "قربانت گردم، اگر یک بار دیگر بفرمایید: «کفش مرا پینه می‌زنی؟» داد و فریاد می‌کنم آی مردم!، آن امام زمانی که دنبالش می‌گردید، پیش من است، بیایید زیارتش کنید."

حضرت لبخند زدند و فرمودند: "خواستیم امتحانت کنیم تا معلوم شود نسبت به قولی که داده‌ای چقدر مقید هستی."

همانند سید عبدالکریم‌ها در کوچه و خیابان‌های شهر وجود دارند و ما بی‌اطلاع هستیم ...

عزیزان من! بیایید بار دیگر کلام خداوند متعال در آیه یازدهم سوره مبارکه حجرات را با هم تکرار کنیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ ...»

ابن عباس می گوید: رسول خدا ﷺ به کعبه نگاه می کرد و فرمود: «مرحبا به تو ای خانه! چه قدر با عظمتی و چه قدر احترام داری! به خدا سوگند که حرمت مؤمن نزد خدا از حرمت تو بیشتر است»^۹

حرمت یکدیگر را بیشتر حفظ کنیم؛ حرمت همسر، حرمت پدر و مادر، فرزند، همسایه، همکار و ...^{۱۰}

شاخصه های غیر الهی را معیار برتری اشخاص قرار ندهیم و از همه مهمتر؛ پیام این آیه شریفه را به فرزندانمان هم منتقل کنیم ...

بهترین راهی که برای انتقال این پیام به فرزندانمان وجود دارد، رفتار و کردار خود ماست. اولین و بهترین الگوی فرزندان، پدر و مادر هستند.

در پیش چشم فرزندانمان هیچ کس را خوار نشماریم. احترام ما به یک فرزند، یک کارگر ساده، به بابای مدرسه و ... به فرزند ما این پیام را می دهد، که «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ».

شهید بهشتی (ره) به فرزندانمان و اطرافیانمان اجازه توهین به یک کمونیست معلوم الحال را هم نمی دادند، چه رسد به مسلمانان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام.

^۹ «نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْكَعْبَةِ فَقَالَ مَرْحَبًا بِكَ مِنْ بَيْتِ مَا أَعْظَمَكَ وَ مَا أَعْظَمَ حُرْمَتَكَ وَ اللَّهُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعْظَمَ حُرْمَةً عِنْدَ اللَّهِ مِنْكَ» «مجموعه وزام؛ ج ۱، ص ۵۲»

^{۱۰} امام حسن مجتبی (ع) می فرماید: «صاحب الناس مثل ما تُحبُّ أن يصاحبوك به» «با مردم به گونه ای رفتار کن که دوست داری با تو آن گونه رفتار کنند.» (أعلام الدین، ص ۲۹۷)

حاج آقا قرآنی حفظه الله نقل می‌کنند: «یک بار به فرزند آقای بهشتی (محمدرضا) که در منزل مهمان من بود گفتم: خاطره‌ای را از پدرتان برای من تعریف کنید.» گفت: «وقتی در کشور آلمان بودیم به جایی رفتیم که قبر مارکس هم بود. در قبرستان، دو تا سگ داشتند می‌رفتند، کسی که همراه ما بود به پدرم گفت: این دو سگ دارند می‌روند سر قبر مارکس فاتحه بخوانند.» پدرم بلافاصله به او گفت: «اگر ما با فکر مارکس مخالف هستیم نباید به او توهین کنیم؛ ادب در کلام لازم است، چه فرد کافر باشد چه مسلمان.»

عرضم تمام؛ پروردگارا بحق مقربین درگاهت، به حق این ماه عزیز که نفس‌ها در آن تسبیح است، چشمان ما را به جمال صاحبمان مهدی فاطمه علیها السلام منور گردان؛ ما را از یاران و خاصانش رقم بزن؛ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.



ملاک برتری

آیه ۱۳ سوره مبارکه حجرات

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»

اهل مکه از آغازین روزهای دعوت علنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آزار و اذیت خود را نسبت به آن حضرت و خصوصاً تازه مسلمان‌ها که عموماً ضعیفا و بردگان بودند؛ آغاز کردند. افراد قبائل مأمور شدند، هر کدام میان قبیله خود هر کس را که به دین اسلام درآمده آزار داده و زجر دهند تا از اسلام دست بردارد. از این رو حبس و شکنجه افراد مسلمان شروع شد؛ برخی را می‌زدند، گروهی را با گرسنگی می‌آزردند، جمعی را هنگام داغ شدن ریگ‌های مکه برهنه کرده و روی آن ریگ‌های تفتیده می‌خواباندند و بدین وسیله آنقدر شکنجه می‌دادند تا از دین خود دست بردارد.

در تمام سال‌های قبل از فتح مکه رنج‌ها و سختی‌ها ادامه داشت. فقط یک مورد آن، محاصره همه جانبه مسلمانان به مدت سه سال در شعب ابی طالب بود. در آن ایام، مسلمان‌ها قادر به برطرف کردن مایحتاج خود نبوده و حتی قریش راه ورود طعام و آب را بر روی آنان بسته بودند. به قدری شرایط سخت بود که صدای ناله مسلمانان از بیرون شعب شنیده می‌شد.^۱

سعد وقاص می‌گوید: «فشار گرسنگی به حدی رسیده بود که شبی از میان دژه بیرون آمدم در حالی که نزدیک بود تمام قوا را از دست بدهم. ناگهان پوست خشکیده شتری را دیدم، آن را برداشتم و شستم و سوزاندم و کویدم، بعد با آب مختصری خمیر کرده و از این طریق سه روز به سر بردم.»

هجرت هشت ساله به مدینه هم برای مسلمانان سراسر رنج و سختی بود. هرچه داشتند، از باغات و احشام و مال التجاره، در مکه رها کردند و با دست خالی در فقر مطلق، به مدینه هجرت کردند. دارایی آن‌ها هم توسط سران قریش مصادره شد.

حالا حساب کنید بعد از این همه سال سختی و رنج طاقت‌فرسا، همان مکه توسط مسلمان فتح شده، خانه کعبه از لوٹ وجود بت‌ها پاک گردیده، اهل مکه فوج فوج مسلمان می‌شوند و آیات سوره نصر از سوی خداوند متعال نازل شده: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲)»

^۱ انساب الاشراف، ج ۱ ص ۲۳۴؛ طبقات الکبری، ج ۱ ص ۲۰۹

هنگام اذان ظهر است؛ بناست که اولین نماز جماعت بعد از این فتح الفتوح به امامت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و در جوار خانه خدا (کعبه) برگزار شود. یک نفر باید از میان مسلمانان اذان بگوید؛ مسلمانان انتظار داشتند یک شخصیت برجسته‌ای برود برای اذان، یک عرب اصیل از قبیله‌ای سرشناس. مثلاً شما تصور کنید که ان شاء الله به زودی زود، قدس شریف توسط سربازان اسلام فتح شود و اولین نماز جماعت پس از این فتح بزرگ هم می‌خواهد توسط حضرت آقا در مسجد الاقصی اقامه گردد، طبیعتاً مردم انتظار دارند مؤذنی اذان بگوید که شخصیت و جایگاه ویژه و صدای فوق العاده داشته باشد. در مکه هم چنین حالتی بود.

اما در فتح مکه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخلاف انتظار مردم از میان آن همه جمعیت و شخصیت، یک غلام سیاه که اصلاً اهل جزیره العرب هم نبود؛ اهل حبشه بود، به نام بلال را صدا زد و فرمود: «برو اذان بگو!»

پیامبر با این کار می‌خواست پس از شکستن بت‌های مکه، بت‌های وجودی مردم مکه را نیز بشکند و ملاک‌های پوچ برتری افراد نسبت به هم را که میان اهل مکه وجود داشت، از میان بردارد؛ لذا اذان را به بلال حبشی سپرد. کسی که در همین شهر سال‌ها به دست اشراف شکنجه شده بود.

مردم جاهل آن زمان تا این صحنه را دیدند؛ به او بر فراز خانه‌ی خدا سنگ پرتاب کردند. شخصی به نام عتّاب بن أسید در نهایت بی ادبی صدا زد: «شکر میکنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و این روز را ندید» و شخصی دیگر به نام

حارث بن حشام گفت: «آیا رسول الله غیر از این کلاغ سیاه کسی را نیافت که اذان بگوید؟!»^۲

این گفته‌ها رسول خدا را ناراحت کرد و در این زمان بود که آیه سیزدهم سوره‌ی مبارکه حجرات نازل شد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ [اینها ملاک امتیاز نیست] گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!»

نکته‌ای که خداوند به صراحت آن را بیان می‌کند این است که شما را از یک مرد و زن، یعنی حضرت آدم و حوا خلق کردیم، پس شما از ریشه یکی هستید و اگر تفاوتی در نژاد، قبیله، رنگ پوست و گویش وجود دارد برای برتری جوئی نیست.

پس برای چیست؟؟

«وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...؛ تا انسانها همدیگر را بشناسند...»

خداوند متعال در آیه بیست و دوم سوره مبارکه روم هم وجه دیگری از حکمت این تفاوت‌ها را بیان می‌فرماید:

^۲ جامع الاحکام القرآن/ج ۹/ص ۶۱۶۰-۱ تفسیر نمونه

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَأْنِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ»

«و از نشانه‌های او آفرینش آسمان‌ها و زمین، و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌های شماست. در این، نشانه‌هایی است برای اهل دانش.»

پس این تفاوت‌های ظاهری، از یک سو سبب می‌شود تا همه یک شکل نباشند بلکه هر نژادی به واسطه ویژگی‌هایی که دارد از نژاد دیگر تمییز داده شود؛ و از سوی دیگر، این تفاوت‌ها، آیت و نشانه‌ای است از قدرت خداوند عالم، که هر قسمتی از تابلو خلقت را به یک شکلی رنگ‌آمیزی کرده، تا یکنواخت نباشد. شما تصور کنید؛ فقط یک رنگ در عالم بود، مثلاً درخت، حیوان، آسمان و... فقط خاکستری بود! یا فقط یک مدل پرنده داشتیم! انسان‌ها هم همینطور؛ فقط یک مدل مشخص بودند. چه وضعی پیش می‌آمد؟ خداوند عالم انسان‌ها را متنوع خلق کرده و قلوب آن‌ها را به یکدیگر متمایل قرار داده است. با هم ازدواج می‌کنند، کار و فعالیت انجام می‌دهند و ...

خب سؤال اینجاست: «اگر ملاک برتری نژاد و قبیله و رنگ و زبان نباشد پس چیست؟»

ملاک برتری همان است که در جلسه قبل به آن اشاره کردم:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»
 «گرامی‌ترین شما در نزد پروردگار، باتقوا ترین شماست.»

تا اینجا بحث ما با مبحث جلسه قبل تفاوت جدی نداشت. اینکه سنگ محک بین ما تقواست را عرض کرده بودم. اما آنچه که پایه و اساس بحث امشب ما را تشکیل می‌دهد، معنای تقواست. آقا تقوا داشته باش! خانم تقوا پیشه کن! اتقوا الله! اینها یعنی چی؟ تقوا داشته باش یعنی چگونه باش؟

بنده به تجربه خدمت شما سروران عرض می‌کنم که غالب مردم ما معنای تقوا را به درستی نمی‌دانند. بعضی می‌گویند: «خداترسی» بعضی دیگر: «پرهیزکاری» نمی‌گوییم این معانی غلط است؛ می‌خواهیم بگوییم که کامل نیست. تقوا، یک معنای جامع و محوری دارد که گاهی اقتضای آن ترس است، گاهی اقتضایش پرهیز است. نه این که معنای تقوا ترسیدن یا پرهیزکردن و اجتناب باشد.

شهید مطهری (ره) درباره معنای تقوا می‌فرماید:

«مفهوم کلمه «تقوا» نه اجتناب است و نه ترس. البته تا حدی ملازم با این دو هست؛ یعنی هر جا که تقوا باشد خشیت الهی هم هست و هر جا که تقوا باشد اجتناب از معاصی هم هست؛ ولی خود این لغت معنایش نه اجتناب است و نه ترس... تقوا از ماده «وَقَّى» است. «وقی» یعنی نگهداری. تقوای از معاصی در واقع معنایش «خود نگهداری» است. متقی باش یعنی خودنگهدار باش. خود این، یک حالت روحی و معنوی است که از آن تعبیر به «تسلط بر نفس» می‌کنند. اینکه انسان بتواند خود بر خود در واقع، اراده و عقل و ایمانش

بر خواهش‌ها و هوس‌هایش تسلط داشته باشد به طوری که بتواند خودش، خودش را نگه دارد؛ این نیروی خودنگهداری اسمش «تقوا» است^۳ ممکن است بعضی بگویند: خب پرهیزکاری با خودنگهداری چه فرقی می‌کند؟! ما که نمی‌خواهیم با الفاظ بازی کنیم!

چرا برادر من! فرق می‌کند. وقتی ما می‌گوییم پرهیزکار باش، عموم مردم از این لفظ این را می‌فهمند که یعنی خودت را کنار بکش، گوشه‌گیری کن، پرهیز کن.

اما وقتی می‌گوییم: «خودنگهدار باش؛ یعنی برو به میدان، برو در دل خطر، اما خودت را حفظ کن. خود نگهدار باش، مراقب باش آلوده نشوی.» حاصل معنای اول انفعال است، اما حاصل معنای دوم فعالیت^۴.

^۳ آشنایی با قرآن کریم ج ۶ ص ۱۷۴

^۴ «شهید مطهری معتقد است تقوی دو گونه است؛ «تقوای ضعف» و «تقوای قوت». انسان گاه برای محافظت خود از آلودگی گناهان، از موجبات گناه فرار می‌کند؛ یعنی همیشه از محیط گناه خود را دور نگه می‌دارد، به این نوع از خود نگه‌داری، تقوای ضعف گفته می‌شود؛ اما تقوای قوت آن است که انسان در روح خود حالت و قوتی پدید آورد که به وی یک مصونیت روحی و اخلاقی بدهد؛ یعنی آن‌که انسان از لحاظ روحی به قدری قوی شود که اگر به فرض در محیطی که وسایل گناه هم در آن فراهم است قرار گیرد، به کمک حالت و ملکه‌ی روحی که در خود ایجاد کرده گناه نکند. حقیقت تقوا و کمال واقعی‌اش همان روحیه‌ی عالی و مقدسی است که باعث شود بدون اجبار عملی و حتی با مهیا بودن وسایل گناه، انسان از آن دوری کند.» (صد گفتار ص ۳۷)

بگذارید برای شما یک مثال بزنم: از آقا امام صادق علیه السلام روایت داریم که می‌فرماید: «الْقَضَاءُ أَرْبَعَةٌ ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ ...؛ قضات چهار دسته‌اند، سه دسته آن‌ها جهنمی می‌شوند و یک دسته آن‌ها بهشتی.»

آن مؤمنی که تقوا را به معنای پرهیزکاری می‌داند، در مواجهه با این روایت می‌گوید: «من قاضی نمی‌شوم چون ممکن است جهنمی بشوم!» اما مؤمنی که تقوا را خودنگهداری بداند، می‌گوید: «من شانه‌ام را زیر بار این مسئولیت خطیر می‌دهم و در عین حال باتوکل برخدا، خودم را از آلودگی‌ها ننگه خواهم داشت. من می‌شوم قاضی سالم، مأ‌مور سالم، کارمند و مسئول سالم ...».

این مسئولیت پذیر می‌شود، آن مسئولیت گریز

حضرت آقا در بخشی از بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی می‌فرمایند: «مدیران جوان، کارگزاران جوان، اندیشمندان جوان، فعالان جوان، در همه‌ی میدان‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و بین‌المللی و نیز در عرصه‌های دین و اخلاق و معنویت و عدالت، باید شانه‌های خود را به زیر بار مسئولیت دهند ...».

بی‌تعارف بگوییم: اگر ما شانه‌هایمان را زیر بار مسئولیت ندهیم، آن کسانی که نباید، شانه به مسئولیت می‌دهند و آن وقت خدایی نکرده به خود می‌آییم و می‌بینیم قاضی فاسد، وکیل فاسد، پلیس فاسد، صدا و سیما، و سینمای فاسد! چرا؟ چون آن بچه مذهبی ما می‌ترسد آلوده شود؛ تقوایش از بین برود!

بزرگواران! تقوا مانند آن سپر و کلاه و جلیقه‌ای است که می‌پوشیم و می‌شویم مدافع امنیت. آن لباس رزمی است بر تن مدافعین حرم و وطن. آن ماسک و

دستکشی است به دست و صورت مدافعین سلامت. سلاح به میدان رفتن است نه لحاف چرت زدن!

البته این تذکر را هم بدهم؛ بعضی محیط‌ها به حدی آلوده‌اند، به حدی برای نفس جذابند، که خداوند فرموده است اصلاً فکرش را هم نکن؛ به سمتش هم نرو؛ مثل ارتباطات محرم و نامحرم، بعضی خلوت‌ها، یا مجالس گناه، یا مشاغل گناه. این مناطق بهمین گیرند؛ باید فاصله‌بگیری. تشعشعات رادیو اکتیو دارند؛ باید بروی بیرون و در را ببندی. این جور جاها خودنگهداری در پرهیزکاری جلوه می‌کند.

این می‌شود معنای تقوا... .

اما تقوا هم دو نوع^۵ است، ۱. فردی ۲. اجتماعی

یک وقت ما خود فردی‌مان را حفظ می‌کنیم، نگهداری می‌کنیم. «قُوا

أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا» این تقوای فردی است.

اما یک خود هم داریم به نام خود اجتماعی. تقوای اجتماعی یعنی محافظت

از خود اجتماعی، نگهداری از جامعه در مسیر تحقق فرامین الهی. یعنی ما

^۵ «یک تقوای فردی داریم که من و شما خودمان از گناه پرهیز کنیم، خودمان را حفظ کنیم؛ قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَ قُواذُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةَ؛ خودمان را از آتش دوزخ الهی، از آتش غضب الهی دور کنیم؛ این تقوای فردی است. تقوای اجتماعی - تقوای اسلامی - مربوط به اجتماع - این است که در راه تحقق این چیزهایی که اسلام از ما مطالبه کرده است، تلاش کنیم ...» بیانات رهبر انقلاب در مراسم بیست و هفتمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه‌الله) ۱۴/۰۳/۱۳۹۵

وظیفه داریم از یکدیگر محافظت کنیم تا حرکت کلی جامعه در مسیر الی الله باشد.

آیه شریفه‌ای داریم در سوره مبارکه آل عمران. یک ارتباط تنگاتنگی بین این آیه و همین قسمت از آیه سیزدهم سوره مبارکه حجرات: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَأَكُمُ» وجود دارد. در سوره حجرات گویی مطلب اینطور است: می‌خواهید نزد خداوند دارای کرامت و ارزش باشید؟ دوست دارید «اکرم عندالله» باشید؟ اگر دوست دارید، پس خودنگهداری کنید. هر فرد که خودنگهدارتر باشد از بقیه افراد برتر است. از طرفی هم هر جامعه‌ای، گروهی، امتی که خودنگهدارتر باشد، از دیگر جوامع بهتر است.

درست؟

حالا این آیه را با این توضیحات، بگذاید کنار آیه صد و دهم سوره مبارکه آل عمران^۶

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ...»

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اند ...»

این بهترین و برترین بودن شما امت اسلام شرط دارد؛ اگر این ویژگی در شما نباشد دیگر بهترین نخواهید بود. چه ویژگی‌ای؟

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»

^۶ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ۗ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ۚ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثُرُهُمُ الْفَاسِقُونَ

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اند؛ (چه اینکه) امر به

معروف و نهی از منکر می‌کنید...»

بهترینید، مادامی که امر به معروف و نهی از منکر کنید.^۷

بدترینید اگر امر به معروف و نهی از منکر را کنار بگذارید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«يُنْسَ الْقَوْمُ قَوْمٌ لَا يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»

«چه بد قومی است آن قومی که امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند.»

امر به معروف و نهی از منکر همان اصلی است که تقوای اجتماعی در پرتو آن محقق می‌شود. شما بروید از علمای اسلام سؤال کنید که آقا ما می‌خواهیم جامعه را در خط اسلام و آرمان‌های اسلامی و انقلابی نگهداریم، شما یک راهی جلوی پای ما بگذارید. قطعاً پاسخ می‌دهد: «راهش احیاء امر به معروف و نهی از منکر در جامعه است.»

^۷ بهترین امت بودن با شعار نیست، با ایمان و امر به معروف و نهی از منکر است. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ ...»

(تفسیر نور ذیل آیه ۱۱۰ آل عمران)

^۸ «مردی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و پرسید مَنْ خَيْرُ النَّاسِ بِهَيْبَةٍ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ بِهَيْبَةٍ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آن کس که از همه بیشتر امر به معروف و نهی از منکر کند و آن کس که از

همه پرهیزگارتر باشد.» «مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۸۴؛ ذیل آیه ۱۰۴ آل عمران»

^۹ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۱

امام راحل عظیم الشان در مورد این دو فریضه مهم می‌فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر دو اصلی است در اسلام، که همه چیز را می‌خواهد اصلاح کند»^{۱۰}

متأسفانه در جامعه ما این دو فریضه مهم تقریباً به دست فراموشی سپرده شده، تا جایی که حضرت آقا از آن به عنوان «واجب فراموش شده» یاد می‌کنند.^{۱۲}

^{۱۰} صحیفه امام جلد ۱۰ صفحه ۱۰۸

^{۱۱} «هریک خودمان را مواظبت کنیم و پاسداری از خودمان بکنیم؛ و هر یکمان از رفقا فرض کنید پاسداری بکند. آقا خودش را حفظ بکند؛ و مأمور حفظ شما و شما هم هست. نه این است که مأمور است [برای] خودش؛ مأمور است خودش نماز بخواند؛ نخیر مأمور است که شما را وادار کند به نماز خواندن؛ من را وادار کند به نماز خواندن، همه مأموریم. خودش فقط مثلاً بدگویی به مردم نکند بی جهت؛ این خودش هست؛ اگر شما هم کردید، این مکلف است؛ یعنی تکلیف الهی دارد به اینکه جلوتان را بگیرد. امر به معروف و نهی از منکر دو اصلی است در اسلام، که همه چیز را می‌خواهد اصلاح کند؛ یعنی با این دو اصل می‌خواهد تمام قشرهای مسلمین را اصلاح بکند. به همه مأموریت داده، به همه، به تمام افراد زیر پرچم مأموریت داده که ببلید وادار کنید همه را به کارهای صحیح، و جلوگیری کنید از کارهای فاسد. اینطور نیست که شما فقط یک مأموریتی دارید، و آن این است که خودتان یک کارهای خوبی بکنید، از کار بد احتراز کنید. مأموریت زیادتر از این است، خودتان و همه را، هم خودتان، هم همه را. و هیچ فرقی هم بین قشرها در این امر نیست که همه باید اطاعت خدا بکنند و همه باید حفظ این پاسداری را بکنند، مهم این است.» (صحیفه امام خمینی جلد ۱۰ ص ۱۱۱ و ۱۱۲)

^{۱۲} «من می‌خواهم این واجب فراموش شده‌ی اسلام را به یاد شما و ملت ایران بیاورم: امر به معروف و نهی از منکر. همه‌ی آحاد مردم باید وظیفه‌ی امر کردن به کار خوب و نهی کردن از کار بد را برای خود قایل باشند. این، تضمین‌کننده‌ی حیات طیبه در نظام اسلامی خواهد بود. عمل کنیم تا آثارش را ببینیم.»

(بیانات در دیدار ائمه‌المرکز مختلف مردم قم ۱۳۶۸/۱۰/۱۹)

شما می‌دانستید صد و بیست آیه از قرآن کریم مستقیم و غیرمستقیم به امر به معروف و نهی از منکر ارتباط دارند؟!

می‌دانستید نهصد روایت تکان‌دهنده داریم که هر کدامشان بر اهمیت، وجوب و لزوم گسترش امر به معروف و نهی از منکر تأکید می‌کنند؟

مولای متقیان، امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند:

«وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فَيَسِيلِ اللَّهُ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ
وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كُنْفَتْهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ»^{۱۳}

خیلی روایت عجیبی است:

«تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر دریای پهناور»

آقا باقرالعلوم علیه السلام می‌فرمایند:

«إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تَتَقَامُ
الْفَرَائِضُ»^{۱۴}

«امر به معروف و نهی از منکر دو واجب بزرگ الهی می‌باشند که سایر واجبات با آنها بر پا می‌مانند.»

بگذارید برای شما مثالی بزنم: دین اسلام مثل یک خیمه‌ای می‌ماند که نماز، ستون این خیمه است، «الصلاه عمود الدین» این ستون را بکشی خیمه

^{۱۳} نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۷۴

^{۱۴} وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۵، ح ۶

می خوابد. باقی واجبات هم به منزله میخ‌ها و طناب‌ها و.. این خیمه می‌باشد. اما امر به معروف و نهی از منکر کدام قسمت خیمه دین واقع شده؟ کجای دین را نگه‌داشته؟ امر به معروف و نهی از منکر در اصل زمین این خیمه است که همه ستون‌ها و میخ‌ها روی آن سوار شده. زیربنا و پی و فونداسیون و شالوده ساختمان دین است. اگر این زیربنا محکم نباشد عمود این خیمه هم که نماز است با همه اهمیتش می‌خوابد. ستون باید روی یک جای محکمی باشد. هر چقدر که خود ستون محکم باشد ولی زیرش سست باشد، می‌خوابد. «بِهَا تَقَامُ الْفَرَائِضُ» اگر امر به معروف پا بگیرد کم کم نمازخوان‌ها هم زیاد می‌شوند و اگر ضعیف شود نماز هم ضعیف می‌شود؛ و همچنین دیگر فرائض. روایتی را خواندم از وجود نازنین پیغمبر اکرم، حضرت محمد مصطفی ﷺ، خیلی روایت تکان‌دهنده و دردناکی است. خود اصحاب پیامبر وقتی این کلام را از لبان مبارک ایشان شنیدند؛ متعجب شدند و اصلاً باورشان نمی‌شد که آیا می‌شود روزگاری بیاید که در آن دوران، وضعیت جامعه اسلامی به آن نقطه‌ای برسد که پیامبر تصویر می‌کشد؟!!

«قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَفَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَقِيلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ

الْمَعْرُوفِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَيَكُونُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ وَشَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَالْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا^{۱۰}»

پیامبر ﷺ فرمود: «چه حالی خواهید داشت، وقتی که زنان تان فاسد شوند و جوان‌هایتان فاسق و بدکار شوند و با این وجود، شما امر به معروف و نهی از منکر نکنید؟! عرض کردند: "ای رسول خدا! آیا واقعا چنین اتفاقی خواهد افتاد؟" فرمود: "آری، و بدتر از آن نیز خواهد شد. چه حالی خواهید داشت هنگامی که دستور به کار منکر و زشت بدهید و از کار معروف و نیک بازدارید؟" به آن حضرت عرض شد: "ای رسول خدا! آیا چنین اتفاقی خواهد افتاد؟" فرمود: "آری، بدتر از این هم خواهد شد. چه حالی دارید آنگاه که معروف و نیک به نظر شما بد و منکر شود، و منکر به نظر شما نیک باشد؟!" [یعنی جای منکر و معروف عوض شود و این دیگر تیر خلاص است]

عزیزان من! اگر مردم یک جامعه‌ای خودنگهدار نباشند، تقوای اجتماعی را مراعات نکنند، مین‌های انحرافات را خنثی نکنند. مطمئن باشید این مین‌های پراکنده، دیر یا زود زیر پای فرد فردشان منفجر خواهد شد. بی‌تقوایی اجتماعی، تقوای فردی را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد. وقتی چشم‌ت از گناه پر شد، دیگر به چشم‌ت نمی‌آید. وقتی به چشم‌ت نیامد، واکنش نشان نمی‌دهی و کم‌کم همین می‌شود که پیامبر فرمود؛ یعنی جابه‌جایی منکر و معروف.

گناه؛ و یروسی است که اگر یکی بگیرد دیگران هم می‌گیرند. یک سیب فاسد، جعبه سیب را فاسد می‌کند. خمپاره یک نقطه می‌خورد اما ترکشش به

همه جا پراکنده می‌شود. عکسی را دیدم که در آن یک خانم محجبه‌ی چادری، دست یک خانم بی‌حجاب را گرفته بود و خیلی خوشحال و خندان بودند. هدف این بود که می‌شود باحجاب و بی‌حجاب، بدون هیچ مشکلی در کنار هم زندگی کنند. من تا این عکس را دیدم در دلم به آن خانم محجبه گفتم: دیری نخواهد گذشت، همین دختر بی‌حجاب، رابطه تو را با شوهرت به هم می‌زند ...

بزرگواران! سعی حقیر در گفتگوی امشب این بود که در حد یک جلسه، کلیتی را از مفهوم تقوا و انواع آن خدمت شما عزیزان تقدیم کنم. اما شاید بعضی از شما بگویند: همه این مطالب که از آیات و روایات به ما گفتید درست؛ اما بفرمایید: ما چگونه می‌توانیم در این اوضاع نا به سامان جامعه، هم خود را حفظ کنیم و هم اجتماع را؟

حقیر مختصراً برای تقویت تقوای فردی و اجتماعی راهکاری را خدمتتان عرض می‌کنم؛ راحت، اما اثرگذار.

در باب حفظ و تقویت تقوای فردی یکی از راه‌های مؤثر، شرکت در مجلس موعظه است. ما دیگر از مولای متقیان که با تقواتر نداریم!

حضرت به اصحابش می‌فرمود: «عِظْني؛ مرا موعظه کن» و می‌فرمود: در شنیدن اثری هست که در دانستن نیست.^{۱۶}

^{۱۶} مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۵، ص ۳۴۵

واقعاً در شنیدن اثری هست که در دانستن نیست. گاهی باید چیزهایی را که می‌دانیم را هم یکی بگویند و ما بشنویم، ندانسته‌ها که جای خود.

الحمدلله همه شما عزیزان اهل منبر هستید، سعی کنیم با کلام بزرگان انس بگیریم. از محضر اساتید اخلاق استفاده کنیم. در محیط خانه هم چه اشکالی دارد، یک کتاب حدیثی مثل منتخب میزان الحکمه بگیریم، هر شب یکی از اعضای خانواده بخواند بقیه گوش دهند. یا سخنرانی‌های خوب را از اینترنت دانلود کنیم در مسیرها گوش دهیم. رادیو معارف هم خیلی خوب است.

و اما راهکار برای تقویت تقوای عمومی؛ همان است که قرآن کریم فرمود: «امر به معروف و نهی از منکر»

اما این کار، آموزش‌هایی نیاز دارد؛ دارای شیوه‌ها، شرایط و احکامی می‌باشد. یک کتابی هست به نام «خودآموز امر به معروف و نهی از منکر» نوشته استاد علی تقوی. کتاب خیلی خوبی است. توصیه می‌کنم تهیه بفرمایید. در اینترنت هم اگر آموزش مجازی امر به معروف را جستجو کنید، دوره‌های رایگان، سالی چندبار برگزار می‌شود. باور بفرمایید به حدی مطالب شیرین است که اصلاً خودتان تشویق به شنیدن و به کار بستن خواهید شد ان شاء الله. من باب نمونه یکی از روش‌هایی که در تذکر لسانی کاربرد دارد را مختصراً توضیح می‌دهم؛ به این شیوه از تذکر لسانی می‌گویند: «شخصیت دهی».

ببینید! اگر شما قبل از تذکر، پرچم شخص را بالا ببرید و به اصطلاح خودمان چندتا هندوانه زیر بغل او بگذارید؛ این کار در حرف شنوی او خیلی مؤثر است. مثلاً بگویید: «حضرت استاد! شما الگوی این جوانان هستید؛ این

دانشجوها چشمشان به شماست! اگر شما آنها را نسبت به آینده کشور مأیوس کنید که دیگر رغبتی برای فعالیت در آنها نمی ماند!»

حاج آقا شما بزرگ ما هستید، شما الگو فامیلید! اگر شما افطاری با تجملات برگزار کنید دیگر فاتحه بقیه خوانده است ... و قیس علی هذا. کسی که لباس تمیز به تن کند دیگر جای کثیف نمی نشیند. شما به او شخصیت دهید، خود به خود از آلودگی ها دوری می کند.^{۱۷}

پروردگارا به حق مقربین درگاهت، ما را از فتنه های آخرالزمان محفوظ بدار. ما و جامعه ما را مصداق «إِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ» قرار بده. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

^{۱۷} «در تربیت فرزند هم این یک شیوه تربیتی است. شخصیت دهی به فرزند، خودکنترلی را در او افزایش می دهد. جملاتی مثل: من می دانم حسین با هر کسی رفاقت نمی کند، این بچه نان حلال خورده، آدم حلال خور حواسش جمع است و ... این جملات را که در جمع بگویم فرزندان شخصیت می گیرد و زمانی که بیرون از خانه است هر کاری را انجام نمی دهد.»



ریشه ها و میوه ها

آیه ۱۲ سوره مبارکه حجرات

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا
تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا
فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

بعضی صفات اخلاقی به خودی خود گناه نیستند مگر این که در رفتار فرد بروز پیدا کنند، اما می توانند مقدمه بسیاری از گناهان باشند. به عبارتی ریشه هستند برای میوه های شوم. مثلاً حسد. انسان حسود تا حسادتش بروز پیدا نکرده گناهی بر او نیست^۱ اما وای از آن روز که ظاهر شود، دومینو را دیدید؟ شما تا

^۱ به لحاظ شرعی، تازمانی که صرفاً آرزوی زوال نعمت در دل حسود است، این حالت یک گناه و حرام اخلاقی است و در حد مکروهات شرعی محاسبه می شود، ولی در صورتی که حسد به عنوان یک صفت نفسانی، ظهور و بروز عملی داشته باشد و باعث آن گردد که حسود بر علیه محسود مرتکب عملی شود و

به قطعه دومینو دست نزنید اتفاقی نمی افتد اما به محض اینکه اولی را تکان دادید همه قطعات سرنگون می شوند. حسادت اینطوری است؛ مثل یک عضو سرطانی است که تمام اعضاء را درگیر می کند.

چه عاملی سبب شد که قابیل برادرش هابیل را به قتل برساند؟ حسادت
 چه چیز باعث شد که برادران یوسف علیهم السلام تصمیم بگیرند، او را در چاه بیندازند؟
 حسادت^۲

حسد خویش را در رفتار خود بروز دهد، آنگاه بحث حرمت شرعی پیش می آید. به عبارت دیگر، یک وقت انسان در قلبش می خواهد که محسود از نعمتی خدای متعال به او عنایت کرده محروم شود و یک وقت نه، تلاش عملی هم برای به نابودی کشاندن آن می کند، اگر تلاش کند مطمئنا دچار گناه و حرمت شرعی شده است، ولی اگر حسد تنها در قلبش باشد و بروز ندهد، تنها خودش رنج میدهد، و به این دلیل که حالت نفسانی او اختیاری نیست، حرمت شرعی ندارد، گرچه قطعا مکروه است و قطعا باید تلاش کند که این حالت را از خود دور نماید، زیرا به لحاظ اخلاقی حسد از هلاک کننده های نفس آدمی است و آثار منفی بسیار مضرى برای انسان دارد www.porseman.com پرسمان دانشگاهیان نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه ها/ اداره مشاوره و پاسخ

^۲ شهید مطهری (ره) در کتاب انسان کامل نقل می کند:

در زمان یکی از خلفا، مرد ثروتمندی غلامی خرید. از روز اولی که او را خرید، مانند یک غلام با او رفتار نمی کرد، بلکه خیلی او را تحویل می گرفت. بهترین غذاها را به او می داد، بهترین لباسها را برایش می خرید، وسایل آسایش او را فراهم می کرد. غلام می دید که اربابش همیشه در فکر است، همیشه ناراحت است، حالش تنظیم نیست، اما حیا می کرد که چیزی پرسد.

یک روز ارباب درد دل خود را با غلام در میان گذاشت و گفت: من حاضرم تو را آزاد کنم و این مقدار پول هم بدهم، ولی می دانی برای چه اینهمه خدمت به تو کردم؟ فقط برای یک تقاضا، اگر تو این تقاضا را انجام دهی هر چه که به تو دادم حلال و نوش جان باشد، و بیش از این هم به تو می دهم ولی اگر این کار را انجام ندهی من از تو راضی نیستم. غلام گفت: هر چه تو بگوئی اطاعت می کنم، تو ولی نعمت من هستی و تا به حال خیلی از من دستگیری کردی. گفت: نه، باید قول قطعی بدهی، می ترسم زیر حرفت

شما صفحه حوادث روزنامه‌ها را ورق بزنید؛ ریشه خیلی از اتفاقات ناگوار همین حسادت است.^۳

بزنی. گفت: هر چه می‌خواهی بگو، من اجابت خواهم کرد. ارباب گفت: خواهش من این است که در یک موقع و جای خاصی که من دستور می‌دهم، سر مرا از بیخ ببری. غلام تعجب کرد. آخر چنین چیزی نمی‌شود. ارباب گفت: من از تو قول گرفتم و باید این کار را انجام دهی. نیمه شب غلام را بیدار کرد، کارد تیزی به او داد، و با هم به پشت بام یکی از همسایه‌ها رفتند. در آنجا خوابید و کیسه پول را به غلام داد و گفت: همینجا سر من را ببر و بعد هم هر جا که دلت می‌خواهد برو.

غلام گفت: برای چه می‌خواهی سرتو را ببرم؟ حالا سربریدن هیچ، چرا اصرار داری اینجا روی پشت بام همسایه این کار را انجام دهم؟ ارباب آهی کشید و پاسخ داد: برای اینکه من چشم دیدن این همسایه را ندارم. مردن برای من از زندگی بهتر است. ما رقیب یکدیگر بودیم و او از من پیش افتاده و همه چیزش از من بهتر است. من دارم در آتش حسد می‌سوزم، می‌خواهم قتلی به پای او بیفتد و او را زندانی کنند. اگر چنین چیزی شود، من راحت شده‌ام. راحتی من فقط برای این است که می‌دانم اگر اینجا کشته شوم، فردا می‌گویند جنازه‌اش در پشت بام رقیبش پیدا شده، پس حتما رقیبش او را کشته است، بعد رقیب مرا زندانی و سپس اعدام می‌کنند و مقصود من حاصل می‌شود! غلام با شنیدن این حرفها در دلش گفت: حال که تو چنین آدم احمقی هستی، چرا من این کار را نکنم؟! تو برای همان کشته شدن خوب هستی. سر او را برید، کیسه پول را هم برداشت و رفت انسان کامل - صفحه ۲۲-۲۳

^۳ مولف: بنده در جستجویی که کردم به دو مورد با دو حادثه رو برو شدم که خلاصه وار نقل می‌کنم: ۱. روزنامه شرق می‌نویسد: دو ایرانی در یک کارگاه تراشکاری باهم شراکت داشتند. کارگاه کناری آنها مال یک تراشکار افغانی بود که هم از مشتری‌ها ارزانتر می‌گرفت و هم کیفیت کارش بیشتر بود، لذا سرش شلوغ‌تر بود و کاسبی اینها را کساد کرده بود. این دو نفر که به شرایط او حسادت می‌کردند بعد از کش و قوس‌های فراوان تصمیم می‌گیرند که همسایه‌شان را بکشند. یکروز وارد کارگاه او می‌شوند و او را خفه می‌کنند و جنازه‌اش را در صندوقی می‌گذارند و به بیابان می‌برند و می‌سوزانند که بعدا هم شناسایی و دستگیر می‌شوند. ۲. ایسنا می‌نویسد: خانواده‌ای بین پسر کوچک و بزرگ تبعیض قائل می‌شدند و پسر کوچک را بیشتر تحویل می‌گرفتند. همین باعث شد که پسر بزرگتر که تنها ۱۸ سال سن داشت هم برادر کوچک را بکشد و هم پدر و مادر را به قتل برساند.

بسیاری از اختلافات خانوادگی ریشه در حسادت دارد. چشم و هم چشمی ها، دعوای جاری و باجناق و...

بحث ما حسادت نیست. حسد را به عنوان نمونه مثال زدیم چون ملموس است. خداوند متعال در آیه دوازدهم^۴ سوره مبارکه حجرات، به یکی از همین خصلت های اخلاقی اشاره می کند که این خصلت هم مانند حسد، به خودی خود گناه نیست، اما می تواند سرچشمه بسیاری از گناهان باشد.

می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ... ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است؛

بد گمانی، سوء ظن؛ ای اهل ایمان! ای مومنان! ای بچه مذهبی ها، مراقب گمانهایتان باشید. اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ... کثیر، زیاد؛ از بسیاری گمانها اجتناب کنید. شما یک رصدی بفرمایید، ببینید بد گمانی چه ها کرده و چه ها می کند...

ریش سفیدهای مجلس حتما جوی که اوایل انقلاب بر علیه شهید بهشتی (ره) ایجاد شده بود خاطرشان هست. چه شایعاتی که بر علیه او نساختند؛ چه مطالب کذبی که نوشتند؛ گاهی می نوشتند: بهشتی فتودال زاده و سرمایه دار

^۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است؛ و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند تو به پذیر و مهربان است

است؛ گاه می‌گفتند: او در شمال تهران منزلی دارد که فاصله درب ورودی آن با ساختمان به بیست دقیقه پیاده‌روی نیاز دارد.^۵

در کنار اینها، به اصطلاح استدلال‌هایی نیز ارائه می‌شد تا هیچ شک و شبهه‌ای برای خوانندگان و شنوندگان باقی نماند و حتی مذهبی‌ها و انقلابی‌ها نیز باورشان بیاید. حتی بسیاری از متدینین این حرف‌ها را تکرار می‌کردند و از بهشتی مظلوم اعلان انزجار می‌نمودند.

یک روز شایع کردند همسر بهشتی، آلمانی است و فارسی بلد نیست صحبت بکند و بچه‌هایش نیز همین طور! این شایعه در جبهه‌ها میان رزمندگان هم کارساز شده بود و حتی فرماندهان جبهه‌ها را نسبت به وی بدبین ساخته بود. شهید بهشتی به هر شهر و دیاری می‌رفت و در هر جلسه‌ای برای سخنرانی

^۵ قسمتی از سخنرانی شهید بهشتی (ره) در میدان شهدای کازرون اردیبهشت ۱۳۵۸: آن وقت مکار بازاها و نیرنگ بازاها از نبودن ما سوء استفاده کرده هرچه خواستند گفتند و هر روز شایع می‌کنند که بهشتی در خانه علم (وزیر دربار شاه) نشسته، در صورتی که این خانه سال‌های سال مال من بوده و چند مدت قبل یک راننده اتوبوس که همسایه ما است در اتوبوس مشاهده می‌کند که عده‌ای مخالف و موافق دارند برسر مساله‌ی خانه من بحث می‌کنند که انقلاب شده تا فلانی برود خانه علم بنشیند. راننده به آنها اعتراض می‌کند و می‌گوید من الان ثابت می‌کنم که شما دروغ می‌گویید و با اتوبوس و مسافران می‌آید در کوچه ما و پاسدارن جلوی آنان را می‌گیرند و آنها متوجه اعمال ننگین خود می‌شوند... شایعه کردند که سران انقلاب، بهشتی، رفسنجانی و خامنه‌ای میلیون‌ها دلار، فرانک و جواهرات به خارج فرستاده‌اند تا انقلاب که شکست خورد فرار کنند و بروند. اولاً بیچاره‌های نادان به شما بگویم این انقلاب شکست نمی‌خورد (تکبیر مردم کازرون). تو ای منافق و هوادار دروغین خلق کجایی بیایی و این خلق قهرمان را ببینی! تا این امت و خلق مسلمان در صحنه مبارزه است هیچ قدرتی نمی‌تواند مردم را نابود کند و آمریکا نیز نمی‌تواند هیچ غلطی بکند و این شوروی جنایتکار هم الان در افغانستان وامانده. بچه‌های کازرون! آمریکایی، روسی، انگلیسی و چینی پایش به این خاک برسد با چنگ و دندان آنان را نابود می‌کنیم

حاضر می‌شد، مردم متدین و ناآگاه را بر ضد او تحریک می‌کردند. آنها می‌آمدند مجلس را به هم می‌زدند و مانع از سخنان او می‌شدند. وقتی مرحوم آیت‌الله طالقانی به رحمت خدا رفت، شایع کردند، بهشتی او را مسموم کرده، می‌گفتند: چون او در سر، هوای ریاست و ادعای رهبری بعد از امام را دارد، وجود طالقانی مانع بزرگی برای این کار بود! لذا او بود که آیه الله طالقانی را کشت! در تشییع جنازه آیه الله طالقانی، انبوه مردم در تهران یک صدا شعار می‌دادند: «بهشتی، بهشتی، طالقانی را تو کشتی» و مردم شهرها و استان‌های دیگر نیز از تهرانی‌ها تبعیت کردند.^۶

خود شهید بهشتی می‌فرمود: بیشتر این فحش‌هایی که به من داده می‌شود به خاطر حمایت من از امام است.^۷

^۶ حجه‌الاسلام عبدالرحیم ابادری / سایت تحلیلی خبری عصر ایران

^۷ سیره شهید بهشتی / نشر شاهد / ص ۴۱۵

^۸ آقای محمد پیشگاهی - فرد از جمله مبارزان سیاسی علیه رژیم شاه در خاطرات خود نقل می‌کنند: در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره اول، بنی - صدر و اطرافیانش تخریب شدیدی را علیه شهید بهشتی و حزب جمهوری به راه انداخته بودند تا آنجا که حتی برخی از امام جمعه‌های مناطق مختلف را با خود همراه نمودند. ایشان نقل می‌کنند که جو آن - چنان علیه شهید بهشتی مسموم شده بود که در همان زمان در دانشگاه تهران از آیت - الله خامنه - ای (که در آن زمان نماینده امام در دانشگاه بود) پرسیده بودند: «شما همگی زندان رفته و شکنجه دیده هستید، اما آقای بهشتی که این - قدر از او طرفداری می‌کنید سابقه مبارزاتی کمتری داشته و دوره زندان و شکنجه کمی در پرونده - اش وجود دارد. البت - ای - الله خامنه - ای در ادامه تحلیل جالبی نیز کرده بودند و عین کلام ایشان این - گونه است: تحلیل ساواک این بود، اگر بخواید به آقای بهشتی دست بزنید یک خمینی دومی در ایران ظهور خواهد کرد و آن - ها از این می - ترسیدند؛ چرا که ایشان همه شرایط را داشت. حال باید چنین شخصیتی مورد تهمت و جفا قرار بگیرد!

یک شاخص به شما بدهم؟ اگر دیدید آتش دشمن به یک نقطه ای بیشتر می‌ریزد بدانید، پرچم مقاومت در آن نقطه بر افراشته تر است. بدانید جبهه حق همانجاست. گاهی آن نقطه یک شخص است، گاهی یک جریان و حرکت است. آن دوران هم آتش دشمن روی شهید بهشتی می‌ریخت. خیلی‌ها تبلیغات را باور کردند، خیلی‌ها نسبت به ایشان سوء ظن پیدا کردند، تا آن که انفجار حزب جمهوری اتفاق افتاد و بهشتی بهشتی شد.

وقتی امام امت فرمود: «بهشتی مثل یک ملت بود برای ملت ما» تازه فهمیدند تمام آن افکار اشتباه بود.^۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...

^۹ امام خمینی (ره): «... مخالفین انقلاب، افرادی که بیشتر متعهدند، موثرتر در انقلابند، آنها را بیشتر مورد هدف قرار داده‌اند. ایشان مورد هدف اجانب و وابستگان به آنها در طول زندگی بود. تهمت‌ها، تهمت‌های ناگوار به ایشان می‌زدند. از آقای بهشتی اینها می‌خواستند یک موجود ستمکار دیکتاتور معرفی کنند، در صورتی که من بیش از بیست سال ایشان را می‌شناختم و برخلاف آنچه این بی‌انصاف‌ها در سرتاسر کشور تبلیغ کردند و مرگ بر بهشتی گفتند، من او را یک فرد متعهد، مجتهد، متدین، علاقه‌مند به ملت، علاقه‌مند به اسلام و به دردبخور برای جامعه خودمان می‌دانستم... شما می‌بینید که در زمانی که مرحوم آقای بهشتی زنده بودند، چه وضعی پیش آوردند این اراذل و ایشان را یک چهره دیگری نشان داده بودند که آن روز در خیابانها هم بر ضد ایشان تظاهرات می‌کردند، صحبت می‌کردند و نمی‌دانستند قصه را. شهادت ایشان اسباب این شد که یک بهره‌برگاری ما برداشتیم و آن اینکه ثابت شد که آن انحراف بوده است، آن کار آنها انحرافی بوده است. و همین‌طور هر قصه‌ای که اینها خواستند از آن بهره‌برداری کنند، ما بهره‌برداری کردیم... من آقای بهشتی را بزرگش کردم. دیدم اینها را از اول تا آخر... در هر صورت، شهادت آقای بهشتی و این هفتاد نفر مظلوم یکدفعه متحول کرد مردم را به اینکه کم‌کم بیدار شدند. الآن بعضی از آن اشخاص که در آن وقت چیزهایی - مثلاً - می‌گفتند، برگشته‌اند و پشیمان شده‌اند و اظهار ندامت می‌کنند، و تو به می‌کنند و مثل قضیه تائبین شده است الآن، و هر قصه‌ای که واقع می‌شود این‌طور است... صحیفه امام ج ۱۵ ص ۱۹۸ تا ۲۰۵

امروز هم، همین جریانات وجود دارد. همین فضای مجازی را نگاه کنید! غوغاییست در این فضای بی در و پیکر! هر روز یک شایعه، یک تهمت، یک ترور شخصیت.

در همین آبان ماه سال ۹۸، قبل از انتخابات مجلس، برخی رسانه ها از قول همسر یکی از مسئولین که همه شما می شناسید تیترو زدند که خانم ایشان گفته: مدرسه غیرانتفاعی تاسیس کردیم، چون وقتی پسرم به سن دبیرستان رسید و می خواست به رشته علوم انسانی برود، مدرسه مناسبی برایش وجود نداشت! خیلی جنجال شد که بله اینها انقدر ثروت و امکانات دارند که برای فرزندشان مدرسه می سازند! ماهواره ها و کانال ها و... شروع کردند به پوشش این خبر. خیلی ها هم نسبت به ایشان بد گمان شدند. غافل از اینکه آن مدرسه زمانی تاسیس شد که اصلا پسر ایشان دانشجو بود. رسانه ها هم روی جویبه ایشان مانور نکردند چون به نفعشان نبود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...

در محیط خانواده هم سوء ظن آثار خیلی مخربی دارد. چه مشاجراتی که ریشه اش در بد گمانی است. مثلا آقا شاغل است؛ همکار خانم هم دارد. همسرش همیشه نگران است که نکند در این میان اتفاقاتی بیفتد! مدام گوشی او را چک می کند، به محل کارش تماس می گیرد. مورد داشتیم که با یکی از کارمندهای خانمی که در محل کار شوهرش است طرح دوستی ریخته، که گزارش لحظه به لحظه به او بدهد!

یا آقا همش فکر می‌کند که خانمش در دعوها از خواهر و مادرش خط می‌گیرد. تا تلفن خانه زنگ می‌زند می‌گوید: باز مادرت زنگ زد؟ باز...^{۱۰}

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...

خاطر شریفتان هست که اول بحث درباره حسد چه عرض کردم؟ عرض کردم که حسد ریشه ای است که میوه‌های شومی می‌دهد. قتل و اختلاف و... سوء ظن هم چنین حالتی دارد. کسی که بد گمان است، این گمان بد او را به وادی‌های دیگر می‌کشاند. در ادامه آیه شریفه، خداوند متعال به دو گناه دیگر که ریشه در سوء ظن دارند اشاره کند. یکی از آنها تجسس است.^{۱۱} می‌فرماید: وَلَا تَجَسَّسُوا... تجسس نکنید...

علامه طباطبایی در ذیل «وَلَا تَجَسَّسُوا» تجسس را اینگونه معنا می‌کنند:

تجسس، به معنای پیگیری و تفحص از امور مردم است. اموری که مردم عنایت دارند، پنهان بماند.^{۱۲}

کسی که به دیگری بدبین است آرام نمی‌گیرد بلکه در مقام تجسس برمی‌آید تا شواهدی بر بدگمانی خود پیدا کند.

لذا پیغمبر اکرم ﷺ در روایتی تجسس را امتداد سوء ظن بیان می‌دارند. روایت این است:

^{۱۰} البته معمولاً این گونه رفتارها در محیط خانه عقبه دارند. گاهی اتفاقاتی افتاده که موجب حساسیت شده. در ادامه راه حل‌هایی خواهم داد ان شاءالله.

^{۱۱} علامه طباطبایی در تفاسیر المیزان می‌فرماید: سو ظن مقدمه وریشه است و میوه‌های آن، تجسس و غیبت می‌باشد

^{۱۲} المیزان، ج ۱۸، ذیل آیه ۱۲ حجرات.

شَرُّ النَّاسِ الظَّانُّونَ وَ شَرُّ الظَّانِّينَ الْمُتَجَسِّسُونَ^{۱۳}

بدترین مردم، بدگمان ها و فاسدترین بدگمان ها، تجسس کننده ها هستند...^{۱۴}

البته این نکته را مد نظر داشته باشید که تجسس کردن در همه جا بد نیست بلکه در برخی امور لازم و ضروری هم هست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی والی یا امیر نصب می کرد، فرد دیگری را منصوب می نمود تا آشکارا یا نهانی مواظب او باشد.^{۱۵} امیر مومنان علیه السلام محاسب و ناظر و عیون داشت و به منصوبان سفارش می کرد، عیونی داشته باشند.^{۱۶}

عیون جمع عین به معنی چشمهاست. یعنی همان نیروهای اطلاعاتی خودمان یا سربازان گمنام آقا امام زمان علیه السلام که وجود آنها امنیت و آرامش ما را تضمین می کند.

سوء ظن هم گاهی لازم است. مثل سوء ظن به دشمن!

^{۱۳} مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۴۷، باب ۱۴۱

^{۱۴} نقل می کنند: یکی از حاکمان، شبها در شهر می گشت و از احوال مردم مطلع می شد. شبی از خانه ای آوازی شنید؛ از دیوار خانه بالا رفت دید بساط گناه و... برقرار است. از همان بالای دیوار به صاحب خانه گفت: ای دشمن! فکر میکنی خدای تعالی اعمال شنیع و گناهان تو را پنهان می کند؟
مرد گفت: ای حاکم! اگر از من یک گناه سر زده باشد، تو از سه جهت مرتکب گناه شده ای:
اول آنکه خدا گفته است: تجسس در احوال مردم نکنید، و تو تجسس کردی! دوم گفته است: "و اوتو البیوت من ابوابها" (خانه ها را از دربهایشان وارد شوید) و حال آنکه تو از دیوار خانه ما داخل شدی. و سوم آنکه خدا در آیه ۶۱ سوره نور فرموده است: "فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا" یعنی هر گاه داخل خانه ها شدید سلام کنید، سلام نکردی!

^{۱۵} نگرشی بر مدیریت اسلامی، سیدرضا تقوی، ص ۱۰۴ - ۹۸

^{۱۶} نهج البلاغه، نامه ۵۱ به مالک اشتر (وابعث العیون)

آقا امیرالمومنین علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر نخعی می‌فرماید: **الْحَدَّرَ كُلَّ الْحَدَّرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَلَاحِهِ ؛ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رَبِّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ، فَخَذُ بِالْحَرَمِ، وَ اتَّهَمَ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ**^{۱۷}

اگر با دشمنت صلح کردی، بعد از صلح، از او سخت برحذر باش؛ زیرا گاه دشمن، خود را به تو نزدیک می‌کند، تا غافلگیرت سازد؛ پس دوراندیش و محتاط باش و خوش بینی به دشمن را متهم کن.

چقدر حضرت آقا در جریان مذاکره سفارش کردند، به این آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها اعتماد نکنید. بعد از برجام هم فرمودند اعتماد نکنید، بعد از خروج آمریکا هم فرمودند اعتماد نکنید. اوج این تذکرها بعد از شهادت سردار رشید اسلام، حاج قاسم سلیمانی بود؛ وقتی در نماز جمعه فرمودند: آن جنتلمن‌های پشت میز مذاکره، همان تروریست‌های فرودگاه بغداد هستند.^{۱۸}

این همان سوء ظنی است که دولتمردان ما بیش از اینکه به دشمنان خارجی داشته باشند، به دلواپسان داخلی داشتند، و حاصلش شد آنچه می‌بینید! دومین گناهی که در آیه دوازدهم از سوره مبارکه حجرات در امتداد سوء ظن مطرح شده، گناه کبیره غیبت است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا...

ای مومنان! غیبت همدیگر را نکنید

شنیدید می‌گویند: فلان چیز مثل خوره به جان ما افتاده؟

^{۱۷} نهج البلاغة: نامه ۵۳

^{۱۸} نماز جمعه تهران ۱۳۹۸/۱۰/۲۷

خوره یک بیماری پوستی پیشرونده است که علاوه بر عارضه‌های پوستی، به سرعت سیستم عصبی و تنفسی بدن رو تحت تاثیر قرار میدهد و رفته رفته، جان فرد مبتلا را می‌گیرد. خوره که در عضوی بیفتد، کلا آن عضو را نابود می‌کند. خب هیچ کس دوست ندارد خوره بگیرد و از نظر جسمی دچار آسیب شود . وجود نازنین پیغمبر رحمت، حضرت محمد مصطفی ﷺ می‌فرماید:

الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْآكَلَةِ^{۱۹} فِي جَوْفِهِ؛^{۲۰}

سرعت غیبت در نابود کردن دین انسان از بیماری خوره در درون او بیشتر است. خیلی مقایسه عجیبی است. غیبت برای معنویت آدمی، از خوره برای جسم مادی او خطرناک تر است.

تشبیه خداوند در ادامه آیه شریفه هم که دیگر همه شما شنیده اید:

أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ
آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند تو به‌پذیر و مهربان است!

وجه شبه این است: اگر از بدن انسان زنده قطعه‌ای جدا شود، امکان پر شدن جای آن هست، ولی اگر از مرده چیزی کنده شود، جای آن همچنان خالی می‌ماند. غیبت، بردن آبروی مردم است و آبرو که رفت دیگر جبران نمی‌شود.^{۲۱}

^{۱۹} آکَلَة: بیماری خوره که در عضو بدن پدید می‌آید و بتدریج عضو را خورده و نابود می‌کند

^{۲۰} الکافی، ج ۲، ص: ۳۵۷

^{۲۱} تفسیر نور، ذیل آیه ۱۲ حجرات

عزیزان من! اگر در مجموع رذائل اخلاقی که در این آیه شریفه مطرح شد نظر کنیم. پیامد ثابت همه آنها بی آبرویی است. سوء ظن، تجسس، غیبت، اینها همه با آبروی مومنین سر و کار دارد. آبرو هم که رفت، دیگر به این آسانی‌ها بر نمی‌گردد. یک شایعه بی اساس، یک حرف نامربوط می‌تواند با آبروی افراد بازی کند.

زنی شایعه ای را درباره همسایه اش مدام تکرار می‌کرد. در عرض چند روز، همه شهر داستان را فهمیدند. آن همسایه خیلی ناراحت شد ولی کاری از او ساخته نبود. بعد از چند وقت، زنی که شایعه را پخش کرده بود متوجه شد که این خبری که درباره همسایه اش پخش می‌کرده از اساس کذب بوده. خیلی از کرده خود پشیمان شد و تصمیم گرفت جبران کند، اما نمی‌دانست چگونه؟! نزد پیر خردمندی پرفت و پرسید: برای جبران آبرویی که از همسایه ام در این مدت رفته چه کنم؟

پیر خردمند گفت: ای زن! به بازار برو و یک مرغ زنده بخر، همانجا سر ببر، سر راه که به خانه می‌آیی پرهایش را بکن و یکی یکی در راه بریز! زن اگرچه تعجب کرد، اما آنچه را به او گفته بودند انجام داد.

روز بعد، مرد خردمند گفت: اکنون برو و همه پرهایی را که دیروز ریخته بودی جمع کن و برای من بیاور! زن در همان مسیر به راه افتاد، اما با ناامیدی دریافت که باد همه پرها را با خود برده است. پس از ساعت‌ها جستجو، با تنها سه پر در دست، بازگشت. خردمند گفت: می‌بینی؟ ریختن آن‌ها آسان است اما بازگرداندنشان غیر ممکن! آبرو نیز چنین است؛ ریختنش کاری ندارد، اما به محض اینکه چنین کردی دیگر هرگز نمی‌توانی آن را کاملاً جبران کنی... آبروی ریخته به جوی بر نمی‌گردد...

البته در روایات حضرات معصومین علیهم السلام دو تذکر داده شده که همه ما باید به آنها توجه کنیم.

تذکر اول: ببینید عزیزان! اینکه دیگران حق ندارند نسبت به ما سوء ظن داشته باشند و به تبع آن تجسس کنند، غیبت کنند، کاملاً مسلم است. اما ما نیز باید خود را در مظن سوء ظن و اتهام قرار ندهیم.

آقا امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ وَقَفَ نَفْسَهُ مَوْقِفَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنُّ؛^{۲۲}

هر که خود را در جایگاه تهمت و بد گمانی قرار دهد، نباید کسی را سرزنش کند که به او گمان بد برده است.

حضرت در حدیث نورانی دیگر می فرمایند: مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السَّوِّءِ اتُّهِمَ، مَنْ

عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلتُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنُّ؛^{۲۳}

هر که به جاهای بد آمد و شد کند، متهم می شود و هر که خود را در معرض تهمت قرار دهد، نباید کسی را که به او گمان بد برده است، سرزنش کند.

گاهی ما به اماکنی می رویم یا با اشخاصی نشست و برخاست می کنیم که در بین مردم حساسیت ایجاد می کند. مسئولی که با افراد ثروتمند و بد سابقه و فساد رفت و آمد می کند، خب معلوم است که مردم به او ظنین می شوند. گاهی پست هایی می گذاریم، مطالبی را نشر می دهیم که زمینه سوء ظن را فراهم می کند. یا آن هنرپیشه ای که فرزندش را در کانادا به دنیا می آورد، خب مردم

^{۲۲} الأمالی للصدوق: ص ۳۸۰، حدیث ۴۸۳

^{۲۳} کنز الفوائد: ج ۲، ص ۱۸۲

هم از این حرکت اینطور می فهمند که این آقا تا دیروز ایران ایران الکی می گفت؛ حالا شما هزار و یک توجیه الکی کن که اینطور نبود آن طور بود. یا در محیط خانواده گاهی رفتارهایی از زوجین سر میزند که حساسیت برانگیز است؛ شفاف نیست.

چه اشکالی دارد قدری با همسرمان شفاف باشیم؟!

آن کس که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است؟!

گاهی اجازه دهیم همسرمان جواب تلفن ما را بدهد. یک خانمی با شما تماس گرفته، به حاج خانم بگوید: من دستم بنده، شما جواب بده به همکارم بگو بعدا تماس می گیرم.

مخصوصا در روابطمان با نامحرم حتما همسرمان را دخالت دهیم. بهتر است تلفن او را بدهیم، او گوشی را به ما بدهد.

بعضی خانمها تا شوهرشان از در می آید سریع تلفن را قطع می کنند! او هم فکر می کند چه خبر است! یا تلفن را می برد در اتاق پیچ پیچ می کند. شما باشید حساس نمی شوید؟!

اگر شفافیت را چاشنی زندگی مان کنیم خیلی از مسائل حل می شود. اعتماد سرمایه ایست که ارزش حفاظت را دارد...

و اما دومین تذکر روایی؛

آقا امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

صَغَ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مِنْهُ مَا يَغْلِبُكَ، وَلَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ

خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلًا؛^{۲۴}

^{۲۴} الأُمالي للصدوق: ۴۸۳/۳۸۰

رفتار برادرت را به بهترین وجه آن تفسیر کن تا زمانی که کاری از او سر زند که راه توجیه را بر تو ببندد، و هیچ گاه به سخنی که از دهان برادرت بیرون آید، تا وقتی برای آن توجیه خوبی می یابی، گمان بد مبر.

حمل بر احسن یعنی چه؟ یک مثل می زنم:

اگر شخصی جواب سلام شما را نداد، شما می توانید این جواب ندادن او را به سه گونه تفسیر کنید

(الف) او با من دشمنی دارد و عمداً نمی خواهد جواب مرا بدهد تا مرا تحقیر کند.

(ب) او حواسش نبوده که جواب سلام مرا بدهد وگرنه جواب مرا می داد که این حمل امر برادر مؤمن «عَلَى حَسَنه و نیک» است. اصطلاحاً حمل بر صحت است.

(ج) و بهترین برداشت این است که با خود بگویید چون در فکر کارگشایی دیگران بوده سلام مرا نشنیده جواب نداده است. این حمل بر احسن است. یعنی مثبت در مثبت...

پروردگارا! به حق ماه رمضان، ماه رحمت و برکت، ماه نزول نعمت، ، زندگی ما را به نور قرآن منور بدار؛ ما را از عاملین به قرآن کریم قرار بده؛ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.



در میدان تکلیف بمانیم

آیه ۱۴ و ۱۵ سوره مبارکه حجرات

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي
قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ ﴿١٥﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَجَاهَدُوا
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یک سال قحطی آمد؛ مردم خیلی در فشار بودند تا جایی که حتی آب خوردن هم به آسانی پیدا نمی شد؛ چه رسد به مواد غذایی. در این گیر و دار، گروهی از اعراب بادیه نشین طایفه بنی اسد که مسلمان هم نبودند، با خود فکر کردند که اگر نزد پیامبر اسلام بیایند و تقاضای کمک کنند، حتما ایشان تفضلی خواهد کرد. از طرفی اندیشیدند که ما مسلمان نیستیم! یک عده بت پرست برویم پیش پیامبر چه بگوئیم؟! این بود که تصمیم گرفتند

در محضر پیامبر شهادتین بگویند و اسلام بیاورند تا از این طریق العیاذ بالله یک منتهی هم بر ایشان بگذارند و در مقابلش آذوقه‌ای دریافت نمایند.

محضر رسول اکرم ﷺ که رسیدند، شروع کردند شهادتین گفتن. خب پیغمبر رحمت هم از آنها استقبال کردند و به اسلام پذیرفتند؛ اما متأسفانه اینها روی نقشه‌ای که داشتند حرفی زدند که موجب ناراحتی پیامبر ﷺ گردید. گفتند: «طوائف عرب بر مرکب‌ها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدیم، دست به جنگ نزدیم و از صمیم دل به شما ایمان آوردیم» خب این کلام هم بوی منت می‌داد و هم بوی نفاق و دورویی؛ چون اینها که باطناً اسلام را نپذیرفته بودند.

اینجا بود که آیات چهاردهم و پانزدهم^۱ سوره مبارکه حجرات نازل شد:^۲

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا

وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ

^۱ «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

عربهای بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده‌ایم» بگو: «شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگو بید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی‌کند، خداوند، خداوند، آمرزنده مهربان است.»

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»

«مؤمنان فقط کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، آن گاه [در حقیقت آنچه به آن ایمان آورده‌اند] شک ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی‌اند.»

^۲ شأن نزول آیات ۱۴ و ۱۵ حجرات، تفسیر نمونه

عربهای بادیه‌نشین گفتند: "ایمان آورده‌ایم" بگو: "شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگوید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است"

اما سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است: مگر اسلام آوردن با ایمان آوردن چه فرقی می‌کند که خداوند آنها را مؤاخذه می‌نماید که نگویید ایمان آوردیم؛ بلکه بگوید اسلام آوردیم؟

در پاسخ باید عرض کنیم: تفاوت اسلام و ایمان در این است که اسلام شکل ظاهری و قانونی دارد و هرکس که شهادتین را بر زبان جاری کند در سِلک مسلمانان وارد می‌شود و احکام دین اسلام بر او جاری می‌شود.

طرفدارهای تیم‌های ورزشی را دیده‌اید؟! طرف همین که لباسش قرمز است می‌گویند این طرفدار پرسپولیس است، آبی بپوشد یعنی استقلال است. به همین اندازه که ظاهرش را با تیمش هماهنگ کرده او را می‌پذیرند و در جمع طرفداران آن تیم می‌نشانند. حتی در کانون هواداران عضو می‌کنند. اما آیا این تماشاگر در باطن هم طرفدار آن تیم است؟ الله اعلم.

اسلام آوردن یعنی لباس ظاهری اسلام را به تن کردن. ولی ایمان یک امر واقعی و باطنی است؛ جایگاه آن در قلب است، نه در زبان و ظاهر.

لذا وجود نازنین پیغمبر اکرم، حضرت محمد مصطفی ﷺ می‌فرمایند:

الاسلام علانیة و الایمان فی القلب^۳

اسلام امر آشکاری است ولی مکان ایمان در قلب است

^۳ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۸

ممکن است کسی که اسلام می آورد هم انگیزه‌های معنوی داشته باشد و یا حتی انگیزه‌های مادی و منافع شخصی؛ مثلاً اسلام می آورد تا از امنیت جامعه اسلامی استفاده کند. یا اینکه اسلام می آورد تا اینکه جانش محترم شمرده شود و یا اینکه بتواند با زن مسلمانی ازدواج کند.

اما انگیزه ایمان آوردن از علم و آگاهی سرچشمه می‌گیرد و کسی که ایمان می‌آورد حاضر نیست که ایمان خود را با منافع شخصی معاوضه کند.

عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ أَ هُمَا مُخْتَلِفَانِ فَقَالَ إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ... الْإِسْلَامُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ التَّصْدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَقِيقَتِ الدَّمَاءِ وَ عَلَيْهِ جَرَتِ الْمَنَائِكُ وَ الْمَوَارِيثُ وَ عَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ ٤

٤ «مَحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ أَ هُمَا مُخْتَلِفَانِ فَقَالَ إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فَقُلْتُ فَصِفْهُمَا لِي فَقَالَ الْإِسْلَامُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ التَّصْدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِهِ حَقِيقَتِ الدَّمَاءِ وَ عَلَيْهِ جَرَتِ الْمَنَائِكُ وَ الْمَوَارِيثُ وَ عَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ وَ الْإِيمَانُ الْهُدَى وَ مَا يُبَيِّنُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ وَ مَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِهِ وَ الْإِيمَانُ أَرْفَعُ مِنَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ فِي الظَّاهِرِ وَ الْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فِي الْبَاطِنِ وَ إِنْ اجْتَمَعَا فِي الْقَوْلِ وَ الصَّفَةِ»

سماعه گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من خبر ده آیا اسلام و ایمان دو چیز مختلفیستند؟ فرمود: ایمان شریک اسلام می‌شود، ولی اسلام شریک ایمان نیست، عرض کردم: آن دو را برایم وصف کن فرمود: اسلام شهادت بیگانگی خدا و تصدیق رسول خدا صل علی علیه و آله و سلم است که به سبب آن خون‌ها از ریختن محفوظ ماند و زناشویی و میراث بر آن اجرا گردد و جماعت مردم طبق ظاهرش رفتار کنند. ولی ایمان هدایت است و آن چه در دل‌ها از صف اسلام پا برجا می‌شود و عمل به آن هویدا می‌گردد

سماعه گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من خبر ده آیا اسلام و ایمان دو چیز مختلفیست؟ فرمود: ایمان شریک اسلام می‌شود، ولی اسلام شریک ایمان نیست... اسلام شهادت به یگانگی خدا و تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به سبب آن خون‌ها از ریختن محفوظ ماند و زناشویی و میراث بر آن اجرا گردد و جماعت مردم طبق ظاهرش رفتار کنند.

پس مسلمان بودن کجا و مؤمن بودن کجا!؛

همین جا یک دعایی بکنم شما آمین بگید: «خدایا به برکت این ماه عزیز، ایمان را در دل‌های ما شکوفا بگردان؛ ما را از مؤمنین واقعی قرار بده»

حال، ممکن است برای بعضی این سوال مطرح شود: آخر مگر اسلام آوردن خشک و خالی فایده‌ای هم دارد؟! یک مسلمان ظاهری را به اسلام پذیرفتن چه فایده‌ای دارد؟

ببینید یکی از راه‌های تربیت افراد این است که به آنها نقش بدهیم. خود نقش، بر روی صاحبش اثر می‌گذارد. به او شخصیت می‌دهد. شما وقتی به کسی قالب و نقش دادی؛ با این کار، هم در درون او یک خود کنترلی ایجاد می‌کنی و هم به مرور به او شکل می‌دهی. خاطرتان باشد در دوران مدرسه، معلم‌ها آن دانش‌آموزی که از همه شترتر و بزب‌بهادتر بود را مبصر کلاس می‌کردند؛ چرا؟ چون اولاً جایگاه مبصری اقتضا می‌کرد که او به ناچار ساکت و منظم شود، و ثانیاً با این کار، امید آن می‌رفت که به مرور، شخصیت او هم شکل بگیرد و منظم گردد.

پس ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است. ایمان در ظاهر شریک اسلام است، ولی اسلام در باطن شریک ایمان نیست، اگر چه هر دو در گفتار و وصف گردآیند [یعنی اگر چه گفتن شهادتین و تصدیق به توحید و

چرا راه دور برویم! همین جمعی که اینجا نشستیم، چه شد که روزه بگیر بار آمدیم؟ چون از بچگی وقتی ماه رمضان می شد با ما مثل روزه دارها برخورد می کردند؛ روزه هم نبودیم ها! اما موقع سحر بیدارمان می کردند که بلند شو سحری بخور! موقع افطار، بشین افطار کن! در طول روز می گفتند: بچم امروز روزه کله گنجشکی گرفته! حالا سر ظهر دو بشقاب ناهار می خوردیم و در طول روز هم بستنی مان ترک نمی شد، اما به مرور درست شد.

چه شد حسینی شدیم؟ با همان پیراهن سیاهی که مادرمان تنمان کرد و گفت: «تو دیگر عزادار حسین فاطمه‌ای، با همان زنجیری که پدرمان خرید که در دسته‌ها زنجیر بزنیم»

به بچه‌ها از همان دوران کودکی نقش بدهید. در قالب نمایش، خاله‌بازی و...؛ نکات را به آنها منتقل کنید. نقش پلیس، پزشک، پدر، مادر و...
فایده اسلام ظاهری هم همین است. وقتی شما اسلام را از یک کافر پذیرفتی، عملاً نقش و لباس کفر را از تن او بیرون آوردی و او را عضو تیم اسلام کردی. یک دیواری کشیدی بین او و کفار. در مرحله بعد، این آقا که در جمع مسلمان‌ها آمد و نقش مسلمانی گرفت. دیگر باید برخی ظواهر را مراعات کند. در نماز جماعت و... شرکت کند. خب در این بین کم‌کم با معارف دینی آشنا می شود، رفقای مسلمان پیدا می کند و در یک کلام می افتد در دالان تربیتی اسلام، در کارخانه آدم‌سازی اسلام. به مرور، اسلام در قلبش نفوذ می کند و می شود مؤمن.

راهی بهتر از این سراغ دارید؟

بله بعضی‌ها هم کلاس تربیتی را دودر می کردند؛ می نشستند، ولی گوش نمی دادند یا مثل منافقین ادای مؤمنین را در می آوردند که خداوند متعال در آیه ۹ سوره مبارکه بقره می فرماید:

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

[به گمان باطلشان] می خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند، ولی [این حقیقت را] درک نمی کنند

به هر حال این آفات هم هست. شما در همین دوران ۴۱ ساله انقلاب اسلامی نگاه کنید؛ خیلی ها به واسطه دم مسیحایی امام راحل عظیم الشان، متحول شدند. در جریان انقلاب تربیت دینی پیدا کردند، شدند رویش انقلاب. کتاب «شاهرخ ضرغام» را بخوانید، شاهرخ یک کاباره‌ای قبل انقلاب است. یک لات عرق خور. این آدم چنان تغییر می کند که در دوران دفاع مقدس به فیض شهادت نائل می شود و هنوز مفقود الاثر است.

کتابی هست به نام «احمد» زندگی نامه شهید احمد بیابانی. احمد بیابانی بچه شاه عبدالعظیم علیه السلام بود. یک اراذل و او باش واقعی

پیرمردای شهر ری بزن بزن ها و چاقوکشی های طایفه ای و گروهی او را به خاطر دارند. بکهو ۱۰۰ نفر می افتادند به جان هم. رفقاییش می گویند: «احمد برای اینکه حساب کار دست بقیه بیاد، خودش با چاقو بدنش را خط خطی می کرد؛ یعنی من به خودم رحم نمی کنم وای به حال شما!»

آنقدر شر بود که دادسرای شهر ری حکم مفسد فی الارض بودن او را صادر کرد و بچه های بسیج دستگیرش کردند.

آقای راسخ، فرماندهی گردان مالک تعریف می کند: «یک روز دیدم بچه ها احمد بیابانی را گرفته اند و اسلحه پشت گردنش گذاشته اند و می گویند خجالت نمی کشی؟! بچه های مردم در جبهه ها می جنگند تو اینجا الواتی می کنی؟! احمد داد زد: "نامرده کسی که فردا نره جبهه!" من هم وقتی صحنه را دیدم گفتم:

"من فردا دارم به جبهه می‌روم؛ اگر مردی فردا ساعت شش صبح میدان شاه‌عبدالعظیم باش." فکر نمی‌کردیم بیاید ولی آمد و پای حرفش ماند». رفت جبهه، شش ماه نشد انقدر اونجا دعوا و کارهای نامربوط کرده بود؛ اخراجش کردند. بالاخره یکی از این فرمانده‌ها وساطتش را کرد و دوباره برگشت جبهه. اما چه برگشتنی! طولی نکشید که نمازهایش ورد زبان افتاد؛ شب‌زنده‌داری‌هایش برای همه الگو شد. هر کسی به او می‌رسید التماس دعا می‌گفت. ولی همیشه بنخاطر جای چاقوهای روی بدنش خجالت می‌کشید. می‌گفت: «(من با این بدن، آبروی رزمنده‌ها را می‌برم.)» حتی می‌ترسید شهید شود. دوستانش تعریف می‌کردند احمد شب آخر از خدا می‌خواست بدنش بعد از شهادت این‌طور نباشد. فردای آن شب با محسن حاجی بابا، فرماندهی سپاه غرب، برای شناسایی می‌روند که گلوله‌ی مستقیم تانک به آن‌ها می‌خورد و بدنش کامل می‌سوزد و خدا این‌طور دعایش را مستجاب می‌کند.

خب این یک روی سکه بود؛ عده‌ای هم بودند با ریش و تسبیح و پیشانی پینه‌بسته، یا در لباس روحانیت، حتی در هواپیمای امام (ره) هم حضور داشتند اما ریزش کردند؛ شدند سران فتنه. شاید هم از ابتدا برنامه داشتند و منافق بودند.

خطر حضور این افراد همواره وجود دارد؛ لذا در اینجا یک شاخصی نیاز است، یک سنگ محکی احتیاج است که ما بتوانیم به واسطه آن، مؤمن واقعی را از مسلمان ادعایی تشخیص دهیم.

خداوند متعال در آیه بعد، یعنی آیه پانزدهم سوره مبارکه حجرات و ویژگی‌های مؤمنان را نام می‌برد و می‌گوید فقط و فقط به کسانی مؤمن می‌گویند که این ویژگی‌ها را داشته باشند. چه ویژگی‌هایی؟

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، آن‌گاه [در حقیقت آنچه به آن ایمان آورده‌اند] شک ننموده و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی‌اند

مؤمنین کسانی هستند که وقتی ایمان آوردند در طول این مسیر، با گذر زمان، شک و تردید به دل‌هایشان نفوذ نمی‌کند. با یک شبهه از دین بر نمی‌گردند، با چهار تا تبلیغات دشمن دست از مسیر نمی‌کشند. در فتنه‌ها زمین نمی‌خورند.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا»

پروردگارا! آیا مؤمنان واقعی علامت دیگری هم دارند که هم ما خودمان را محک بزینم و هم دیگران را به واسطه آن بشناسیم؟

بله! («وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...») مومنان واقعی، با دو ابزار مال و جان، در راه طاعت الهی تلاش و پیکار می‌کنند.

عزیزان من! در تفسیر قمی می‌فرماید: این آیه در شأن مولایمان حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

بنده از شما می‌پرسم: رابطه امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان اول مؤمن به شخص رسول الله صلی الله علیه و آله، با جامعه چگونه بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام با یتیمان و مستمندان جامعه چگونه رفتار می‌کرد؟ آیا نسبت به مشکلات پیرامونش بی‌تفاوت بود؟

مؤمنی مؤمن واقعی است، که با دو ابزار اموال و انفس در راه دینش مجاهدت کند. به معنای واقعی کلمه، خودش را در میدان تکلیف قرار دهد. حال یک وقت تکلیف مالی است؛ مثل افطاری دادن به فقرا، جهیزه دادن، خانه‌ای را

ولو باقیمت ارزان در اختیار یک زوج جوان گذاشتن، برای ساخت و ساز مسجد کمک کردن، بانی هیئت و مراسمات مذهبی شدن، بیمارستان ساختن و... یک وقتی هم تکلیف یدی و جانی است. باید از تن مایه بگذاری. باید بیل برداری؛ بروی مناطق سیل زده.

غذا می‌پزی برای آقا امام حسین علیه السلام؟ دهه محرم باید دیگ را در آشپزخانه هیئت علم کنی، اربعین در کربلا، زلزله در سرپل ذهاب، سیل در خوزستان. میدان تکلیف که یک جور و باب میل ما هم نمی‌ماند؛ تکلیف الهی است؛ ما مکلفیم به هر چه او بخواهد؛ هر جا که او بگوید. گاهی باید سم‌پاش روی دوش بیندازی؛ بروی برای ضد عفونی کردن معابر و خانه‌های مردم. از بیمار پرستاری کنی، جنازه غسل بدهی. در میدان تکلیف، گاهی مدافع سلامتی، گاهی مدافع وطنی، گاهی مدافع حرمی.

سخت است؛ اما رفقا! اگر در میدان تکلیف بمانیم انتخابمان می‌کنند!

در میدان تکلیف بمانیم تا انتخابمان کنند. خریدنی را می‌خرند!

نمونه اش سردار دلها، حاج قاسم سلیمانی عزیز.

حاج قاسم مصداق بارز «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» بود.

«ثم لم يرتابوا...» حضرت آقا فرمودند: «او همه‌ی عمر خود را به جهاد در راه خدا گذرانید. شهادت پاداش تلاش بی‌وقفه‌ی او در همه‌ی این سالیان بود...»^۵

وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

^۵ پیام تسلیت رهبر انقلاب در پی شهادت سردار شهید سپهبد قاسم سلیمانی و شهدای همراه او

سردار کاجی می‌گوید: «آنقدر حاج قاسم ترکش خورده بود و بدنش درد می‌کرد که می‌گفت: لحظه‌ای نیست که من درد نداشته باشم؛ همیشه بدنم درد می‌کند» منزلش را در کرمان وقف کرده بود برای عزای بی بی فاطمه زهرا علیها السلام.

فرزندان شهدای مدافع حرم حاج قاسم را بابا صدا می‌زدند.

در میدان دفاع مقدس، در سیل خوزستان، در جنگ سوریه و عراق و لبنان، در عزای فاطمیه، در راهپیمایی اربعین. شما می‌دانستید اربعینی‌ها امنیتشان را مدیون حاج قاسمند.

آقای سعید اوحدی رئیس اسبق سازمان حج و زیارت می‌گوید:

«در سال ۹۳ داعش در منطقه‌ای به نام جرف الصخر در مسیر نجف به کربلا پایگاه زده بود و به زائران پیاده‌روی اربعین اشراف نظامی داشت و می‌توانست آنها را زیر توپخانه خود بگیرد. همه نگران حمله خمپاره‌ای داعش بودیم که سردار سلیمانی دستور عملیاتی را در جرف الصخر دادند و یک هفته قبل از آغاز پیاده‌روی، عملیات موفقی در این منطقه انجام شد و ضمن آزاد شدن منطقه، داعش شکست سختی خورد. بدین ترتیب امنیت زائران اربعین تأمین شد.»

شبی که داعش فلوجه را تصرف کرد و تا نزدیکی بغداد پیش آمد، همه در عراق و ایران نگران بودند؛ حتی پیشنهاد شد اماکن مربوط به سازمان حج و زیارت در بغداد تخلیه و به کربلا یا نجف منتقل و پروازهای زائران لغو شود، اما با مشورت به این نتیجه رسیدیم که برای دفاع از حریم اهل بیت علیهم السلام نباید جریان تردد شیعه به عتبات را قطع کنیم. آن شب نمی‌دانستیم آیا روز بعد در بغداد از سفارت ایران اثری خواهد بود یا نه؟

همان شب حاج قاسم پشت نفربر نشستند و به خط دشمن حمله کردند؛ همین کار باعث تحرک عجیبی بین حشدالشعبی و ارتش عراق شد. در نهایت پیش روی داعش متوقف و از آن پس عقب نشینی داعش و پیروزی های مردمی عراق آغاز شد.

حاج قاسم همه این سالها بی وقفه در میدان تکلیف ماند و چه زیبا انتخابش کردند، چه بی نظیر او را خریدند.

بزرگواران! فرصت ماه رمضان را از دست ندهیم. رمضان فرصتی کم نظیر است برای «لم یرتابوا» شدن. برای هموار کردن لغزشگاه ها. بسیاری از لغزش های ما به این دلیل است که به دنبال پاسخ سؤالات و شبهات ذهنی مان نمی رویم؛ چه شبهات اعتقادی، چه شبهات سیاسی. بعضی حتی سؤالات شرعی شان را هم نمی پرسند چه رسد به مسائل دیگر!

بعضی هم زنگ می زنند رادیو و تلویزیون، سؤال احکام و اعتقادات می پرسند. که مثلاً یک سال بعد جواب بگیرند! اگر سؤالات و شبهات روی هم انبار بشوند در فتنه ها پای ما می لغزد، پوتینمان سنگین می شود.

رمضان بهترین فرصت است برای «**جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**» بعضی از مردم فکر می کنند انفاق در راه خدا جیب پر پول می خواهد. می گویند: «حالا بگذار سر برج بشود، حالا بگذار قسطم را بدهم، دخترم را شوهر بدهم و...»

«سَوْفَ سَوْفَ کردن» تکنیک شیطان است. تا تصمیم می گیری کار خیر کنی می گوید: «بشین! حالا بعداً».

آقا امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ وَلَّهَهُ الْفَقْرُ أَبْطَرَهُ الْغِنَى»^۶

«آن که نداری حیرانش کند، توانگری سرمستش می سازد».

کسی که در نداری دست بخشش ندارد در ثروت هم همان طور خواهد بود، بلکه خسیس تر هم می شود.

دست گیری از مردم بیش از این که پول بخواهد؛ همت می خواهد.

شهید ابراهیم هادی می رفت در خانه دوستانش را می زد می گفت: «برنج، روغن، چای و... اگر اضافه دارید؛ بیاورید. جمع می کرد می برد در خانه فقرا».

پول نداریم، اعتبار که داریم، آبرو که داریم...

در راه خدا در ماه خدا خرج کنیم...

پروردگارا! بحق مقربین درگاهت، بحق مجاهدین فی سبیل الله، مارا مجاهد باموال و انفس قرار بده، با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد.

^۶ بحارالانوار، ج ۷۴ ص ۱۹۸.



نگاه بدهکارانه

آیه ۱۸ سوره مبارکه حجرات

«يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِلَّا مَكْمَ بِلِ اللَّهِ يَمُنْ عَلَيْكُمْ
أَنْ هَذَا كُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

کتابی هست به نام «طوبای محبت»، قسمت‌هایی از سخنرانی‌ها، خاطرات و... مرحوم حاج آقا میرزا محمد اسماعیل دولابی (ره) در این کتاب جمع‌آوری شده. توصیه می‌کنم این کتاب را بخوانید.

در قسمتی از این کتاب، حاج اسماعیل دولابی (ره) خاطره‌ای را نقل می‌کند که خیلی آموزنده است. می‌فرماید:

«در یکی از شب‌هایی که در مکه مکرمه بودم، قصد کردم که نیمه شب به مسجد الحرام بروم؛ وقتی وارد شدم، مردم به خانه‌هایشان رفته بودند، اعمال حج تمام شده بود و فضای آرامی در مسجد و کنار خانه خدا حکم فرما بود. آخر شب بود؛ ساعت ۲ نیمه شب، رفته بودم در آن خلوت قدری بنشینم. قصد

عبادت نداشتم؛ می‌خواستم بنشینم و تماشا کنم؛ آسمان را، زمین را، کعبه را، مردم را. یک وقت دیدم خانمی در چند قدمی من در همان حریم، رو به کعبه نشسته است؛ دستش را به طرف کعبه کرد و رو به من گفت: "این را می‌بینی؟! (یعنی نعوذ بالله خدا را)"

گفت: "این را می‌بینی؟ تا به حال یک حاجت مرا نداده است!" گفتم: "چطور؟" گفت: "چهار ساله بودم مادرم را گرفت. هشت ساله شدم پدرم را گرفت. از شوهر هم خیری ندیدم. رزق را هم دو روز فراوان می‌کند و یک روز کم." همین طور پشت سر هم گلایه پشت گلایه. خلاصه از حرف‌هایش مشخص بود که انگار طلبکار خداست.

پرسیدم: "سفر اول شماست؟" گفت: "نه! سفر چهارم." وقتی گفت: "سفر چهارم." گفتم: "خیلی روداری خانم!"

گفت: "چرا؟" گفتم: "چون در تهران آدم‌هایی هستند، ثروتمند، در سلامت جسم، علی‌الظاهر چیزی کم ندارند اما نه خودشان و نه پدر و مادرشان، یک‌بار هم توفیق زیارت خانه خدا نصیبشان نشده؛ شما چهار سفر آمده‌ای، این جا نشسته‌ای، با خدای خودت عبادت کرده‌ای، بدنت هم ما شاء الله صحیح و سالم است؛ طلبکار هم هستی؟! این چه وضع صحبت کردن با خداست؟!"

دیدم این خانم از حرف‌های من یک تلنگری خورد؛ قدری فکر کرد؛ با یک حال گریه‌ای نگاه به خانه خدا انداخت؛ دید، نه! مثل اینکه بی‌انصافی کرده. متوجه اشتباهش شد. بلند شد رفت به سمت کعبه، شروع کرد به طواف کردن

خیلی این داستان به درد زندگی ما می خورد. حالا یکی از الطاف الهی به این خانم چهار حجی بود که مشرف شده بود، به یادش که آوردند شرمنده شد. چه الطافی که خداوند به یکایک ما نکرده؛ چه نعمت هایی که عنایت فرموده، در مقابل، من بنده، چه کردم برای او؟! چه کردم که طلبکار هم باشم؟! طرف چند روز روزه می گیرد، یا شب قدر تا صبح بیدار می ماند، به خیالش الان باید ملائکه الله، از عرش الهی نازل شوند، دست او را ببوسند، شانه هایش را مالش دهند. که بله، پروردگارا بنده همان کسی هستم که در دورانی که خیلی ها روزه خواری کردند، اینجانب روزه داری کردم! همان کسی هستم که در این شرایط بد اقتصادی به فقرا افطاری دادم، اکرام کردم. «انا الذی... انا الذی...»

طرف نیمه شب، وسط سوز سرمای زمستان، رفت حرم آقا امام رضا علیه السلام عرض کرد: «آقا تو این هوا که هیچ کس از خانه بیرون نمی آید، من آمدم! حاجت ما رو بده بریم!...»

از خدا طلبکار است؛ از اهل بیت علیهم السلام طلبکار است؛ خدا نکند که یک امتحانی، یک بلایی هم در زندگی برایش پیش بیاید؛ شروع می کند خدا را تحریم کردن! مادرش می میرد، کشف حجاب می کند که چرا مادر من؟! من که محجبه بودم خدا! عزیزش سرطان می گیرد رو به موت است، با امام حسین علیه السلام قهر می کند که ما عمری برای شما سینه زدیم!

یه بنده خدایی بود تعریف می کرد: «که من یک ماه رمضان با خدا لج کرده بودم؛ حالا نمی دانم حاجت روا نشده بود؟ شکست عشقی خورده بود؟ نمی دانم؛ می گفتم: حاج آقا من روزه می گرفتم ولی یک ربع مانده به مغرب،

روزه ام را از لجاج خدا می‌خوردم، که چی؟ که ثابت کنم خدایا من روزه بگیر هستم اما چون تو کارم را راه نینداختی، یک ربع آخر، روزه‌ام را می‌شکنم. گفت: ۳۰ روز این کار من بود، حالا بدبخت شدم چیکار کنم؟!»

آقا شما مسلمانی، یک وظایفی داری، چرا سر خدا منت می‌گذاری؟، چرا بابت مسلمان بودن تو گروکشی می‌کنی؟ چرا طلبکار خدا و پیغمبر و اهل بیت می‌شوی؟!»

خداوند در آیه ۱۷ سوره مبارکه حجرات درباره همین کسانی که با مسلمانی خود بر خدا و رسولش منت می‌گذارند؛ می‌فرماید:

«يَمْتُونُ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْتُونَا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

«آنها بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: "اسلام آوردن خود را بر من منت نگذارید؛ بلکه خداوند بر شما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است؛ اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید!"»

یعنی چرا شما بر خداوند منت می‌گذارید؟ اتفاقاً این خداست که باید بر شما منت بگذارد؛ «بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ...» اگر خداوند مسیر ایمان را به شما نشان نمی‌داد، شما را هدایت نمی‌کرد، که اصلاً راه را پیدا نمی‌کردید.

چرا از آن سمت نگاه می‌کنی؟ از این طرف نگاه کن. بدهکارانه ببین نه طلبکارانه. این همه مسیر انحرافی در این عالم هست؛ گاوپرستی و بت‌پرستی

و انواع و اقسام عرفان‌های کاذب و مذهب‌های باطل، با این وجود خداوند نعمت اسلام را به تو ارزانی داشته؛ مسیر درست را به تو نشان داده است. لذا باید بگوئیم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ...»^۱

«ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این (همه نعمتها) رهنمون شد؛ و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما [به اینها] راه نمی‌یافتیم!»

بزرگواران! خداوند متعال نعمت‌های نابی را به ما ارزانی داشته که در این کره خاکی هر انسانی از این نعمات برخوردار نیست، لکن همین من و شمای حاضر در مجلس از موهبت آن برخورداریم و باید شکرگزار باشیم. هر چند که

«وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا...»

به عنوان مثال: نعمت محبت به اهل بیت علیهم‌السلام که بزرگترین نعمت هاست. مردی از شیعیان خدمت حضرت صادق علیه‌السلام آمد و شکایت از فقر و تنگدستی نمود. حضرت فرمود: «انت من شیعتنا و تدعی الفقر و شیعتنا کلهم اغنیاء...» «تو از دوستان مائی و اظهار فقر و تنگدستی میکنی با اینکه تمام شیعیان ما بی نیاز و غنی هستند؟!» آن شخص از این فرمایش حضرت متعجب شد که کجا همه شیعیان غنی و ثروتمندند؟! اما حرفی نزد. آنگاه آقا امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «تو را تجارت پرفایده‌ای است که بی نیازت کرده!». آن مرد سوال کرد: «یا بن رسول الله آن تجارت پر فایده کدام است؟!»

^۱ آیه ۴۳، سوره اعراف

حضرت فرمودند: «اگر کسی از ثروتمندان بگوید روی زمین را برای تو پر از نقره می‌کنم اما در مقابل، از تو میخواهم دوستی و ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) را از قلب خود خارج کنی و نسبت به دشمنان آنها دوستی و محبت پیدا نمایی، آیا این پیشنهاد را قبول خواهی کرد؟» عرض کرد: «هرگز نمی‌پذیرم یا بن رسول‌الله ﷺ، اگر چه دنیا را پر از طلا بنماید!»

فرمود: «پس تو فقیر نیستی؛ بینوا کسی است که آنچه تو داری نداشته باشد. در عین حال حضرت مقداری مال به او بخشیدند تا مشکل مالی او نیز حل شود»^۲

ببینید! در این روایت زیبا، آقا امام صادق (علیه‌السلام)، آن مرد را متوجه نعمتی می‌کند که از آن غافل شده. نعمت ولایت، نعمت شیعه مرتضی‌علی (علیه‌السلام) بودن. یک لحظه تصور کنیم در یک خانواده وهابی به دنیا می‌آمدیم، در عربستان مثلاً؛ ممکن بود از آن شرطه‌هایی می‌شدیم که اگر یک مفاتیح دست کسی می‌دیدیم؛ پرت می‌کردیم آن طرف. یا اگر کسی کنار قبرستان بقیع چند مرتبه «یا زهرا (علیها‌السلام)» می‌گفت و گریه می‌کرد، العیاذبالله، به او ناسزا می‌گفتم.

تصورش هم حتی انسان را دیوانه می‌کند. برویم دست مادرهایمان را ببوسیم؛ اگر از دنیا رفته اند سر قبرشان حاضر شویم و خدا را شکر کنیم که ما را با غم و مهر حسین (علیه‌السلام) شیر داده اند...

نعمت سلامت و آرامش روانی:

^۲ انوار نعمانیة، ص ۳۴۹

نگاه کنید یک ویروس منحوس چقدر با روان مردم بازی کرد؟ الحمدلله اکثریت مردم هم مبتلا نشدند و سالم ماندند، که این هم نعمتی دیگر است؛ اما خود آرامش روانی نعمتی بود که ما داشتیم ولی غافل بودیم. آرامش در عبادت، آرامش در زیارت، آرامش در خرید و دید و بازدید و رفت و آمد ...

نعمت زندگی در حاکمیت و نظام اسلامی، در دوران اوج اقتدار و عزت اسلام و انقلاب:

شما به مسلمانان سطح جهان نگاه کنید، مسلمانان مظلوم هند، کشمیر، میانمار، نیجریه و ... چه وضعی دارند؟ شیخ زکراکی رهبر شیعیان نیجریه الآن در چه شرایطی است؟ چند سال است دولت نیجریه حتی اجازه مداوا هم به ایشان نمی‌دهد. دیدید، در هند چطور آن دختر بچه‌های مسلمان را دوره کرده بودند، یکی با مشت می‌زد؛ یکی با لگد به صورت و پهلویشان میزد ...

یا همین دوران ننگین پهلوی، چه پدر و چه پسر. در دوران رضاخان چادر از سر ناموس من و شما می‌کشیدند. برای گرفتن یک مجلس روضه سید الشهداء باید می‌رفتی زیرزمین، چراغ‌ها را خاموش می‌کردی، به مأمور شهربانی رشوه می‌دادی که شتر دیدی ندیدی، اجالتاً ما قصد داریم برای پاره تن فاطمه زهرا علیها السلام یه اشک مختصری بریزیم ...

این سال‌های آخر سلطنت محمدرضا هم وضعیت بهم ریخته بود. هیئات و مساجد را آزار می‌دادند. حتماً خیلی از شما «حاج غلامرضا سازگار»، شاعر و مداح اهل بیت علیهم السلام را می‌شناسید. ایشان نقل می‌کند:

اشعاری را به صورت مخفیانه می‌ساختیم و بدون اینکه نامی از من برده شود به دست دوستان و مداحان می‌رساندیم تا کار به جایی رسید که تیمسار جواد

ملاحیدر آمد خانه ما و گفت: «حکم تیر برایت صادر کرده‌اند و دیگر خانه نیا، مأمورین به دنبالت هستند.»^۳

همچنین می‌گوید: «یک زمانی هم در مهدیه تهران (نظام آباد) حضور داشتم که ماموران رژیم پهلوی ریختند و مجلس روضه را برهم زدند و مردم و مؤمنین را مورد ضرب و شتم قرار دادند»^۴

اما الآن به برکت انقلاب اسلامی، به برکت خون پاک شهیدان، گاهی در یک کوچه، چند هیئت برقرار است. هر فعالیت فرهنگی که بخواهیم انجام دهیم، بسترش فراهم است. نعمت زندگی در دوران اقتدار حاکمیت اسلامی یعنی این. کتاب «قنوس فاتح» را حتما بخوانید. روایت زندگی شهید والا مقام «محسن وزوایی». شهید وزوایی جمله‌ای دارد که حجت را بر ما تمام می‌کند؛ می‌فرماید: «من هر چه باشد مدت زیادی از سنم در زمان طاغوت گذشته است، اما شما امروز از نعمت حکومت اسلامی برخوردارید و این بزرگترین موهبتی

^۳ برای برپایی هیئت، تا مجوز نمی‌گرفتیم نمی‌توانستیم هیأت بگیریم؛ ده تا تعهد می‌گرفتند که چیزی علیه رژیم نگویید، کاری نکنید و... همین را برایتان بگویم: در مواقعی که حکومت نظامی اعلام می‌شد، ما با ترس به هیأت می‌رفتیم. مواقعی که حکومت نظامی اعلام می‌شد دو نفر هم در خیابان نمی‌توانستند با هم راه بروند چه برسد به اینکه دسته عزاداری به راه بیندازیم. هیأت‌های خانگی هم بصورت کاملاً مخفیانه بر پا می‌شد. مواقعی حکومت نظامی اعلام می‌کردند و به همین دلیل صبح زود یا آخر شب جلسه گرفته می‌شد. پرچم و اعلامیه‌ای هم زده نمی‌شد و به صورت مخفیانه دور هم جمع می‌شدند و می‌نشستند و عزاداری می‌کردند.

^۴ پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی

است که خداوند به شما ارزانی داشته است. قدر آن را بدانید و شکر نعمتش را بجا آورید».

در خط آخر وصیت‌نامه‌اش یک جمله دارد، من عین کلام را برای شما می‌خوانم:

«در خاتمه، اگر توانستید جنازه‌ام را به دست بیاورید، آن را روی مین‌های دشمن بیاندازید؛ تا اقلأً جنازه‌ی من، کمکی به حاکمیت اسلام کرده باشد، ان‌شاءالله...»

عزیزان من! باور کنید حساب‌رسی منو شما که در این دوران زندگی می‌کنیم؛ در روز قیامت از آن کسی که در دوران طاغوت بوده به مراتب سخت‌تر خواهد بود. ما خیلی به این انقلاب بدهکاریم! به این خون‌هایی که ریخته شده، بدهکاریم. همین خون حاج قاسم ما را بس است.

همسر شهید مدافع حرم، حسینعلی پورابراهیمی می‌گوید؛ همسرم به ما وصیت کرد: «هیچ‌گاه نگویید انقلاب برای ما چه کرده است، بگویید ما برای انقلاب چه کرده‌ایم.»

این یعنی نگاه بدهکارانه به این نعمت بزرگ الهی ...

متأسفانه در این سال‌های پس از انقلاب بعضی از مسئولین و به اصطلاح آقازاده‌ها، خودشان را بدهکار به این نظام مقدس نمی‌بینند که هیچ، طلبکار هم هستند.

حقوق‌های نجومی را حق خود می‌دانند. خودشان را صاحب ژن خوب معرفی می‌کنند. معتقدند که دارند سهم خود را از سفره انقلاب برمی‌دارند!

آقازاده سفیر مملکت، خیلی راحت خطاب به مردم می‌گوید: «انقدر در زندگی ما سرک نکشید و پشت سر ما حرف نزنید که در آمدشان اینقدر است، فلان ماشین را سوار می‌شوند و... اگر عرضه دارید، برید پول دربیاری؛ اگر نه، برید بمیرید...»

این در حالی است که آن کسانی که اگر بنا به سهم خواهی باشد، سهم شان از همه بیشتر است خود را بدهکار این انقلاب می‌دانند. می‌گویند: ما کاری نکردیم...»

آقازاده واقعی فرزند ۱۷ ساله شهید مدافع حرم، ابراهیم رشید است که هنوز چهلم پدرش نرسیده برای کمک به زلزله‌زده‌ها می‌رود، سرپل ذهاب! اگر بنا بر سهم خواهی باشد؛ سهم فرزندان شهدا از همه بیشتر است. اگر کسی از این انقلاب طلبکار باشد، طلب ایثارگران و جانبازان از همه بیشتر است.

در ایام قرنطینه، مردم از بس که در خانه مانده بودند، به ستوه آمدند. بعضی‌ها مشکلات روانی پیدا کردند. آخر در خانه ماندن یک روز، دو روز، یک هفته، نه دیگر یکماه و دوماه. خب خیلی سخت بود؛ اما باعث شد، فقط کمی حال بعضی‌ها را درک کنیم، حال چه کسانی؟

در جشنواره فیلم فجر یک فیلم کوتاه را به نمایش گذاشتند. چراغ‌ها خاموش، سکوت مطلق، سکانس اول، دوربین زوم کرده بود روی یک سقف گچی و یک لامپ آویزان از سقف؛ یک دقیقه، دو دقیقه، چند دقیقه گذشت؛ تصویر همچنان همان بود؛ کم کم صدای تماشاگران درآمد: لابد فیلم گیر کرده؛ فیلم ایرانیه دیگه؛ خارجیا فیلم می‌سازند ما هم فیلم می‌سازیم...»

یک مرتبه جهت دوربین عوض شد. از سقف برگشت به سمت زمین. همه دیدند یک بیمار، دستگاه اکسیژن روی صورتش، بدون حرکت روی تخت دراز کشیده. یک متنی رو صفحه نمایش نقش بست: «این تنها چند دقیقه از نگاه یک جانباز شیمیایی قطع نخاعی بود که شما حتی تحمل دیدن آن را هم نداشتید.»
چهل سال در خانه ماندن...

خلبان شهید «حسن لشکری»، او اولین اسیر ایرانی بود؛ اولین کسی بود که سه روز قبل از جنگ، به دست بعضی‌ها اسیر شد و آخرین نفری بود که از اسارت برگشت. اسیر که شد، پسرش علی ۴ ماهه بود اما وقتی برگشت؛ علی دانشجوی دندانپزشکی شده بود.

وقتی برگشت، از او پرسیدند: «این همه سال انفرادی را چگونه گذراندی؟» و او گفت: «برنامه ریزی کرده بودم و هرروز یکی از خاطرات گذشته‌ام را مرور می‌کردم.»

سالها در سلول‌های انفرادی بود و با کسی ارتباط نداشت، قرآن را کامل حفظ کرده بود و برای ۲۶ سال نماز قضا خوانده بود. می‌گفت: «از هجده سال اسارت، ده سالی که تو انفرادی بودم؛ سالها با یک مارمولک هم صحبت می‌شدم! بهترین عیدی که این ۱۸ سال اسارت گرفتم، یک نصفه لیوان آب یخ بود! عید سال ۷۴، سرباز عراقی نگهبانم یک لیوان آب یخ می‌خورد؛ می‌خواست باقی مانده آن را دور بریزد، نگاهش به من افتاد؛ دلش سوخت و آن را به من داد. من تا ساعت‌ها از این مسئله خوشحال بودم. این را بگویم که من، مدت ۱۲ سال (نه ۱۲ روز یا ۱۲ ماه) در حسرت دیدن یک فضای سبز و یک منظره بودم، حسرت ۵ دقیقه آفتاب را داشتم...»

صدام فقط یک جمله از لشکری می خواست: «اینجانب، ستوان یکم خلبان، حسین لشکری، در تاریخ ۲۷ شهریور ۵۹ در خاک عراق سقوط کردم.» به او گفته بودند اگر این جمله را در مقابل دوربین بگوید؛ او را به آمریکا می فرستند و شرایط رفاهی و امنیتی کاملی برای او ایجاد خواهند کرد و میلیون ها دلار به او پرداخت می کنند. چون با گفتن این جمله، ایران شروع کننده جنگ محسوب می شد. این همه شکنجه کشید ولی این یک خط را نگفت.^{۶۵}

بدهکار انقلاب یعنی آن سرداری که وصیت می کند روی سنگ قبرش فقط همین را بنویسند: «سرباز قاسم سلیمانی!»

این صف، جلوی چشم ماست.

من نمی گویم که ضعف نیست، کم کاری نیست، رانت نیست؛ چرا این ها هم هست. ولی این صف فداکاران هم جلوی ماست. البته انواع و اقسام تبلیغات منفی و ناامید کننده هم پشت سر ما هست.

^۵ کتاب خاطرات دردناک... ناصرکاوه

^۶ طلبکار باید اون مادری باشه که چهار شهید تقدیم من و تو کرده و بعد نقله در دیداری حضوری با حضرت امام (ره) عکس فرزندان شهیدش را با خود آورده بود. عکس اول را در آورد: «این پسر اولم محسن است.» عکس دوم را گذاشت روی عکس محسن: «این پسر دومم محمد است، دوسال از محسن تفاوت سنی داشت.»

عکس سوم را در آورد و گذاشت روی عکس محمد؛ رفت بگوید این پسر سومم... سرش را بالا آورد، دید شانه های امام (ره) دارد می لرزد. امام (ره) گریه اش گرفته بود.

فوری عکسها را جمع کرد زیر چادرش و عکس چهارمی رو نشون نداد خیلی جدی گفت: «چهارتا پسر رو دادم که اشکتو نبینم.»

شوخی که نیست؛ میلیون‌ها دلار پول دارد خرج می‌شود برای مایوس کردن ما. برای طلبکار بار آوردن فرزندان ما. می‌بینید که متأسفانه نسل امروز ما نمی‌گوییم همه؛ اما بخش کثیری از نسل ما از زمین و زمان طلبکارند. طلبکار و پر توقع و البته کم‌کار و تنبل. وقتی صبح تا شب در گوش یک نسلی «نکرده‌ها» را بخوانند، فلانی این کار را نکرد، آن یکی حق تو را خورد و ... معلوم است؛ که نگاهش طلبکارانه می‌شود. نه فقط نسبت به نظام، بلکه نسبت به پدر، مادر، همسر و رفیق؛ نسبت به همه چیز و همه کس حتی خدا.

خب ما چگونه می‌توانیم با این جریان مقابله کنیم و خدایی نکرده مصداق آن کسانی نشویم که خداوند درباره آنها فرمود: «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...؟»^۷ راهش انس است.

در این ماه مبارک رمضان، انس با دعا را بیشتر کنیم. کلام حضرات معصومین علیهم‌السلام، انسان را بدهکار بار می‌آورد. انس با مناجات آقا امیر المومنین علیه‌السلام: «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْعَظِيمُ وَآنَا الْحَقِيرُ وَهَلْ يَرَحِمُ الْحَقِيرَ إِلَّا الْعَظِيمُ...»

دعای ابوحمزه ثمالی آقا امام سجاده علیه‌السلام: «وَمَا أَنْتَلِيَا رَبِّ وَ مَا خَطَرِي...»
«خدایا در مقابل تو من کی‌ام و چی‌ام؟ چه ارزشی دارم...»

دعای افتتاح؛ دعاهای روزانه ماه رمضان ...

همچنین انس با شهدا و خانواده‌های معظم شهدا.^۷

^۷ قَالَ الْإِمَامُ الْجَوَادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مُلَاقَاةُ الْأَخْوَانِ نَشْرَةٌ، وَ تَلْقِيحُ لِبَعْتَلٍ وَإِنْ كَانَ تَزْرَأَ قَلِيلًا

اگر می‌خواهیم فرزندانمان متوقع بار نیایند؛ تن به کار بدهند دستشان را بگذارید در دست شهدا. شما یک رصد تربیتی روی جوان‌های مقاوم و جهادی و کسانی که به عنوان محور محله نقش‌آفرینی می‌کنند داشته باشید؛ ارتباطشان با شهدا یک ارتباط قوی است. از یک طریقی دلشان وصل می‌شود به شهدا. ما هم باید فرزندانمان را وصل کنیم به شهدا. لذا مادرها سعی کنند از شهدا برای بچه‌ها قصه بگویند. در مسافرت‌ها مان حتماً راهیان نور را بگنجانیم. در اعیاد حتماً به خانواده شهدا، همسران شهدا سر بزنیم؛ پای حرفشان بنشینیم. کتاب‌های شهدا را بخوانیم.

بزرگواران! شنیدن کی بود مانند دیدن! مانند چشیدن؛ اتصال به شهدا هم نسل ما را بیمه می‌کند، هم روح فداکاری و گذشت را در زندگی ما زنده نگه می‌دارد. و هم زندگی‌های ما را استحکام می‌بخشد. امتحان کنید تا اثرش را ببینید...
 پروردگارا به حق محمد و آل محمد، آنچه گفتیم و آنچه شنیدیم، برای خودت و در راه رضای خودت قرار ده؛ ما را در زمره عالمین عاملین رقم بزن؛ ما را قدردان نعمات بی‌پایان و خاکسار آستانت قرار بده؛ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

امام جوادعلیه السلام فرمود: ملاقات و دیدار با دوستان و برادران خوب، موجب صفای دل و نوراتت آن می‌گردد و سبب شکوفائی عقل و درایت خواهد گشت، گرچه در مدت زمانی کوتاه انجام پذیرد امالی شیخ مفید، ص ۳۲۸، ح ۱۳

التماس دعا

